



دوره سوم



نشریه

جامعه مدرسین

حوزه علمیه قم

نور علم

● مطالب این شماره :

- ۱- سرمقاله
- ۲- سلسله درسهائی از آیت الله العظمی منتظری
- ۳- جنگ از دیدگاه قرآن
- ۴- اسوه‌های بشریت (امام سجاد علیه السلام)
- ۵- بحثی پیرامون مستحبات و مکروهات
- ۶- جبر و اختیار در قلمرو وحی و خرد
- ۷- روش تربیت در کتاب سنت
- ۸- نجوم اقامت
- ۹- عدالت اجتماعی
- ۱۰- مستضعفان و مستکبران از دیدگاه عترت و قرآن
- ۱۱- کتابشناسی کتب درسی حوزه
- ۱۲- حق الله و حق الناس

قال علی (ع):

شُكْرُ النِّعْمَةِ عِصْمَةٌ مِنَ التَّقْصِيرِ

شکر نعمت است در برابر بلاها

شکر و سپاسگزاری نعمت، سدی است در برابر بلاها
(غرر و ذر آمدی ج ۴ / ۱۵۸)

شکر و سپاسگزاری نعمت، سدی است در برابر بلاها
(غرر و ذر آمدی ج ۴ / ۱۵۸)

شکر و سپاسگزاری نعمت، سدی است در برابر بلاها

(غرر و ذر آمدی ج ۴ / ۱۵۸)



قال علی (ع):

إِنَّ لِلْعَالِمِ ثَلَاثَ عِلَامَاتٍ: الْعِلْمُ وَالْحِلْمُ وَالصَّمْتُ
وَلِلْمُتَكَلِّفِ ثَلَاثَ عِلَامَاتٍ يُنَازِعُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ
وَيَظْلِمُ مَنْ دُونَهُ بِالْغَلْبَةِ وَيُظَاهِرُ الظَّلْمَةَ.

منه المرید ص ۶۲ کافی ج ۱/۴۵

امیر المؤمنین (ع) فرمود: دانشمند (واقعی) دارای

سه علامت است:

۱ - دانش و علم ۲ - حلم و بردباری ۳ - سکوت
و آرامش

و برای عالم نماها و افرادی که با تکلف و زحمت جامعه
علم را برتن ناموزن خود پوشانیده اند نیز سه نشانه
است.

۱ - با افرادی که برتر از خویش است درگیر شده و
با آنان به ستیز برخیزد ۲ - به افراد فروتر از خویش ظلم
کرده و با آنها ستمگرانه برخورد کند ۳ - از ستم
پیشه گان و ظالمان پشتیبانی نماید.



امام خمینی مدظله العالی:

دوام وقوام جمهوری اسلامی ایران بر پایه
سیاست نه شرقی نه غربی استوار است و عدول از
این سیاست خیانت به اسلام و مسلمین و باعث
زوال عزت و اعتبار و استقلال کشور و ملت قهرمان
ایران خواهد بود.

من به بعضی از مسئولین هشدار می‌دهم که به
شدت باید مراقب بود که خدای نکرده آب به
آسیاب دشمنان نریزیم و آنان را با اقوال
و جبهه‌گیری‌هایمان شادمان نگردانیم، به مسئولین و
دست‌اندرکاران در هر رده نیز می‌گویم که شرعاً بر
همه شما واجب است که همت کنید تا آخرین رگ
و ریشه‌های وابستگی این کشور به بیگانگان را در هر
زمینه‌ای قطع نمایید، انشاء الله خواهید کرد.

نور عالم

نشریه جامعه مدرسین
حوزه علمیه قم

شماره چهارم دوره سوم
شماره مسلسل - ۲۸
مهر - ۱۳۶۷
ربیع الاول ۱۴۰۹
اوت ۱۹۸۸

• مدیر مسئول: محمد یزدی
• درج مقالات:
تحت نظر هیأت تحریریه
• نشانی: قم میدان شهداء
خیابان بیمارستان نبش کوی
ادیب کد پستی: ۳۷۱۵۶
• صندوق پستی: ۵۹۶ -
۳۷۱۸۵
• تلفن: ۳۳۰۹۵
• حساب جاری: شماره
۸۰۰ بانک استان مرکزی
شعبه میدان شهدای قم

فهرست مطالب

- ۱ - سرمقاله ۴
- ۲ - سلسله درسها (تغزیرات شرعی ۴) ۹
آیه الله العظمی منتظری
- ۳ - جنگ از دیدگاه قرآن کریم (۱) ۲۲
محمد تقی مصباح
- ۴ - اسوه های بشریت (امام سجاد علیه السلام) (۴) ۳۰
رسول جعفریان
- ۵ - بحثی پیرامون مستحبات و مکروهات (۱) ۶۴
احمد آذری قمی
- ۶ - جبر و اختیار در قلمرو وحی و خرد (۵) ۷۴
جعفر سبحانی
- ۷ - روش تربیت در کتاب وسنت ۸۴
سید جواد مصطفوی
- ۸ - نجوم اقت (زندگانی آیه ... العظمی آقا سید ابوالحسن
اصفهانی) ۹۴
- ۹ - عدالت اجتماعی (۱) ۱۱۵
غلامرضا مصباحی
- ۱۰ - مستضعفان و مستکبران از دیدگان عترت و قرآن
(۱) ۱۲۵
محمد حسین اسکندری
- ۱۱ - کتابشناسی کتب درسی حوزه (۲) ۱۳۹
ناصر باقری بیدهدی
- ۱۲ - حق الله و حق الناس (۱) ۱۵۵
رضا استادی

✽ مقالات وارده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



□ هشت سال دفاع مقدس

این روزها که بحثها و تحلیلهای گوناگونی بخصوص پس از شروع مذاکرات ژنو در اطراف پایان جنگ تحمیلی و قبول قطعنامه از طرف محافل مختلف و سیاستهای خارجی ارائه می شود اکثراً مسأله جنگ و حمله عراق به ایران را مستند به اختلافات مرزی دانسته و اشاره ای به راز اصلی تجاوز قوای عراق به ایران نمی کنند در حالی که این اختلافات قریب چهار قرن سابقه داشته و از دوران تأسیس سلسله صفوی

در ایران با حکومت عثمانی که عراق جزء آن حساب می شده وجود داشته است و در این فاصله قریب بیست فرار داد امضاء شده و چندین جنگ به وقوع پیوسته. اما این جنگ تحمیلی مختصات خاص به خود را دارد، وجود محرکین اصلی در پشت پرده، حتی به تصریح مؤسسات و سازمانهای بین المللی و همچنین شکل جنایات جنگی از حمله به شهرها و مراکز غیر نظامی و هواپیماهای مسافربری گرفته تا بکارگیری سلاحهای شیمیایی و... روشن ساخت که هدف اصلی این تجاوز براندازی

حکومت نوپای جمهوری اسلامی بوده و اینکه از با گرفتن این طرز تفکر - که اسلام، مذهب و سیاست را یکی دانسته و حکومت با تکیه به اعتقادات عاقله مردم و حضور آنان در تمام جبهه های اجتماعی، سیاسی، نظامی شکل می گیرد - جلوگیری کند.

چه اینکه این طرز تفکر با منافع آنان در تضاد بوده و هست و لکن خوشبختانه پس از هشت سال جنگ تحمیلی و دست زدن به انواع و اقسام جنایات و سکوت تأبید کننده حکومت ها و مجامع بین المللی، نه تنها نتیجه ای نگرفتند که موجب ثبات و استحکام بیشتر این نظام مقدس گردید ولی هنوز هم این طرز تفکر از مغز دشمنان اسلام خارج نشده است و طبیعتاً اگر فرصت مناسبی بدست بیاورند کوتاهی نخواهند کرد و به همین دلیل امت حزب الله باید همیشه مراقبت لازم را به عمل بیاورند.

□ جایگاه تشخیص مصلحت

در هر نظام و سیستم حکومتی در بعضی از مراحل اجراء و موارد خاص، تزاخم هایی پیش می آید که یکی از دو کار را باید انجام داد، یا اولویت هائی وجود دارد که لازم است در نوبت مقدم قرار گیرد و مدیریت و حاکمیت کشور ناچار باید به خوبی تشخیص دهد که در این تزاخم با در این شرائط، تقدم و اولویت با کدام است تا آن را به مرحله اجراء در آورد و در مواردی هم به خاطر شرائط خاص موردی، سرعت در تصمیم گیری، خود یک عنصر جدیدی بوده که تأخیر نسبت به هر کدام باشد زیان قطعی دارد.

ضرورت وجود شخص یا ارگانی که بتواند در این قبیل موارد عمل کند، بسیار روشن است. در بسیاری از نظام ها اختیارات رئیس جمهور یا رئیس دولت یا وزیر مربوطه برای حل مشکل در دایره کار خود کافی است ضمن آنکه قانون این اختیارات را به وی داده است.

اما در نظام جمهوری اسلامی ایران که اصل ۴ و ۱۱۰ قانون اساسی آن، اسلام و ولایت فقیه را زیربنای حاکمیت می‌داند و مردم معتقد به اسلام و ولایت فقیه تکیه‌گاه آن است، ضمن تمثیت امور روزمره در چهارچوب قانون اساسی و قوانین عادی مصوب مجلس شورای اسلامی که از مجاری تعیین شده طرحها و لوایح عبور و از تصویب هیأت وزیران، می‌گذرد مسائلی در مقابل مدیریت نظام قرار می‌گیرد و با سرعت لازم زمانی ایجاب می‌کند که باید بدون عبور از این مجاری تصمیم‌گیری شود، و چون تشخیص اولویت‌بار جهان و مصلحت، کار بی‌چیده و مشکلی است که با به بحث گذاشتن در جمع مثلاً دوستان و هفتاد نفری مجلس شورای اسلامی و مذاکرات طولانی و عبور از بیخ و خمهای کمیسیونها و رفت و آمد بین مجلس و شورای نگهبان قابل تأمین نیست هر چند که ممکن است به نتیجه مطلوبی هم برسد، اما نفس این بحث‌ها و گفتگوها

در داخل، مشکلاتی را بیار آورده و یا دشمن را به مسائلی که نباید مطلع شود آگاه می‌سازد و محذور تنها بعد امنیتی این قضایا نیست تا گفته شود در جلسات غیر علنی مجلس به بحث گذارده شود زیرا ممکن است مباحث و مسائلی باشد که طرح رسمی آن در سطح جامعه زیان بخش باشد و طبعاً در نظام جمهوری اسلامی مقام معظم رهبری باید تصمیم بگیرد.

حضرت امام برای برخورد با چنین مسائل حیاتی نظام، یک جمع دوازده نفری را که هم مبانی شرعی و اسلامی را در دست داشته و هم آشنائی کامل به امور اجرایی کشور بطور روزانه داشته و مسائل جهان نیز در اختیار و اطلاع آنان است، مأمور فرمودند که به این قبیل مسائل رسیدگی کنند و حضور فرزند امام به عنوان رابط مستمر، مشروعیت تصمیمات را کامل می‌کند که اگر مطلب دیگری را رهبری صلاح بداند تذکر داده و راهنمایی فرمایند. درست است که این مسأله در

مرحله اول به عنوان رسیدگی به موارد اختلاف نظر بین شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی که اگر به بن بست برسند عنوان شد، یعنی با محرز بودن خلاف قانون اساسی یا شرع، اگر مصلحت عمل بیش از مفسده آن باشد با تشخیص این جمع نسبت به ترجیح با اولویت عمل شود و حتی آئین نامه اجرائی ونحوه کار این مجمع در مرحله اول تقریباً بر اساس همین فکر توسط همین مجمع تنظیم شد.^۱ اما وقتی بررسی تصویب نهائی خدمت حضرت امام عرضه شد، امام مدظنه العالی این عبارت را به ماده ۱۰ اضافه کردند:

ولی مجمع می تواند طرحها ولوایح را در هر مرحله ای و نیز موضوعات ومسائل مهمه دیگر را با موافقت اکثریت جمع حاضر در جلسات رسمی مورد بررسی و تصمیم گیری قرار دهد.

با اضافه کردن این جمله مشخص فرمودند که حوزه کار مجمع وسیع تر بوده و تشخیص مصالح دیگری چون فوریت ها و یا مباحثی که قابل طرح در

سطح عموم نیست و باید درباره آنها تصمیم گرفته شود نیز در اختیار این مجمع گذارده شده مثل تعزیرات حکومتی که از اختیارات ولی امر و حاکم شرع است و برای کنترل جامعه و ایجاد نظم در یک سری از کارهای اجتماعی و اقتصادی - در مواردی که بُعد قضائی نداشت - در اختیار دولت قرار گرفته بود و بعداً لغو شده و نسبت به واگذاری آن به دولت اثباتاً و نفیاً یا تبعیضاً یا مشروطاً به این مجمع واگذار شد.

تصور ما این است که این مجمع در شرایط کنونی کشور برای حل وفصل

.....

۱ - این آئین نامه که در دو جلسه ۱۱/۲۴ و ۶۶/۱۲/۴ به تصویب این مجمع رسیده در ده ماده و دو تبصره تنظیم و تصویب شده است که با ملاحظه نظرات حضرت امام بخصوص در ماده ده و اصلاحاتی که بالاخص در کیفیت ابلاغ برای اجراء باید انجام گیرد، در دستور کار مجمع قرار دارد.

فوریت هائی که گفته شد یا شناخت و تشخیص مصالح لازم وحتی ارجاع بعضی مسائل به مراجع قانونی در تحکیم و ثبات نظام جمهوری اسلامی نقش خاصی خواهد داشت.

البته روشن است که اعضاء به شکل عنوانی حضور دارند یعنی فقهاء شورای نگهبان که خود نیمی از مجموعه شوری هستند و در وظائف قانونی خود تکالیف مستقلی هم دارند^۲ و همچنین رؤسای سه قوه که هر یک با داشتن مسئولیت و ریاست و مدیریت قوه مربوطه، اطلاعات لازم را از ناحیه امور جاری در آن قوه بطور کامل در اختیار دارند و نخست وزیر که از طریق وزرای خود و مشاورین، ریز مسائل را بیشتر می داند و یک نفر از دفتر حضرت امام که مراجعات مردم به آن دفتر منشأ یک سری اطلاعاتی است که از مجاری عادی به دست نمی آید. این جمع مناسب ترین افرادی خواهند بود که بتوانند در مسائل، ضمن توجه به شرائط زمانی - مکانی و مقایسه آن با سایر امور

و ملاحظه جهات شرعی، مصلحت کشور و نظام و مسلمین را نسبت به موضوع بحث بطور موردی شناخته و براساس آن تصمیم بگیرند و به گردش چرخهای کشور و حاکمیت و مدیریت کمک کنند.

□ بازسازی

مسأله بازسازی کشور پس از قبول قطعنامه ۵۹۸ و شروع مذاکرات ژنو بیشتر مورد توجه و گفتگوی قشرهای مختلف قرار گرفت و پیش از آن گروه های مختلفی در خارج از کشور وحتی بسیاری از نزدیکان به مدیریت کشورهای دور و نزدیک، به عنوان

..... بقیه در صفحه ۱۷۳

۲ - اصل نود و ششم می گوید: تشخیص عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با احکام اسلام با اکثریت فقهای شورای نگهبان و تشخیص عدم تعارض آنها با قانون اساسی برعهده اکثریت همه اعضاء شورای نگهبان است.

- ۲۰ - انتصار سید مرتضی
 ۲۱ - وسیله ابن حمزه طوسی
 ۲۲ - مجمع الفائده مقدس اردبیلی
 ۲۳ - مبسوط شیخ طوسی
 ۲۴ - تقریرات قضاء آیه الله گلپایگانی
 ۲۵ - غنیه ابن زهره
 ۲۶ - خلاف شیخ طوسی چاپ ۲ جلدی
 ۲۷ - ارشاد علامه حلی ضمیمه مجمع الفائده
 ۲۸ - مهذب ابن براج چاپ قم
 ۲۹ - مقنع صدوق چاپ جدید
 ۳۰ - مقنعة شیخ مفید چاپ سنگی
 ۳۱ - قضاء آشتیانی چاپ اول
 ۳۲ - کافی کلینی چاپ آخوندی
 ۳۳ - تهذیب شیخ طوسی چاپ آخوندی
 ۳۴ - من لایحضره الفقیه چاپ غفاری
 ۳۵ - استبصار شیخ طوسی چاپ آخوندی
 ۳۶ - محاسن برقی چاپ محدث
 ۳۷ - تحف العقول چاپ غفاری
 ۳۸ - دعائم الاسلام قاضی نعمان
 ۳۹ - وسائل الشیعة چاپ اسلامیة
 ۴۰ - مستدرک الوسائل چاپ اسلامیة
 ۴۱ - شرح فقیه (لوامع صاحبقرانی) چاپ سنگی
 ۴۲ - کفایه سبزواری چاپ سنگی
 ۴۳ - شرح لمعه شهید ثانی
 ۴۴ - بدایة المجتهد
 ۴۵ - کنز العمال
 ۴۶ - سنن ابن ماجه
 ۴۷ - صحیح مسلم
 ۴۸ - مسند احمد
 ۴۹ - سنن بیهقی
 ۵۰ - التاج الجامع للاصول.

بقیه از صفحه ۸

سرمایه گذاری کرده و سازمان و مؤساتی را به وجود بیاورند که در تولید، توزیع و مصرف، تسهیلاتی را فراهم سازند و طبعاً از این راه ضمن حضور سیاسی اقتصادی و نظامی خود سودی هم به دست آورند.

اما از نظر مسئولین کشور، بازسازی منحصر به این قبیل اقدامات و سرمایه گذاری ها نبوده بلکه بطور کلی برای مسئولین کشور، برنامه های حساب شده و متناسب با مجموعه شرایط

«جمهوری اسلامی پس از جنگ» نسبت به این مسأله توجه داشته و برنامه ریزی می کردند و در تماسها، گفتگوها، و روابط، این خود یک فاکتور مستقل به حساب می آید.

روشن است که مفهوم بازسازی در دایره این گفتگوها، همان شرکت و سرمایه گذاری در امور عمرانی، تأسیسی یا ترمیمی است که هم برای بازسازی مراکز ویران شده و هم برای ایجاد راه و آب و برق و ارتباطات تا امور نظامی

انقلاب و اسلام و کشور و مردم و اوضاع و احوال بین‌المللی مطرح است که در همه ابعاد فرهنگی، بهداشتی، سیاسی، اقتصادی، نظامی و اداری باید مورد توجه قرار گیرد. طبیعی است که خط‌مشی کلی را برای کشور با استفاده از مطلقین و متخصصین و کارشناسان در چهارچوبه اصول کلی و قوانین حاکم تعیین خواهند کرد و با توجه به رهنمودهای حضرت امام تصمیم گرفته و برای اجراء آن به سازمانها و مراکز مربوطه ابلاغ خواهند نمود.

طبیعی است که در این راه، استفاده از سرمایه‌های داخلی و نیروی انسانی و تخصصی داخلی تقدم داشته و در موارد ضرورت و مصلحت از دیگران استفاده خواهد شد.

برای ساختن یک کشوری که پنجاه سال رژیم گذشته آن را به جهت انحرافی و قهقراء برده و پس از انقلاب، ۸ سال درگیر جنگ بوده و مردم فشارهای گوناگونی را متحمل شده‌اند، کار فراوان و دقت و سرعت زیاد لازم است.

همکاری مردم و شرکت آنان در کارها، همانطور که حضرت امام بارها فرموده‌اند یک عامل بسیار مهم برای توفیق در بازسازی کشور است و مردم باید احساس کنند که می‌توانند سرمایه‌های خود را وارد کارهای

تولیدی، کشاورزی، صنعتی کنند، مردم باید احساس کنند می‌توانند فعالیت داشته باشند و تحت نظارت دولت امنیت شغلی و کاری آنان تأمین شده است. حتی ایرانیانی که سرمایه‌هایی در خارج از کشور دارند باید بتوانند به کشور آمده و کارهای مفید را تحت نظارت دولت انجام دهند.

ولی روشن است که بکارگیری نیروهای انسانی و تخصصی حتی از خارج کشور غیر از در اختیار گذاشتن امور کشور به آنها است یعنی کسانی که از طریق شرکت در بازسازی کشور درصدد نفوذ در مدیریت و تزریق افکار خود و به تدریج تسلط بر امور هستند در صورتی می‌توانند هدف خود را دنبال کنند که بطور مستقل امریاموری به آنان واگذا شود و تصدّی آن کار به عهده آنان گذاشته شود اما هیچ یک از مسئولین کشور برای استفاده از نیروهای مختلف در این بازسازی چنین نمی‌اندیشند بلکه نظرشان این است که ضمن حفظ تسلط کامل بر امور و نظارت دقیق در مسائل از طرف نظام جمهوری اسلامی می‌توان از دیگر نیروهای بیگانه نیز استفاده کرد و به عبارت دیگر استخدام کردن غیر از به خدمت در آمدن است، نظام برای کارهای خود می‌تواند و باید استخدام کند اما هرگز نمی‌تواند به خدمت دیگران درآید.

تصور ما این است که دولت جمهوری اسلامی ایران اگر با دقت، رهنمودهای حضرت امام و راهنمایی و نظارت قائم مقام رهبری و سران کشور را در بازسازی کشور بکار ببندد در این مرحله توفیق کاملی بدست خواهد آورد. البته با ارائه روشهای مشخص و واضح و عملی در بُعد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و... و به دور از شنازدگی و بی برنامه‌گی و با شناخت کامل اولویتها، می‌توان کار بازسازی را آسان کرده و از دوباره کاری‌های ضرر آفر و خانمان بر باد جلوه‌گیری نمود.

با برنامه ریزی دقیق و اعمال آن در صورت «قانون» است که استعداد جوانهای پر شور وطن اسلامی شکوفا شده و آنها را از سرگردانی فکری به در آورده و جذب کار گشته و خلافت خویش را در بوتنه آزمایش قرار می‌دهند و در نتیجه به کارهای کاذب روی نیاورده و در ضمن سازندگی، افتخار بزرگی برای اسلام عزیز خواهند بود.

امر بازسازی و نقش حوزه

ولکن ارائه برنامه‌های صحیح و دقیق و منطبق بر اسلام بدون نظر متخصصین فقهی امکان پذیر نخواهد بود. بدین جهت می‌توان گفت حوزه که در مدت هشت سال دفاع مقدس، امتحان خود را پس داده و سرفراز از صحنه بیرون آمده است در بازسازی نیز باید وظیفه خود را

به عهده گرفته و فعالانه در راستای سیاست نه شرقی نه غربی و برای از بین بردن فقر و محرومیت‌های مختلف اجتماعی با کمک دیگر صاحب نظران و افرادی که اهل دردند و پستی و بلندی‌های جامعه را با نظر دقیق و پرتجربه خود مشاهده می‌کنند این مهم را به انجام رسانند.

حوزه باید همچون امامش قافله سالار این انقلاب خونین الهی و بازسازی در آن باشد و این نکته باید مورد توجه کامل دست اندرکاران نظام قرار گیرد که اگر بخواهیم ارزشهای واقعی انقلاب را زیربنای تصمیم گیری‌های خود در ابعاد مختلف بازسازی قرار دهیم باید پایگاه حوزه را مخصوصاً در امر بازسازی فرهنگی و اقتصادی، ارج نهاده و موقعیت خاص آن را در نظر بگیریم اگر از روحانیت که بانی اصلی انقلاب و پیشانان نبرد در جبهه‌ها بودند انتظار تلاش بیشتری در مرحله بازسازی را داریم باید در مرحله تصمیم گیری و عمل - نه فقط در سخنرانیها و نوشته‌ها - به آنان بها داده و مقام واقعی آنها را باز شناخته و امکانات چنین فعالیتی را در اختیار آنان بگذاریم.

خداوند به همه ماها توفیق خدمت به اسلام و مسلمین بخصوص محرومین و مستضعفین را عنایت فرماید.

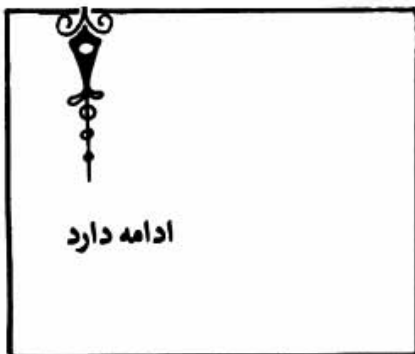
اقتصادی قرار می گیرند.

مستکبران، کسانی هستند که با سرپیچی از فرامین خداوند و تجاوز به حدود الهی در زمینه اقتصادی یا سیاسی، عدالت را بر باد داده و حقوق دیگران را پایمال کرده و آنان را به سوی ضعف و ناتوانی می کشند، یعنی ظلم و ستم و قانون شکنی و بی عدالتی ایشان در زمینه های اقتصادی باعث فقر و بدبختی دیگران و در زمینه سیاست باعث ضربه خوردن شخصیت و حیثیت سیاسی و اجتماعی آنان می شود.

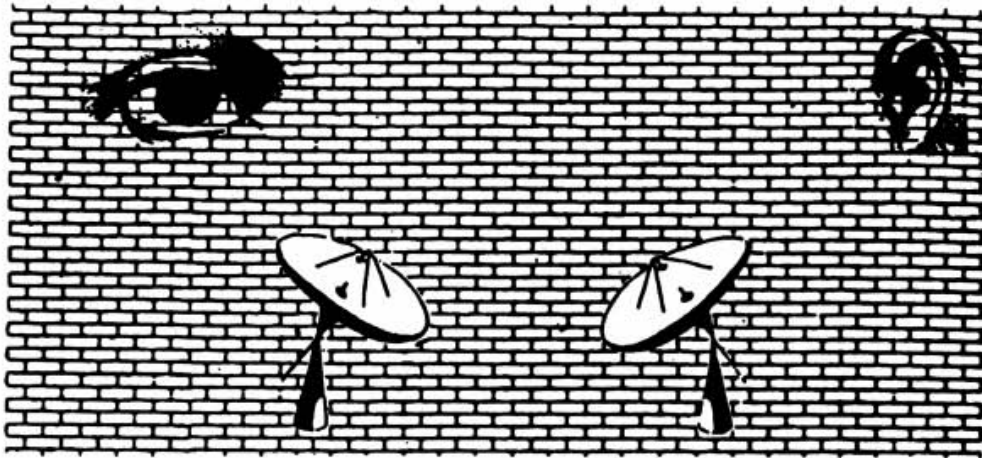
بنابر این باید توجه داشت تنها کسانی که در زمینه های اقتصادی به دیگران ظلم می کنند، مستکبر نیستند، بلکه قطعاً کسانی هم که در میدان سیاست و در اصطلاح امروزین جامعه ما خط بازی و تلاشهای حزبی و گروهی و در مبارزات انتخاباتی، ضوابط الهی را نمی شناسند و احکام اخلاقی را رعایت نمی کنند و برای رسیدن به یک مقام و موقعیت و دستیابی به نفوذ و قدرت اجتماعی و بالا بردن موقعیت و حیثیت شخصی و یا گروهی خویش، به هر قیمت، رقیب خویش را منکوب و سرکوب می کنند، به ناحق به وی ناسزا می گویند، اتهام بیجا بر او وارد می آورند و شخصیتهای

برجسته و استوانه های سیاسی و مذهبی را ترور شخصیت می کنند، آری این کسان نیز قطعاً از مصادیق بارز مستکبران، و رقبای خورد شده ایشان از مصادیق روشن مستضعفان به شمار می روند.

آنان که زبان دارند، امکانات و وسائل و ابزار در اختیار دارند و از سوی دیگر قید و بند ندارند و سخنان چون آتش از دهانشان زبانه می کشد و هستی اجتماعی و حیثیت سیاسی دیگران را به باد می دهند و چنانند که حتی می توانند سفید را سیاه، سیاه را سفید و ناحق خود را حق جلوه دهند، در مقابل کسانی که نه خود را آن چنان آزاد و رها می بینند که رقبای خود را ناجوانمردانه بکوبند، نه زبان آن چنان برنده ای و نه امکانات و زمینه ها و بلند گوهائی برای بیان سخن حق خویش در اختیارشان است .



ادامه دارد



سلسله درسهائی از آیت الله العظمی منتظری

بحثی پیرامون تعزیرات شرعی (۴)

جهت هشتم:

بحث درباره افرادی است که در اثر اجرای حدیات تعزیری و یا تأدیب، تلف

شوند.

□ ۱ - شیخ می‌فرماید: «اگر امام به شرابخواری هشتاد تازیانه بزند و او در اثر اجرای حد تلف شود، مسئولیتی متوجه امام نیست ولی شافعی گفته باید نصف دیه مقتول به اولیای وی پرداخت شود. دلیل ما آن است که گفتیم حد این جرم هشتاد تازیانه است ولی بنظر شافعی چهل تازیانه می‌باشد و برای همین است که امام را ملتزم به پرداخت نصف دیه مقتول از بیت المال دانسته است..... اگر امام کسی را که تعزیر او واجب است یا کسی را که تعزیر وی جایز است اگرچه به درجه و جوب نرسیده باشد، تعزیر نماید و مجرم هنگام اجرای تعزیر تلف شود مسئولیتی برای او نیست و ابوحنیفه همین نظر را پذیرفته و شافعی، امام را ملزم به پرداخت دیه مقتول دانسته است، آنانکه پرداخت دیه را واجب دانسته اند در اینکه از چه منبعی باید پرداخت شود دو نظریه دارند:



۱ - عاقله^۱ امام باید دیه را بپردازد و این نظریه، اصح اقوال، پیش اهل سنت است.
 ۲ - دیه را باید از بیت المال پرداخت.

دلیل ما این است که به اقتضای اصل، ذمه امام از چنین مسئولیتی بری می‌باشد زیرا اثبات چنین مسئولیتی برای او نیاز به دلیل دارد^۲»

۲۵ - و در کتاب اشربة مبسوط می‌گوید: اگر امام کسی را تعزیر کند و مجرم هنگام اجرای تعزیر بمیرد باید دیه کامل به اولیاء مقتول پرداخت شود زیرا حاکم، او را به عنوان تأدیب می‌زده است، و در صورتیکه پرداخت دیه بر امام واجب باشد عده‌ای گفته‌اند باید آن را از بیت المال پرداخت، نظریه موافق با مذهب ما نیز همین است، عده‌ای گفته‌اند دیه را باید عاقله امام بپردازد و این صحیح‌ترین قول از نظر علمای اهل سنت است هر چند که اگر بگوئیم در صورت فوت مجرم اصلاً مسئولیتی متوجه امام نمی‌شود نظری است قوی زیرا از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده که می‌فرمود: «کسی را که ما حدی برایش جاری می‌کنیم اگر هنگام اجرای آن بمیرد ضمانی متوجه ما نمی‌شود» و مسأله نیز یکی از مصادیق حد است هر چند مقدار آن تعیین نشده است.

۳۰ - شیخ باز در اشربة مبسوط می‌گوید: اگر کسی هنگام اجرای تعزیر بمیرد ضمانی متوجه امام نمی‌شود اعم از اینکه هنگام تعزیر واجب، به قتل رسیده باشد یا هنگام تعزیر مباح^۳ و همین نظر موافق مذهب ما است. چنانکه گذشت و افرادی که امام را مسئول

.....

۱ - محقق در آخر کتاب دیات شرایع در توضیح معنای عاقله گوید:

مراد از عاقله: عُصبة، مُعْتَق، ضامن الجریره و امام است و مراد از عُصبة، فامیل فرد از طرف پدر است مثل برادرها و اولاد آنها و عموها و اولاد آنها و شرط هم نیست که از وراثت این شخص باشند. و اگر جنایت کننده عصبه‌ای نداشته باشد و خودش هم قبلاً عبد بوده و آزاد شده باشد، آزاد کننده، عاقله او خواهد بود. و بر فرض نبودن عصبه و معتق، ضامن جریره، عاقله او خواهد بود یعنی کسی که ضامن شده، جرایم و دیات شخص جانی را پرداخت کند.

و اگر هیچ کدام از اینها وجود نداشته باشد امام و حاکم اسلامی عاقله جانی بحساب خواهد آمد. محقق و همچنین صاحب جواهر تعاریف دیگری برای عاقله آورده‌اند رجوع کنید به آخر باب دیات شرایع و ج ۴۳ ص ۴۱۳ جواهر الکلام. (دفتر مجله)

۲ - الخلاف کتاب الاشرية مسئله ۱۰ و ۹.

۳ - تعزیر واجب: آن است که حتماً باید اجراء شده و حاکم نمی‌تواند آن را اجراء نکند.

تعزیر مباح: تعزیری است که مجری، حق عدم اجراء آن را داشته باشد مثل تأدیب پسر فرزندش را. (دفتر مجله)



پرداخت دیه مقتول می‌دانند آنرا به عهده بیت‌المال و گروه دیگری به عهده عاقله امام می‌گذارند اما اگر پدر یا جد و یا امام یا حاکم یا مأمور مورد اطمینان حاکم و یا وصی یا معلم، بچه را بقصد تأدیب بزنند و بچه در اثر آن بمیرد، مجری تأدیب، ضامن پرداخت دیه می‌باشد، زیرا تأدیب بچه به شرط سالم ماندن وی جایز شده است و به نظر ما باید دیه، از مال شخصی مجری تأدیب پرداخت شود و نزد فقهای اهل سنت بر عهده عاقله اوست.

□ ۴ - محقق در کتاب حدود شرایع می‌گوید: کسی که در اثر اجرای حد و یا تعزیر می‌میرد دیه ندارد و عده‌ای گفته‌اند دیه او باید از بیت‌المال پرداخت شود و نظر اول از ائمه معصومین روایت شده است.

□ ۵ - باز در اواخر کتاب حدود از شرایع می‌گوید: اگر مردی همسرش را به نحوی که شرعاً جایز است تأدیب نماید و همسرش در اثر آن از بین برود، شیخ می‌فرماید این مرد باید دیه همسرش را بپردازد زیرا چنین تأدیبی به شرط سالم ماندن همسر جایز شده است، ولی این نظریه خالی از اشکال نیست زیرا این چنین تأدیبی از جمله تعزیرات جایز می‌باشد (پس قهراً نباید دیه‌ای داشته باشد)، و اگر بچه را پدر و یا جد پدری او به منظور تأدیب بزند و بچه بمیرد، دیه او در مال پدر یا جدش خواهد بود.

□ ۶ - ابن قدامه حنبلی می‌گوید: اگر کسی هنگام اجرای تعزیر از بین برود ضمانتی متوجه مجری تعزیر نمی‌شود، مالک و ابوحنیفه نیز همین نظر را پذیرفته‌اند و شافعی گوید مجری، ضامن دیه مقتول است و دلیل او فرمایش امیرالمؤمنین (ع) است که می‌فرماید: «کسی که در موقع اقامه حد از بین برود اولیاء او حق دریافت دیه را ندارند زیرا مجرم استحقاق تحمل چنین حدی را داشته است مگر حد شرب خمر که رسول الله (ص) حد شرب خمر را مقرر نفرموده‌اند» همچنین آن حضرت در مورد زنی که عمر دنبال او مأمور فرستاده و آن زن در اثر ترس سقط جنین کرده بود، اشاره به پرداخت دیه فرموده است. و دلیل ما برای عدم وجوب پرداخت دیه در چنین مواردی آن است که این نوع مجازاتها، مجازاتهای مشروعی برای رفع و جلوگیری از ارتکاب جرم می‌باشد، بنابراین کسی که در اثر اجرای آنها کشته می‌شود دیه نخواهد داشت.^۴

عرض می‌شود: اینکه از امیرالمؤمنین نقل کرده که رسول اکرم (ص) برای شرب خمر حدی مقرر نفرموده، معارض است با روایتی در خصال که آن حضرت به شارب

.....
۴ - مغنی ج ۱۰ ص ۳۴۹.



خمر هشتاد تازیانه زدند.^۵ و عبدالرزاق طی سندی از امام حسن (ع) روایت کرده که رسول خدا به شارب خمر هشتاد تازیانه زدند^۶ و همچنین به سند خود از امام حسن (ع) روایت کرده که: عمر می‌خواست در مصحف بنویسد که رسول خدا به شارب خمر هشتاد تازیانه زدند و...^۷

و اما ثبوت ضمان بر سقط جنین دلالت بر وجود ضمان در مسأله مورد بحث نمی‌کند زیرا از جنین، جنایتی سر نزده و مستحق هیچگونه تعزیری نیست.

□ ۷- ابن قدامه همچنین می‌گوید شوهری که همسرش در اثر تأدیب مشروع وی از بین رفته، ضمانی متوجه او نمی‌شود، همچنین است معلمی که بچه را تأدیب مشروع نموده و بچه در اثر آن فوت کرده است و مالک همین نظر را اختیار کرده، ولی شافعی و ابوحنیفه قائل به ثبوت ضمان نسبت به این شوهر و معلّم شده‌اند و دلیل هر کدام از این دو نظریه همان است که پیش از این گفتیم و خلّال می‌گوید: چنانکه تابعین و فقهاء گفته‌اند اگر معلّم، بچه را سه تازیانه به صورت متعارف آن بزند در صورت فوت بچه، ضمان متوجه او نمی‌شود. ولی اگر سه تازیانه با شدت بیشتری بزند که چنین زدنی تأدیب شناخته نشود، ضامن است زیرا از نحوه معمول تأدیب تجاوز کرده است.

قاضی گفته است: همچنین بر اساس قیاس به نظر اصحاب می‌توان گفت: چنانکه پدر یا جد و یا حاکم و یا مأمور مورد اعتماد وی یا وصی، کودک را تأدیب نماید و بچه در حین تأدیب از بین برود ضمانی متوجه آنها نمی‌شود.^۸

□ ۸- ماوردی گوید: هر خسارت جانی که از اجرای حد بوجود آید هدر بوده و جبران نمی‌شود ولی تلف نفس حاصل از اجرای تعزیر، موجب ضمان می‌باشد چنانکه عمر برای زنی که او را ترسانیده و در نتیجه جنین مرده‌ای سقط کرده بود پس از مشورت با امیرالمؤمنین (ع) دیه پرداخت نمود.^۹

□ ۹- در معالم القربة چنین می‌گوید: اگر امام کسی را تعزیر کرده و مجرم در اثر آن فوت کند نسبت به دیه او، ضامن می‌شود و بعضی گفته‌اند که ضمانی بر او واجب

.....

۵- وسائل الشیعة ج ۱۸ ص ۴۶۸.

۶- مصنف عبدالرزاق ج ۷ ص ۴۷۹.

۷- همان مدرک.

۸- مغنی ابن قدامه ج ۱۰/۳۴۹.

۹- احکام سلطانیة ص ۲۳۸، باب وجوهی که حد و تعزیر را از هم جدا و مشخص می‌کند.



نمی‌شود ولی مقتضای مذهب ما نظریه اول است زیرا از عمر و امیر المؤمنین علی (ع) چنین نقل شده و در این نظر مخالفی برای آنها وجود ندارد و دلیل دیگر ما این است که این نوع مجازات، مجازاتی است که مقدار آن از طرف شارع تعیین نشده است پس تلف حاصل از آن، موجب ضمان می‌شود مانند زدن شوهر همسرش را و معلّم بچه را و علت ثبوت ضمان در تعزیر آن است که تعزیر تأدیبی است که در جواز آن، سالم ماندن مجرم شرط شده است پس اگر اجرای آن به تلف جانی بیانجامد گفتیم که مجاز نیست و موجب ضمان می‌گردد. ابوحنیفه گفته: اگر امام بداند که غیر از زدن مجرم چیز دیگری از ارتکاب جرم جلوگیری نمی‌کند برای او واجب می‌شود که مرتکب جرم را بزند و اگر بداند غیر از زدن راه دیگری نیز برای اصلاح او وجود دارد در این صورت اختیار با امام است اگر بخواهد او را می‌زند و گرنه از شیوه دیگری استفاده می‌کند و در هر دو صورت اگر اجرای تعزیر موجب تلف جانی بشود ضمانی متوجه امام نمی‌شود.^{۱۰}

۱۰۰- ولی ابویعلی فراء می‌گوید: تعزیر، در صورت فوت مجرم موجب ضمان نمی‌شود و همچنین است اگر معلّمی بچه را به کیفیتی که عرفاً معمول است تأدیب کند و در اثر آن بچه از بین برود و همینطور شوهر، همسرش را بعلت عدم تمکین و اطاعت بزند و او در اثر این تأدیب کشته شود. و به این مطلب در روایت امیر المؤمنین علی (ع) تصریح شده است وقتی از حضرتش سؤال کردند که آیا میان زن و شوهر قصاص هست؟ گفت: در صورتیکه همسرش را به منظور تأدیب زده و این امر منجر به فوت او شده باشد، شوهر قصاص نمی‌شود.

همچنین در روایت بکر بن محمد آمده: اگر مردی همسر خود را تأدیب کند و دست یا پای او بشکند، یا زخمی شود چنین مردی به خاطر این تأدیب قصاص نمی‌شود و ابوبکر خلّال در کتاب الادب می‌گوید: اگر معلم بچه را سه شلاق بزند به کیفیتی که از حد معمول تجاوز نکرده باشد ضمانی متوجه او نمی‌شود و به همین قیاس است تأدیب پدر پسرش را.^{۱۱} این بود نظریات علماء و مؤلفین از دو گروه (اهل سنت - شیعه) پیرامون مسأله مورد بحث و از این نظریات چنین بر می‌آید که همگی به عدم ضمان در موقع اجرای حدودیکه مقدار آن از طرف شارع تعیین شده، اتفاق نظر دارند مگر اینکه از آن مقدار تعدی شده باشد ولی در مورد تعزیرات و تأدیب با هم اختلاف نظر دارند.

.....

۱۰- معالم القربة باب پنجاه. ۱۱- احکام سلطانية ابي يعلى ص ۲۸۲.



و فرق میان حدود و تعزیرات و تأدیبات آن است که در حد مصطلح، مقدار مجازات از جانب شارع مقدس تعیین و اعلام شده است و در صورتیکه حاکم مأمور اجراء بدون تجاوز و اجحاف به اجرای آن اقدام کند ضمانی متوجه او نخواهد بود زیرا حکم از جانب خدا اعلام شده و حاکم تنها مجری آن است. اما در تعزیر و تأدیب از آنجائی که مجازات معینی در مورد آنها از جانب شارع مقدس، اعلام نشده بلکه این حاکم و یا ولی است که مقدار آن را تعیین می‌کند و از طرف دیگر غرض از اجرای آنها، تأدیب با حفظ سلامت تأدیب شونده می‌باشد، با توجه به مراتب بالا ممکن است گفته شود: ضرر جانی، مستند به خطا یا اشتباه حاکم در تعیین نوع و مقدار مجازات خواهد بود بنابراین ضمان بر ذمه او ثابت می‌شود اگر چه ضمانی که متوجه حاکم شود از بیت المال مسلمین پرداخت می‌شود چنانکه روایت اصبح بن نباته شاهد این مدعا است در این روایت آمده است: امیرالمؤمنین (ع) مقرر فرمودند: دیه قتل یا قطع عضو خطائی که حاکم مرتکب آن می‌شود از بیت المال پرداخت شود.^{۱۲}

مثل این حدیث طی سند صحیحی در کافی از ابی مریم، از امام محمد باقر (ع) نقل شده است^{۱۳}

اما اخبار مربوط به مسأله به دودسه تقسیم می‌شوند:

* الف - روایاتی که دلالت می‌کند قتل که از اجرای حد یا قصاص ناشی می‌شود بطور کلی دیه ندارد:

۱ - صحیحہ حلبی از ابو عبدالله (ع)، حضرت می‌فرمایند: کسانی که در اثر اجرای حد یا قصاص کشته شوند دیه ندارند.^{۱۴}

۲ - حدیث کنانی از ابو عبدالله (ع) که می‌گوید: از آن حضرت سؤال کردم: کسی که در اثر اجرای حد و یا قصاص کشته می‌شود دیه دارد؟ فرمود: به خاطر چنین قتلی کسی قصاص نمی‌شود و اضافه فرمودند: کسی که در اثر اجرای حد و یا قصاص کشته می‌شود دیه ندارد. روایت شحام از ابو عبدالله (ع) نیز عیناً مثل روایت کنانی است.^{۱۵}

۳ - خبر معلی بن عثمان از ابو عبدالله (ع) که می‌فرماید: کسی که در اثر اجرای قصاص و یا حد کشته شود دیه ندارد.^{۱۶}

.....

۱۲ - وسائل، ج ۱۸، ص ۱۶۵. ۱۳ - وسائل ج ۱۹ ص ۱۱۱. ۱۴ - وسائل، ج ۱۹، ص ۴۷.
 ۱۵ - وسائل ج ۱۹ ص ۴۶. ۱۶ - وسائل ج ۱۹ ص ۴۷.



۴ - در مستدرک از دعائم الاسلام از امیرالمؤمنین روایت می‌کند که آن حضرت فرمود کسی که هنگام اقامه حد بر او کشته شود، نه دیه دارد و نه قصاص.^{۱۷}

۵ - باز در همان کتاب از دعائم الاسلام از امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود:

کسی که هنگام اجرای حد یا قصاص کشته شود به حکم قرآن به قتل رسیده و اولیاء او حق مطالبه دیه و قصاص ندارند.^{۱۸}

شاید کلمه حد که در اینگونه روایات بکار رفته اعم از حد مصطلح و تعزیر باشد زیرا اگر این دو لفظ کنار هم بکار رفته باشد دو معنای متفاوت دارند ولی اگر جدای از هم و در عبارتهای جداگانه بکار روند، مفاد واحدی خواهند داشت.

اگر گفته شود: با توجه به استعمال قصاص در ردیف حد در این روایات، بنظر می‌رسد که منظور از آن تنها حد قتل بوده و شامل زدنی که گاهی اوقات منجر به مرگ می‌گردد، نمی‌شود تا چه رسد که شامل تعزیرات هم بشود.

عرض می‌شود: این نظر پذیرفته نیست بلکه منظور از قصاص نیز اعم از قصاص جانی و قصاص عضوی می‌باشد.

* ب - روایاتی است که دلالت می‌کند بین حدود الله و حدود الناس فرق هست.^{۱۹}

۱ - روایت حسن بن محبوب از حسن بن صالح بن حی ثوری از ابو عبدالله (ع) که فرمود: اگر کسی در اثر اجرای حدی از حدود الله^{۲۰} تلف شود دیه ندارد و اگر در اثر اجرای حدود الناس^{۲۱} از بین برود، دیه دارد.^{۲۲}

۲ - صدوق (ره) از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: اگر مجرمی در اثر اجرای

.....

۱۷ - مستدرک چاپ قدیم ج ۳ ص ۲۲۵.

۱۸ - همان کتاب ج ۳ ص ۲۵۵.

۱۹ - وسائل ج ۱۹ ص ۴۶.

۲۰ - حدود الله، حدودی است که به جهت تخلف از حقوق الله (مثل زنا، سرقت و امثال ذلک) جاری می‌شود و با عفو و اغماض افراد، قابل گنشت نیست و حتماً جاری می‌شود. (دفتر مجله)

۲۱ - حدود الناس، حدودی هستند که به جهت تزییع حق الناس (مثل غیبت، تهمت و امثال ذلک) جاری می‌شود و با عفو افرادی که حقوق آنها ضایع شده قابل اقامه نخواهد بود.

۲۲ - وسائل ج ۱۹ ص ۴۶.



حدی از حدود الهی تلف شود دیه او به ذمه کسی نمی آید ولی اگر در موقع اقامه حدود الناس تلف شود دیه او به ذمه مجری حد خواهد بود.^{۲۳}

این دو حدیث ظاهراً یک حدیث است و نسبت دادن قاطعانه صدوق آنرا به امام دلیل آن است که روایت از نظر ایشان ثابت بوده و گرنه چنین تعبیری صحیح نخواهد بود، زیرا نسبت دادن مطلبی بدون آگاهی، آن هم به امام حرام است، علاوه بر این، سلسله سند حدیث قبلی تا ثوری بدون اشکال و صحیح است و ابن محبوب هم از اصحاب اجماع^{۲۴} است و شاید این مقدار دلیل از نظر اعتماد به صحت روایت کافی باشد. اگرچه ثوری خودش زیدی بتری^{۲۵} بوده و وثاقت او ثابت نشده است. و ازج ۴، ص ۲۷۹ استبصار چنین بنظر می رسد که شیخ هم به این خبر اعتماد فرموده و آن را اصل قرار داده و روایات گروه اول را به آن حمل کرده است که نتیجه آن اختیار قول به تفصیل است یعنی میان حدود الله و حدود الناس، قائل به تفاوت است.

بهرحال احتیاط آن است که در باب حدود قائل به تفصیل شویم تا بتوانیم تراحم موجود میان روایات باب را از بین ببریم.

ظاهراً منظور از اینکه دیه ناشی از اجرای حدود الناس مثل حد قذف به عهده

.....

۲۳- وسائل الشیعة ج ۱۸ ص ۳۱۲.

۲۴- اصحاب اجماع را کشتی در کتابش ۱۸ نفر شمرده است، عده ای عقیده دارند اگر سلسله سند حدیث تا یکی از این هیجده نفر صحیح باشد، روایت صحیح است و صحت سند بعد از اینها ضروری نیست و اینها از هر کسی روایت کنند ولو معروف به فسق هم باشد اشکالی ندارد آن هیجده نفر عبارتند از:

- ۱- زرارۃ ۲- معروف بن خَرّ بُوذ ۳- بُرید ۴- ابوبصیر اسدی ۵- فضیل بن یسار ۶- محمد بن مُسلم ۷- جمیل بن دُرّاج ۸- عبدالله بن مُسکان ۹- عبدالله بن بُکیر ۱۰- حَمّاد بن عثمان ۱۱- حَمّاد بن عیسی ۱۲- أبان بن عثمان ۱۳- یونس بن عبدالرحمان ۱۴- صفوان بن یحیی بیاع السابری ۱۵- محمد بن ابی عمیر ۱۶- عبدالله بن مُفیره ۱۷- حسن بن محبوب ۱۸- احمد بن محمد بن ابی نصر.

البته در بعضی از این افراد اختلاف است که آیا از افراد اصحاب اجماع هستند یا نه؟ (دفتر مجله)

۲۵- زیدی بتری: بتریه (ابتریه) از فرق زیدیه هستند و ایشان را صالحه نیز می خوانند. اصحاب حسن بن صالح بن حی و کثیرالنواء، شاعر معروف که او را اَبتر لقب داده بودند، این فرقه حضرت علی (ع) را بعد از حضرت رسول (ص) افضل مردم دانسته ولی بیعت مردم را با عمرو ابوبکر خطا نمی دانند و می گفتند که به میل حضرت علی (ع) انجام گرفته و درباره عثمان متوقف بودند و او را کافر نمی شمردند، و امامت حضرت علی (ع) را از تاریخ بیعت مردم با او می دانند. رجوع کنید به خاندان نوبختی ص ۲۵۱ و ملل و نحل شهرستانی ج یک/ ۱۶۱. (دفتر مجله)



مجری آن است (که در این دور روایت اخیر آمده است) این باشد که دیه مزبور به عهده مجری آن می‌باشد با وصف اینکه آنها حکام هستند که در این صورت پرداخت آن از بیت المال مسلمین خواهد بود، چنانکه روایت اصبع بن ثباته نیز به این معنی دلالت دارد. اما در تعزیر و تأدیب، مقتضای قواعد اولیه وجود ضمان است چنانکه امام معصوم (ع) می‌فرماید: خون مسلمان هرگز هدر نشده و باطل نمی‌شود.^{۲۶}

و ممکن است برای عدم توجه ضمان در این موارد با اصالت برائت و قاعده احسان و روایاتی که گذشت، استدلال کرد زیرا کلمه حد در این روایات شامل حد اصطلاحی و تعزیر هم می‌شود بدلیل اینکه در هر کجا که لفظ حد به تنهایی بکار می‌رود از آن جز حدودی که برای محدود ساختن و جلوگیری جنایتکاران مقرر شده، مفهوم دیگری اراده نشده است، علاوه بر اینها از نظر عرفی نیز حدود اصطلاحی و تعزیرات دارای حکم واحدی هستند ولی احتیاط آن است که در مورد تلفات جانی ناشی از اجرای تعزیر بویژه تأدیب، قائل به ثبوت ضمان بر ذمه مجریان آنها شویم زیرا اصل در مقابل دلیل کاربردی ندارد، البته وجه ضمان در تعزیرات از بیت المال پرداخت می‌شود و به عهده حاکمی که بدون اجحاف وظیفه خود را انجام داده باشد، نیست. و اینکه مراد از حد در روایات اعم از حد اصطلاحی و تعزیر باشد، قابل رد است و فرق بین حد اصطلاحی و بین تعزیرات و تأدیبات مبنی بر استناد و تلف جانی در اولی به حکم خدا و در دومی به خطای احتمالی حاکم یا ولی در تعیین مقدار مجازات است که پیش از این گذشت. البته چنین خطائی در مورد امام معصوم متصور نیست.

بدیهی است که این مطالب مربوط به حاکم و اجرا کننده حکمی است که از وظیفه خود تجاوز نکند و گرنه قطعاً ضامن بوده و ضمان متوجه خود او می‌شود نه بیت المال و این مطلب از روایات زیر بدست می‌آید:

□ ۱- در روایت شماعه از ابو عبدالله (ع) آمده: برای هر چیزی حدی مقرر شده و برای کسانی که از این حدود تجاوز کنند نیز حدی مقرر شده است.

□ ۲- صدوق می‌گوید: امیر المؤمنین (ع) در ضمن خطبه‌ای می‌فرماید: خداوند حدودی مقرر فرموده از آن تجاوز نکنید.

□ ۳- در روایت سکونی از ابو عبدالله (ع) از اجدادش از رسول خدا (ص) آمده:

.....

۲۶- وسائل ج ۱۹، ص ۱۱۲.



هر کس در غیر مورد حدود تعیین شده، مجازاتی اعمال کند، متجاوز شمرده می‌شود.
□ ۴ — در صحیحہ حمران بن أعین از ابو جعفر (ع) آمده: مجازات پاره ای از حدود،
سه تازیانه است، هر کس از آن تجاوز نماید باید بر او حد جاری بشود.

□ ۵ — در روایت، حسن بن صالح ثوری از امام محمد باقر (ع) نقل می‌کند:
امیرالمؤمنین (ع) قنبر را دستور داد که مردی را حد بزند قنبر سه تازیانه، بیشتر از حد مقرر زد
امیرالمؤمنین (ع) بعنوان قصاص سه تازیانه به قنبر زد.
و روایات دیگری که در این باره وارد شده است. ۲۷

و کسانی که از حد مقرر تجاوز می‌کنند از مصادیق آیه کریمه: **فَمَنْ أَعْتَدَىٰ عَلَيْنَا فَاَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَىٰ عَلَيْنَا**^{۲۸} شمرده می‌شوند. و اگر حاکمی از حد تعیین شده تجاوز کرد و
منجر به فوت محکوم گردید آیا دیه همیشه بین حد و مقدار اضافه بر آن بطور مساوی تقسیم
می‌شود؟ زیرا عرفاً مرگ، ناشی از حد و مقدار اضافی است و قصاص و دیه به نسبت تعداد
مرتکبین جنایت تقسیم می‌شود نه به نسبت مقدار جنایت‌ها و ضربات وارد شده و یا اینکه به
نسبت تعداد تازیانه‌ها میان حد و مقدار اضافی تقسیم می‌شود؟ (صاحب جواهر این نظر را
برگزیده) یا اینکه تمامی دیه بر ذمه مجری حد مستقر می‌شود؟ زیرا او متجاوز بوده و مقدار
اضافی، جزء اخیر علت مرگ است و معلول — که مرگ است — عرفاً و عقلاً به جزء آخر
علت، نسبت داده می‌شود زیرا معلول (مرگ) بعد از آن تحقق پیدا می‌کند، مثل اینکه کسی
را که به علل دیگری در شرف فوت است بزنند و در اثر زدن فوت شود و یا سنگی در کشتی
سنگینی که در معرض غرق است بگذارند و غرق شود.

در این مسأله نظریات مختلفی ارائه شده که تحقیق درباره آنرا به وقت دیگری
می‌گذاریم. و اقوی در نظر ما قول آخر است.

محقق در شرایع می‌گوید: اگر حاکم، حکم اعدامی را اجرا کند و پس از اجرای
حکم معلوم شود که شهود هر دو فاسق بودند دیه از بیت المال پرداخت می‌شود و ضمانتی بر
ذمه حاکم و یا عاقله او متوجه نمی‌شود و اگر درباره زن حامله ای دستور به اقامه حد بدهد و
او از ترس، سقط جنین نماید در این صورت شیخ می‌فرماید: دیه جنین به عهده بیت المال
خواهد بود و این نظریه بسیار قوی است زیرا چنین موردی خطا به حساب می‌آید و خطای
حاکم بر عهده بیت المال است، بعضی گفته‌اند دیه بر ذمه عاقله حاکم است و این نظر

.....

۲۸ — بقره / ۱۹۴.

۲۷ — وسائل ج ۱۸ باب سوم از مقدمات حدود ص ۳۱۱.



مطابق داستان عمر با امیرالمؤمنین (ع) است و اگر حاکم دستور دهد مجرم را بیشتر از مقدار مقرر بزند و مجرم در اثر آن بمیرد در صورتیکه، زننده حد آگاه از زیاد بودن مجازات، از حد مقرر نباشد نصف دیه بر ذمه حاکم ثابت می‌شود زیرا چنین کاری قتل شبه عمد^{۲۹} شمرده می‌شود. و اگر مقدار اضافی را سهواً بزند، نصف دیه به عهده بیت المال خواهد بود و اگر حاکم دستور به اجرای حد به اندازه مقرر بدهد ولی زننده حد از آن تجاوز نماید، نصف دیه بر ذمه زننده حد ثابت می‌شود که باید از مال خود بردارد ولی اگر سهواً اضافه بر مقدار معین بزند نصف دیه به عهده عاقله او خواهد بود و در این مسأله احتمال دیگری نیز وجود دارد.^{۳۰}

عرض می‌شود: جریان عمر با امیرالمؤمنین (ع) در کلمات علماء اهل سنت — که قبلاً نقل کردیم — گذشت و در وسائل^{۳۱} نیز آمده است، احتمال دیگری که محقق به آن اشاره فرموده چنانکه در جواهر^{۳۲} گفته شده عبارتست از تقسیم دیه به نسبت تازیانه هائی که سبب مرگ شده است و آن کلیه شلاق هائی است که به مجرم زده شده است اعم از حد و مقدار اضافی، ولی ما گفتیم که دیه کلاً بر ذمه زننده حد ثابت می‌شود برای اینکه مقدار اضافی، آخرین جزء علت است.

جهت نهم:

اشاره اجمالی به موجبات حدود و تعزیرات

که آنها را از کتاب شرایع محقق حلی نقل می‌کنیم و بحث مفصل آن در کتاب حدود است مراجعه فرمائید.

محقق در شرایع می‌فرماید: زنا بوسیله اقرار یا بیته ثابت می‌شود، در اقرار بالغ بودن

.....

۲۹ — اگر فردی قصد تیراندازی داشته و بخواهد حیوانی را شکار و یا دشمنی را در میدان جنگ از بین ببرد و لکن تیر به انسان محقون الدمی اصابت کرده و او را از پای درآورد، این چنین قتلی را قتل خطائی گویند.

و اگر فردی را به قصد ادب کردن بزند، ولی نه به مقداری که معمولاً کشنده است و تصادفاً کشته شود این قتل را «شبه عمد» گویند.

و اگر به قصد کشتن شخص به طرف او تیراندازی کرده و او را به قتل برساند این قتل را عمد گویند. (دفتر مجله).

۳۰ — شرایع، کتاب الحدود باب حد شراب.

۳۱ — ج ۱۹ / ۲۰۰.

۳۲ — ج ۴۱ ص ۴۷۵.



اقرار کننده از نظر رشد و عقل، کامل بودن و اختیار و آزادی و تکرار اقرار چهار مرتبه در چهار نشست شرط شده است، اگر کمتر از چهار بار اقرار کند موجب حد نخواهد بود، البته تعزیر واجب می‌شود و اگر در یک نشست چهار مرتبه اقرار کند در کتاب خلاف و مبسوط می‌گوید: حد ثابت نمی‌شود ولی در این نظر تردید وجود دارد... و شهادت کمتر از چهار مرد و یا سه مرد و دوزن در بینه کفایت نمی‌کند و زن بودن همه شهود و یا شهادت یک مرد و شش زن برای ثبوت آن کافی نیست ولی بوسیله شهادت دو مرد و چهار زن، حد شلاق زدن ثابت می‌شود نه سنگباران کردن و اگر کمتر از چهار مرد برای اثبات آن شهادت دهند، زنا ثابت نشده و برای شهود به عنوان تهمت زننده، حد جاری می‌شود.

باز محقق در شرایع بحثی پیرامون لواط و سُحق و قیادت^{۳۳} نموده و می‌گوید: لواط عبارت است از وطی مرد و آن با ادخال و غیر آن تحقق پیدا می‌کند، جز بوسیله چهار مرتبه اقرار و یا شهادت چهار مرد با وصف رؤیت ثابت نمی‌شود و در اقرار کننده، بلوغ و کمال عقل و آزادی و اختیار اعم از فاعل و مفعول شرط شده است و اگر کمتر از چهار مرتبه اقرار کند، حد، موجبی پیدا نکرده فقط تعزیر می‌شود و اگر برای اثبات آن کمتر از چهار مرد شهادت بدهند لواط، ثابت نشده و شهود به عنوان افتراء زننده حد می‌خورند و بنا بر قول صحیح، حاکم - اعم از امام و غیر او - در این مورد می‌تواند بر مبنای علم خود نیز حکم کند.

عرض می‌شود: محقق (ره) در اینجا موجبات ثبوت سُحق را ذکر نکرده ولی در کتاب شهادت آنرا مانند لواط دانسته است، در همان کتاب درباره قیادت می‌گوید: در صورتی که مقرب بالغ و آزاد و دارای کمال عقل و اختیار باشد، بوسیله دو مرتبه اقرار یا شهادت دو شاهد مرد، ثابت می‌شود.

در باره دشنام دادن می‌فرماید: بوسیله شهادت دو مرد عادل و یا دو مرتبه اقرار، ثابت می‌شود و مقرب باید مکلف و آزاد و مختار باشد.

در باره شراب می‌گوید: بوسیله شهادت دو مرد عادل و مسلمان ثابت می‌شود و در این مورد شهادت تنها زنان و نیز شهادت آنان همراه مردان، پذیرفته نمی‌شود و بوسیله دو مرتبه اقرار نیز ثابت می‌شود و یک مرتبه اقرار به ثبوت آن کافی نیست و مقرب باید بالغ و آزاد و

.....

۳۳ - قیادت: واسطه‌گری بین زن و مرد برای زنا و یا بین مردان . برای لواط است. سُحق: اگر زنان فرج خود را به هم بمالند آن را سُحق گویند. (دفتر مجله).



دارای کمال عقل و اختیار باشد.

و درباره دزدی می فرماید: بوسیله شهادت دو مرد عادل و یا دو مرتبه اقرار، ثابت می شود و یک مرتبه اقرار کفایت نمی کند و در مقرب، بلوغ و کمال عقل و آزادی و اختیار شرط شده است.

و درباره محارب بر علیه اسلام می فرماید: این جنایت بوسیله اقرار - ولو یک مرتبه - و شهادت دو مرد عادل ثابت می شود و شهادت تنها زنان و همراه مردان پذیرفته نمی شود.

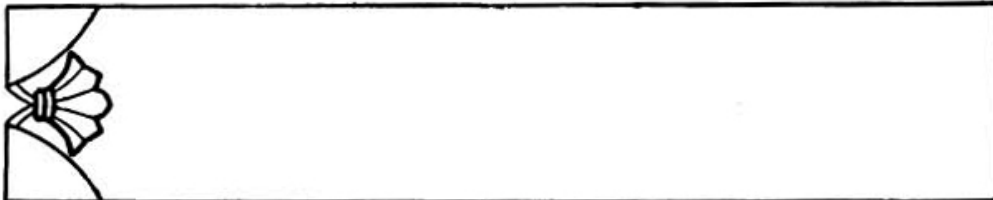
و در مورد وطی حیوانات می گوید: بوسیله شهادت دو مرد عادل ثابت می شود ولی شهادت تنها زنان و یا همراه مردان پذیرفته نمی شود و با اقرار، ولو یکبار - در صورتیکه حیوان از آن خود اقرار کننده باشد - ثابت می شود و گرنه تنها تعزیر اجرا می شود اگر چه مکرراً اقرار نموده باشد، عده ای گفته اند جز با دو مرتبه اقرار ثابت نمی شود ولی این نظر درست نیست.

و درباره استمناء می گوید: به شهادت دو شاهد عادل و اقرار ولو یک مرتبه ثابت می شود و گفته شده جز به دو مرتبه اقرار ثابت نمی شود و لکن اشتباه است.

و در ذیل بحث پیرامون دشنام دادن گوید: هر جرمی که مجازات تعزیر در حقوق الله دارد بنا به قولی جز به دو شاهد و یا دو مرتبه اقرار ثابت نمی شود.

و روشن است که مقتضای عمومات اولیه آن است که شهادت دو عادل و یا یک مرتبه اقرار کفایت می کند، جز مواردی که خلاف آن با دلیل ثابت شده باشد البته اقرار در مواردی که در نتیجه آن به دیگری ضرر و زیان متوجه می شود، پذیرفته نمی شود مانند اقرار برده زیرا در صورت اقرار او بر قتل یا قطع عضو، پرداخت دیه و ضرر مالی متوجه مالک او می شود.

بنظر می رسد شرط تعدد و تکرار اقرار در تعزیرات و امثال آن بر مبنای قیاس به زنا و امثال آن که در آنها، تعداد اقرار مساوی تعداد شهود، شده معتبر شناخته است، انجام گرفته است.





جنگ

از دیدگاه

قرآن کریم

(۱)

محمد تقی مصباح

مفهوم جنگ

واژه جنگ در محاورات عرفی و حقوقی به معنای برخورد مسلحانه دو گروه است که با انگیزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیکی و... انجام می‌گیرد. در قرآن کریم کلمه حرب در آیه ۶۴ از سوره مائده، و ۵۷ از سوره انفال و ۴ از سوره محمد (ص) درست به همین معنی بکار رفته است. همچنین واژه‌های قتال و اِفْتِنَال و مشتقات آنها در حدود هفتاد مورد به همین معنی استعمال شده است.

و همچنانکه گاهی در محاورات عرفی، توسعه‌ای در مفهوم جنگ داده می‌شود و تعبیراتی از قبیل جنگ سرد و مانند آن بکار می‌رود در قرآن کریم نیز کلمه حرب، با چنین توسعه‌ای استعمال شده و اصرار بر رباخواری، اعلان جنگ با خدا نامیده شده است.^۱

واژه‌های حرب و قتال، مانند واژه جنگ در زبان فارسی، فاقد بار ارزشی است و دلالتی بر مطلوبیت یا عدم مطلوبیت ندارد، اما در قرآن کریم واژه جهاد فی سبیل الله در مورد جنگ مقدس و واژه مَفْکِ دِمَاءِ (= خونریزی) در مورد جنگ‌های نامشروع بکار رفته است، هر چند واژه جهاد دقیقاً به معنای جنگ نیست بلکه به معنای تلاش و بکار

.....

۱ - سوره بقره، آیه ۲۷۹.

گرفتن نیروها - اعم از فیزیکی و روانی و انسانی - در برابر دشمن است، حتی صرف مال در مصارف خداپسند و تأمین هزینه های نظامی، جهاد مالی نامیده می شود چنانکه مبارزه با هواهای نفسانی و انگیزه های شیطانی، جهاد اکبر خوانده شده است.

جنگ در جهان بینی قرآن

می دانیم که نگرش قرآن نسبت به حوادث جهان و انسان، نگرشی توحیدی و مبنی بر تابع بودن همه پدیده ها نسبت به اراده تکوینی و حکیمانه الهی در سطح عالی است، بدون اینکه تأثیر اراده های فاعلهای مرید را در سطح نازلتری نفی کند یا از ایشان سلب مسئولیت نماید.

بر این اساس، کل جهان مخلوق، نظام همبسته واحدی است که در مجموع، بهترین نظام ممکن (نظام احسن) می باشد و هر یک از پدیده ها و اراده ها، جای خود را در این نظام خواهد داشت. و هر پدیده ای از آن جهت که تأثیری در پیدایش خیرات و برکات و کمالات وجودی دارد بالأصالة مورد تعلق اراده الهی است و از آن جهت که موجب نقص و شری بشود، اراده الهی بالتبع به آن تعلق می گیرد و این یکی از دشوارترین مباحث الهیات است، که باید در جای خودش مورد بحث قرار گیرد.

طبعاً جنگها هم که نوعی پدیده های انسانی - اجتماعی هستند بیرون از دایره این نظام نخواهند بود و خیرات و شرور آنها بالأصالة و بالتبع مشمول اراده الهی خواهد بود و به دیگر سخن: وقوع جنگها به معنای غلبه اراده انسانها بر اراده الهی نیست، بلکه آنها هم بخشی از زیر مجموعه سیستم کلی نظام احسن را تشکیل می دهند. قرآن کریم در این باره می فرماید:

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتُلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ. ۲

و مفاد آن این است که اگر خدا می خواست قدرت اقدام به جنگ را از انسانها سلب می کرد و جلو وقوع جنگها و خونریزیها را می گرفت، ولی چون اراده الهی بر مختار بودن انسان، قرار گرفته است چنین کاری را نخواهد کرد و انسانها را در بر پا کردن جنگها تا آنجا که به احسن بودن نظام، آسیبی نرساند، آزاد خواهد گذاشت. حاصل آنکه: از دیدگاه قرآن کریم جنگها پدیده هایی جبری نیستند که بر

.....

۲ - سوره بقره، آیه ۲۵۳.

اساس اصل تنازع در بقاء، یا تضاد دیالکتیکی طبقات جامعه، واقع شوند بلکه پدیده‌هایی برخاسته از اراده و اختیار انسانها هستند، ولی مانند سایر پدیده‌های انسانی و همه رویدادهای طبیعی، اجزائی از مجموعه بزرگ نظام هستی را تشکیل می‌دهند که وجود و نظم آن، تابع اراده حکیمانه الهی است. و اگر انسانها مجبور به ترک جنگ می‌شدند، هر چند پاره‌ای از نابسامانیهای معلول جنگ، تحقق نمی‌یافت، اما راه تکامل اختیار انسانها، دست کم در بُعد فعالیت‌های نظامی و فداکاری و جانبازی در راه خدا و ایده‌آل‌های والا، مسدود می‌گشت و این، برخلاف هدف آفرینش انسان مختار، و برخلاف مقتضای حکمت الهی است. بدین ترتیب، خیرات و برکات مادی و معنوی جنگها بالاصالة، و شرور و نابسامانیهای آنها بالتبع مورد اراده الهی واقع می‌شوند.

توضیح عناصر این نگرش قرآنی

نگرش قرآن نسبت به جنگ که بخشی از جهان بینی اسلام را تشکیل می‌دهد مبتنی بر اصول موضوعه خاصی (از قبیل هدفداری خلقت، شمول تدبیر و اراده حکیمانه الهی نسبت به همه پدیده‌های هستی، مختار بودن انسان در گزینش راه سعادت و شقاوت، احسن بودن نظام هستی علیرغم وجود شرور طبیعی و فسادهای انسانی) است که هر یک از این اصول از نظر عقلی در فلسفه الهی به اثبات رسیده و آیات قرآنی هم بخوبی بر آنها دلالت دارد و در اینجا مجال توضیح آنها نیست. اما این نگرش — که اجمالاً به آن، اشاره کردیم — قابل تحلیل به عناصری است که جا دارد در باره هر یک از آنها جداگانه بحث شود و به آیات مربوط به آنها اشاره گردد:

نخست: آنکه حکمت الهی و هدف از آفرینش انسان — به عنوان موجود مختاری که می‌بایست سرنوشت ابدی خود را با رفتارهای اختیاری خویش رقم بزند — اقتضاء دارد که دست او را در اقدام به جنگ و ستیز باز بگذارد و قدرت وی را سلب نکند و این همان نکته‌ای است که در آیه ۲۵۳ از سوره بقره به آن اشاره شده و توضیح آن گذشت.

دوم: آنکه مقتضای حکمت الهی این است که نیروها و امکانات لازم برای جنگ، در دست گروه معینی متمرکز نشود بگونه‌ای که سایر گروهها، توان رویارویی و ایستادگی در برابر آن را نداشته، مجبور به تسلیم شوند.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى
الْعَالَمِينَ. ۳

اگر خدای متعال بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، آسمانها و زمین
(جهان) تباہ می‌گشت ولی خدا بر همهٔ جهانیان بخشش دارد.

مطالعهٔ تاریخ بشر نیز این نکته را تأیید می‌کند که در هیچ یک از مقاطع
تاریخی، قدرت بطور کامل و در بست در اختیار گروه خاصی نبوده و همیشه دو یا چند
گروه قدرتمند وجود داشته و تعادل و توازن قوی کما بیش برقرار بوده است، چنانکه
هم اکنون نیز شاهد چندگانگی قُطبهای قدرت در جهان هستیم. از دیدگاه قرآنی و
توحیدی این یک تدبیر الهی برای جلوگیری از گسترش فساد و خودکامگی به شمار
می‌رود.

سوم: حکمت الهی نه تنها مقتضی این است که همهٔ قدرتها در دست یک
گروه خودکامه و تبهکار، متمرکز نشود بلکه همچنین اقتضاء دارد که بین چند گروه
متخاصم تبهکار نیز توزیع نشود بگونه‌ای که مردم شایسته و خدا پرست نتوانند از خودشان
دفاع کنند و به سیر تکاملی خود که هدف اصلی از آفرینش انسان است ادامه دهند
قرآن کریم می‌فرماید:

وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْتَمَّتْ صَوَامِعُ وَبِيعَ وَصَلَوَاتُ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ
فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيراً. ۴

اگر خدای متعال بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر از بین نبرد، دیرها و کیشتها و
نمازخانه‌ها و مساجدی که نام خدا زیاد در آنها یاد می‌شود ویران می‌شد (و مراکز خدا پرستی و
تکامل معنوی انسانها نابود می‌گشت).

چهارم: همچنین مقتضای حکمت الهی این است که تا حدی به بشر فرصت
بر پا کردن جنگها را بدهد که مجموعاً منافع و خیرات ناشی از آنها بیش از جهات شر و
فساد باشد، تا منافاتی با هدف حکیمانهٔ آفرینش نداشته باشد پس باید پذیرفت که
جنگها علی‌رغم دشواریها و ضایعاتی که دارد می‌تواند منشأ خیرات و برکاتی نیز باشد
و حتی جهات خیر و صلاح آنها بر جهات شر و فساد آنها غالب آید. این نکته، از آیهٔ

.....

۳ - سوره بقره، آیه ۲۵۱.

۴ - سوره حج، آیه ۴۰.

۲۱۶ از سوره بقره استفاده می‌شود:

كَيْبَ عَلَيْنِكُمُ الْفِتْنَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.

کارزار بر شما مقرر شد در حالی که برای شما ناخوشایند است و بسا چیزی که شما آنرا ناخوش می‌دارید و در واقع خیر شما در آن است و بسا چیزی را خوش می‌دارید که برایتان بد است و خدای متعال می‌داند و شما نمی‌دانید.

جهات خیر و مصلحتی که برای جنگ تصور می‌شود به دو دسته قابل تقسیم

است:

□ ۱- خیراتی که بطور کلی عائد جنگجویان می‌شود خواه بر حق باشند یا بر باطل، مانند اینکه نیروی تحرک و فعالیتهای فیزیکی و علمی و صنعتی بوجود می‌آورد و جلوسستی و تنبلی و راحت طلبی را می‌گیرد. بررسی تاریخ جنگها و نتایج حاصله از آنها نشان می‌دهد که بسیاری از پیشرفت‌های علمی و صنعتی در اثر وقوع جنگها حاصل شده و شتاب گرفته است.

□ ۲- خیرات و برکات مخصوص به مؤمنان و حق جویان است که هم منافع و مصالح مادی و دنیوی خود را با حفظ موجودیت جامعه توحیدی و دفاع از شرف و عزت و استقلال خودشان بدست می‌آورند و هم زمینه را برای گسترش عدل و داد و فرهنگ و معارف الهی در کل جهان، فراهم می‌کنند و هم سعادت اخروی خود را در سایه فداکاریها و تحمل رنجها و مصیبتها بدست می‌آورند.

خیرات حقیقی در واقع، همین دسته دوم است و دسته اول جنبه مقدمیت

دارد.

حکمت‌های الهی در وقوع جنگها

با توجه به اینکه از دیدگاه قرآن کریم جنگها هم مشمول اراده حکیمانه الهی هستند و به تعبیر دیگر: بخشی از نظام احسن را تشکیل می‌دهند این سؤال، مطرح می‌شود که چه حکمت‌هایی در وقوع جنگها وجود دارد؟ و به دیگر سخن: جنگها چه نقشی را در نظام احسن ایفا می‌کند؟ و آیا قرآن کریم اشاره‌ای به حکمت و مصلحت جنگها دارد یا نه؟

پاسخ این است که قرآن کریم به چند موضوع مربوط به تدابیر الهی در مورد

جنگها اشاره کرده که مهمترین آنها از این قرار است:

* ۱ - آزمایش

منظور از آزمایش که در قرآن کریم با تعبیراتی از قبیل بلاء، ابتلاء، فتنه، تمحیص و مانند آنها بیان شده، این است که شرایطی فراهم شود که افراد و گروههای انسانها بر سر دو راهیها و چند راهیها قرار گیرند و با وجود گرایشهای متضادی که به راههای گوناگون دارند، دست به انتخاب و گزینش بزنند و تصمیم بر پیمودن یکی از آنها بگیرند و همین تصمیم گیریهاست که سرنوشت ایشان را از لحاظ سعادت و شقاوت، تعیین می کند و استعدادهای آنان را در دو جهت خیر و شر و ترقی و انحطاط معنوی، به فعلیت می رساند، و در حقیقت، این تدبیر الهی که بنام آزمایش نامیده می شود متضمن پرورش نیز هست.

از جمله آزمایشهایی که برای انسانها پیش می آید و نقش مهمی را در سعادت و شقاوت افراد و گروهها ایفاء می کند و زمینه حرکتهای سریع و جهت گونه را در جهت ترقی یا انحطاط معنوی فراهم می سازد، وقوع جنگهاست.

بنابر این، آزمایش از عام ترین حکمتهایی است که در مورد جنگها وجود دارد و طرفین متخاصم، هم در شروع کردن و هم در ادامه دادن و هم در کیفیت برخورد و رعایت موازین و معیارهای اخلاقی و نیز در مراتب استقامت و فداکاری در راه حق یا عناد و لجاج در راه باطل، آزموده می شوند و درجات گوناگون سعادت و درکات مختلف شقاوت را برای خودشان فراهم می سازند.

این مطلب در آیات فراوانی از قرآن کریم مورد تأکید واقع شده که از جمله آنها این آیات است: بقره/ ۱۵۵ و ۱۵۶، آل عمران/ ۱۴۰ تا ۱۴۳، انفال/ ۳۷، محمد/ ۳۱.

* ۲ - کیفر تبهکاران

هر چند جایگاه پاداش و کیفر کامل، عالم آخرت است ولی خدای متعال در همین جهان هم نمونه هایی از کیفر تبهکاران و پاداش نیکوکاران را به ایشان می دهد. و از جمله هنگامی که جامعه ای به کلی فاسد شود و امید خیر و بازگشتی در باره آن نرود به عذاب استیصال مبتلی می شود چنانکه داستانهای عذاب قوم نوح و عاد و ثمود

و... مکرراً در قرآن کریم آمده است. عذاب الهی گاهی بوسیله عوامل طبیعی مانند باد و طوفان و زلزله و... بر تبهکاران نازل می شود و گاهی بوسیله عوامل انسانی و بدست جنگجویان و رزم آوران پیروز. قرآن کریم در آیه ۱۴ از سوره توبه می فرماید:

فَاتَلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ.

با مشرکان بجنگید تا خدای متعال ایشان را بدست شما عذاب کند.

همچنین در آیات دیگری از جمله آیه ۵۲ از همین سوره و آیه ۱۷ از سوره انفال

به این مطلب اشاره شده است.

* ۳- گوشمالی گنهکاران

مردم مؤمن و خداپرست هم همیشه در مسیر صحیح و حق، استوار نمی مانند و گاهگاه دچار انحرافات و کج رویهایی می شوند و دامنشان آلوده به گناه و فساد و ظلم می گردد، خدای متعال چنین مردمی را مورد تأدیب و گوشمالی قرار می دهد تا بخود آینده و دست از گناه و فساد بردارند. و گاهی این تأدیب بصورت هجوم دشمنان و شکست خوردن در جنگ با آنان، انجام می گیرد، هر چند دشمنان پیروز هم مردمی شایسته و خداپرست نباشند چنانکه بنی اسرائیل بعد از آنکه به فساد کشیده شدند، مورد هجوم بابلیان و بخت النصر قرار گرفتند و از شهر و دیار خودشان رانده و آواره شدند. قرآن کریم در آیات ۴ تا ۸ از سوره اسراء (بنی اسرائیل) می فرماید:

وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا
فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ
وَعْدًا مَفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا إِنْ
أَخْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا
الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَّمُوا تَبْئِيرًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُذْتُمْ مَعَنَا
وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا.

به بنی اسرائیل اعلام کردیم که دوبار در زمین تبهکاری و سرکشی بزرگی خواهید کرد و چون موعد نخستین فرا رسید بندگان با صلابت و سرسخت را بر شما برانگیختیم که در میان خانه ها (بتاراج) بگشتند و این وعده ای انجام یافته بود. سپس دولت را به شما بازگردانیدیم و شما را با اموال و فرزندان مدد کردیم و شمارتان را افزونتر کردیم اگر نیکویی کنید به خود کرده اید و اگر

بدی کنید به خود کرده‌اید و چون موعد پسین آمد تا به شما بدی کنند و مانند بار نخست به مسجد در آیند و به هرچه دست یافتند آنرا نابود کنند، باشد که پروردگارتان بر شما رحمت آورد و اگر (به فساد) باز گردید (ما نیز به گوشمالی شما) باز می‌گردیم و جهنم را زندانی برای کافران ساخته ایم.

* ۴ - پیروزی نهایی شایستگان

جهان بینی اسلام یک جهان بینی خوش بینانه است و برخلاف بدبینان و کسانی که نسبت به پایان کار جهان و زندگی انسان بدبین یا دچار شک و دلهره هستند، زندگی انسان را خوش فرجام و همراه با حکومت شایستگان و پیروزی خداپرستان می‌داند.

این بینش، مبتنی بر حکمت الهی و احسن بودن نظام آفرینش است که بارها به آن اشاره شده و نتیجه آن در مورد جنگها این است که در نهایت به پیروزی مؤمنان و خدا پرستان می‌انجامد و علاوه بر پیروزی‌هایی که گروههای شایسته در طول تاریخ متناوباً بدست می‌آورند، سرانجام پیروزی کامل و همه جانبه از آن ایشان خواهد بود و این نویدی است که خدای متعال به زبان پیامبرانش به امتهای پیشین داده است چنانکه قرآن کریم از تورات و زبور نقل می‌فرماید:

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ. ۵

در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ام به ارث خواهند برد.

و در سوره صافات می‌فرماید:

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّا جُنَدُنَا لَهُمُ

الغالبون. ۶

سخن ما درباره بندگان فرستاده‌مان، از پیش رفته است که البته ایشان همان یاری

شدگانند و سپاه ما همان چیره شوندگانند.

و در آیه ۲۱ از سوره مجادله می‌خوانیم:

كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلِينَ أَنَاوَرُسُلِي.

خدای متعال مقرر داشته است که البته من و پیامبرانم پیروز خواهیم شد.

بقیه در صفحه ۷۳

۶ - آیات ۱۷۱ - ۱۷۳.

۵ - سوره نبا، آیه ۱۰۵.



اسوه‌های بشریت

(۴)

امام سجاد (علیه السلام)

علی ابن حسین بن علی بن ابیطالب (ع) مشهور به سجاد چهارمین امام شیعیان، بنا به قول مشهور به سال ۳۸ هجری متولد و در سال ۹۴ هجری بوسیله ولید بن عبدالملک مسموم شده و به شهادت رسیده است.^۱

بنابر آنکه تولد امام در سال ۳۸ هجری باشد روشن است که آن حضرت بخشی از دوران امام مجتبی (ع) و همچنین دوران پدر بزرگوارش را درک کرده و سیاست ایدئائی معاویه را در رابطه با سرکوب شیعه در عراق و دیگر نقاط، به چشم دیده است.

اما برخی از نویسندگان بنا بر روایاتی که در پیرامون واقعه طف نقل شده تاریخ تولد آن حضرت را غیر از آنچه مشهور پذیرفته است، دانسته و تولد او را در سال ۴۸ هجری گزارش داده‌اند. این روایات حاکی از آن است که پس از پایان نبرد خونین عاشورا، هنگامی که خيام و افراد خانواده امام حسین (ع) تحت تسلط سپاه کوفه قرار گرفت، افرادی به قصد کشتن امام سجاد که در آن وقت مریض و بستری بود به طرف او حمله آوردند. اما کسانی با اتکاء به اینکه او هنوز صغیر و به سن بلوغ نرسیده است، از قتل او جلوگیری کردند.

.....
۱- الشیراوی، الإتحاف بحب الأشراف، ص ۱۴۳.

بنابر روایت طبری، حمید بن قسلم که خود در کربلا حضور داشت، این حادثه اسف انگیز را چنین توصیف می‌کند:

شمر به منظور کشتن علی بن الحسین دست به کار شد و من با استناد به اینکه او هنوز کودک صغیری بیش نیست از کشته شدن وی بدست شمر جلوگیری کردم.^۲ همچنین روایت شده است:

عبیدالله بن زیاد در کوفه تصمیم به قتل امام سجاد گرفت و در این رابطه از کسانی خواست تا علائم بلوغ را برپیکر آن حضرت جستجو کنند، وقتی آنها شهادت بر بلوغ دادند، فرمان قتل او را صادر کرد. اما سخنان امام، خطاب به ابن زیاد: «تو که مدعی فرابت با خاندان پیامبر هستی، (به عنوان نوه ابوسفیان) می‌باید مرد امین و درستکاری را بگماری تا حرم رسول خدا را به مدینه برسانی» او را چنان تحت تأثیر قرار داد که فرمان را لغو کرده و چنین گفت: تو خود آنان را به مدینه خواهی برد.^۳

بنابه روایت دیگری زینب (سلام الله علیها) شخصاً از کشته شدن علی بن الحسین (ع) جلوگیری کرد. او در این رابطه خطاب به عبیدالله بن زیاد چنین گفت: اگر قرار است او کشته شود اول باید من کشته شوم.^۴

جاحظ نیز در مقام برشمردن خطاهای امویین اشاره به این بی حرمتی نسبت به آن حضرت در رابطه با جستجوی علائم بلوغ، نموده است.^۵

اگر این اخبار درست باشد^۶ لزوماً می‌باید سن امام کمتر از آن بوده باشد که مشهور آنرا پذیرفته‌اند زیرا نهایت حد بلوغ ۱۵ سال تمام است و مطابق این اخبار، ناگیر شرایط بگونه‌ای بوده که سنی در همین حدود را اقتضاء می‌کرده است.

گرچه این روایات در منابع متعددی نقل شده ولی شواهدی وجود دارد که بر اعتبار آنها لطمه می‌زند.

شواهد مذکور عبارتند از:

.....

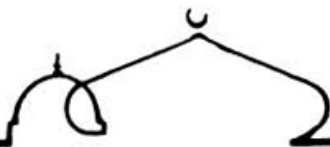
۲- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۲۲۹، ط عزالدین بیروت.

۳- طبری ج ۵ ص ۲۳۱.

۴- طبری ج ۵ ص ۲۳۱.

۵- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۱۵ ص ۲۳۶.

۶- ر. ک شهیدی، علی بن الحسین، ۳۳-۳۲.



۱ □ — مشهور مورّخین و سیره نویسان، همان سال ۳۸ هجری را پذیرفته اند که بر مبنای آن، آن حضرت در کربلا ۲۳ سال داشته است.

۲ □ — چنین روایاتی از دید مورّخین صاحب نظر بدور نبوده و در همان آغاز عصر تدوین تاریخ در اسلام، به تضاد محتوای آنها با نقل مشهور پی برده و به منظور رفع این تضاد، روایات مذکور را مورد نقد قرار داده اند، محمد بن عمر واقدی یکی از مبتزترین روایت گزارشهای تاریخی اهل سنت، پس از نقل سخنی از امام صادق (ع) دایر بر اینکه علی بن الحسین (ع) در سن ۵۸ سالگی بدرود حیات گفته، چنین برداشت می‌کند:

این گفتار دلالت بر آن دارد که علی بن الحسین (ع) در حالیکه ۲۳ یا ۲۴ سال از عمرش می‌گذشت، در رکاب پدر بزرگوارش در کربلا حضور داشته است، از این رو کسانی که آن حضرت را در کربلا، صغیر و نابالغ معرفی کرده اند، سخنی به گزاف گفته اند و علت عدم شرکت او در نبرد با سپاه کوفه، مرضی بوده که آن روزها وی را آزار می‌داده است نه صغر سن و عدم توانائی او برای شرکت در جنگ، چگونه می‌توان نابالغ بودن آن حضرت را در کربلا پذیرفت در حالیکه فرزند او محمد بن علی مشهور به باقر (ع) در آن هنگام پا به عرصه وجود گذاشته بود و توجه به اینکه ابو جعفر باقر (ع)، جابر بن عبدالله انصاری را درک کرده و جابر در سال ۷۸ هجری از این جهان رخت بر بسته،^۷ ما را بدین نتیجه می‌رساند که ابو جعفر (ع) در موقع ملاقات با جابر در سنّ و سالی بوده که توانسته است حدیث رسول خدا را از او شنیده و بعدها آن را از طریق وی نقل نماید.^۸

ابن عنبه نیز می‌نویسد:

علی بن الحسین در کربلا مریض بود و بدین دلیل در جنگ شرکت نکرد و اینکه برخی گمان کرده اند او صغیر بوده درست نیست، زبیر بن بکار نیز گفته است که عمر حضرت علی بن الحسین در کربلا ۲۳ سال بوده است •

۳ □ — از برخوردارهایی که امام سجاد با عبیدالله بن زیاد و حتی یزید بن معاویه

.....

۷ و ۸ — ابن سعد، طبقات الکبری ج ۵/۲۲۲ — اربلی، کشف الغتة ج ۲/۱۹۱ ط تبریز.
• ابن عنبه، عمدة المطالب فی انساب آل ابيطالب ص ۱۹۳.

داشته، چنین بر می آید که سنّ امام در آن هنگام می بایست بیش از حدّی باشد که بتواند تردیدی در بلوغ او به وجود بیاورد. گرچه ما از نظر امامت، مشکلی در این رابطه نداریم، اما موقعیت و زمینه ای که یزید را بر آن داشت تا اجازه سخترانی به آن حضرت بر بالای منبر بدهد به نوبه خود می تواند حاکی از سنّ و سالی باشد که می تواند چنین اجازه ای را توجیه کند. زیرا برای کسی که هنوز در بلوغ او تردید وجود دارد، نمی توان موقعیتی را که از سوی یزید به آن حضرت داده شده بود، پذیرفت.

□ ۴ — روایات زیادی پیرامون تولّد امام باقر (ع) در کتب تاریخی آمده، حاکی از آن که آن حضرت در کربلا به صورت کودک چهار ساله ای حضور داشته و کسی در صحت این روایات، تردیدی به خود راه نداده است. بر اساس پذیرش این روایات چاره ای جز قبول نظریه مشهور در نهایت با دو یا سه سال تفاوت نداریم.

مادر امام سجاد

از جمله مسائل اختلافی که تحقیق پیرامون آن چندان نیز بی ثمر نیست، نام و نسب دقیق مادر امام سجاد است که متأسفانه با وجود تلاشهای پی گیری که از طرف برخی از نویسندگان در این مورد به عمل آمده، نظر دقیق و قابل قبولی در این باره ارائه نشده است. این داستان که مادر آن حضرت، دختر یزدگرد سوم آخرین پادشاه ایران از سلسله ساسانیان بوده، در این اواخر بیشتر از آن جهت مورد نقد و تحقیق قرار گرفته که مبادا دشمنان تشیع با استناد به آن برای انتشار تشیع در ایران انگیزه عاطفی درست کرده و میان تشیع ایران و رابطه سبسی ائمه شیعه با خاندان سلطنتی ایران آن روز رابطه مستقیم برقرار نمایند. در این رابطه نویسنده ای، تمام (یا بخش اعظم) روایاتی را که در این باره وجود دارد گردآورده و آنها را مورد نقد و بررسی قرار داده است. علاوه بر آن، روایات محدودی را نیز که حاکی از ام ولد بودن مادر آن حضرت می باشد در نوشته خود آورده است. علیرغم همه اختلافاتی که میان مفاد این روایات، وجود دارد و با وجود ناسازگاری پاره ای از آنها با روایات فتوحات و غیره، یک امر مسلم است و آن اینکه اصل ماجرا شهرت بسزائی داشته و در قدیمی ترین متون شیعه همچون وقعه صفین (ص ۱۳) و «تاریخ یعقوبی» و «بصائر الدرجات» که همگی در قرن سوم تألیف یافته اند، نقل شده است. ما در نوشتار مستقلی با

.....

• شهیدی، علی بن الحسین، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.



پذیرش تردید و وجود ابهام در اصل قضیه، رابطه این موضوع را با انتشار تشیع در ایران بررسی کرده و توهم ارتباط در میان آنها را به شکل مناسب و قانع کننده‌ای مورد انتقاد قرار داده ایم.^۹

امامت امام سجاد (ع)

مطابق نصوصی که محدثین بزرگ شیعه در جوامع حدیثی شان روایت کرده‌اند، امام سجاد (ع) جانشین و وصی پدرش حسین بن علی (ع) بوده است. این نصوص را کلینی و دیگر اساطین شیعه نقل کرده‌اند و روایاتی که از رسول خدا (ص) در مورد اسامی ائمه دوازده گانه شیعه نقل شده مؤید این مطلب است. صرف نظر از آن، پذیرش امام سجاد (ع) در جامعه شیعه به عنوان امام چهارم و جانشین و وصی حسین بن علی (ع) و مقبولیت عملی آن از طرف شیعه در طول تاریخ، خود شاهد محکمی است بر صدق این وصایت، تنها شبهه‌ای که در آن برهه برای تعدادی از دوست داران اهل بیت بوجود آمد، در اثر عنوان شدن امامت محمد بن حنفیه بود که باعث پیدایش انحرافی در جامعه تشیع شد و ما در قسمتهای بعدی به طور اختصار بدان خواهیم پرداخت و با توجه به اینکه بر طبق نصوص شیعه، اشیاء بخصوصی چون شمشیر و درع رسول الله (ص) می‌باید پیش ائمه باشد، وجود اینها نزد امام سجاد (ع) — حتی در منابع اهل سنت نیز — به صراحت ذکر شده است.^{۱۰}

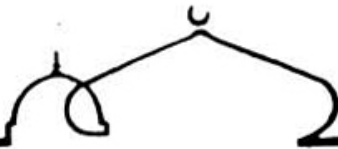
شخصیت علمی و اخلاقی امام سجاد (ع)

دوران زندگی امام سجاد (ع) دورانی بود که ارزشهای دینی دستخوش تغییر و تحریف امویان قرار گرفته بود. گستاخی بنی امیه در مقابل اصول حقوق اجتماعی اسلام تا آنجا پیش رفته بود که مردم یکی از مراکز اولیه و مهم اسلام — شهری که رسالت الهی پیامبر در دامن آن پرورش یافته و بارور و شکوفا شده بود، شهری که مردم آن به سهم خود، از رسول خدا (ص) دفاع مردانه‌ای به عمل آورده و او را بر طاغوت نیرومند و تیز دندان کفر و عصیان پیروز گردانده بودند — می‌بایست به عنوان برده یزید با فرمانده نظامی او بزر بن ارقطه بیعت نمایند. احکام اسلامی باز یقه دست افرادی چون ابن زیاد، حجاج و عبدالملک بن مروان

.....

۹- ر. ک: تحقیقی کوتاه پیرامون رابطه تشیع و ایران، نشر جهاد دانشگاهی اصفهان.

۱۰- ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۱، ص ۴۸۸-۴۸۶.



قرار گرفته بود، کسانی همچون حجاج - که مقام عبدالملک را برتر و بالا تر از رسول خدا (ص) می‌دانستند - بر خلاف اصول مسلم حقوق اجتماعی اسلام، از مسلمین جزیه گرفته و با کوچکترین سوء ظنی، مردم را بدست جلادان می‌سپردند.

وقتی که وضع حکومت چنین باشد، معلوم است که تربیت دینی مردم تا چه حد تنزل پیدا کرده و ارزشهای جاهلی دوباره جان گرفته و پس از مرگی ذلت بار، در راستای استیلا و از بین بردن فرهنگ نوپای اسلامی قد علم می‌کند.

امام سجاد (ع) در چنین شرایط ناگوار اجتماعی بود که مهمترین کار خود را در زمینه برقراری پیوند مردم با خدا بوسیله دعا آغاز فرمود. او با اینکار خلأ شخصیتی مردم را پر کرده و جراحات عمیقی را که توسط دست اندرکاران آل امیه بر حیثیت و شخصیت آنان وارد آمده بود ا لتمام بخشید، و خطی برای فعالیت مردم در بعد معنوی پیش پای آنان قرار داد که در سایه آن توانستند انگیزه نیرومندی برای زنده ماندن پیدا کرده و یأس و خمودگی مرگ باری را که معمولاً در اثر فشار و خفقان اجتماعی دامنگیر مردم می‌شود از وجود خود بیرون رانده و دوباره آن شور و شادابی را که عامل اصلی تحرک در زندگی است بدست آورند. چنین بود که مردم تحت تأثیر روحیات عالیة آن حضرت قرار گرفته و شیفته مرام و روش او شدند و بسیاری از طالبان علم و دانش، در سلک راویان حدیث او درآمده و از سرچشمه زلال دانش او که برخاسته از علوم رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین (ع) بود بهره‌ها جستند.

محمد بن سعد یکی از گزارشگران دانشمند تاریخ، امام را چنین توصیف می‌کند:

كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثِقَةً قَامُونَ كَثِيرَ الْحَدِيثِ عَالِيًا رَفِيحًا وَرَعًا.^{۱۱}

علی بن الحسین ثقه و مورد اعتماد و دارای شخصیتی عالی و موقعیت اجتماعی خیلی بلند و با تقوی بود و از رسول خدا (ص) و پدران خود، احادیث بسیار نقل فرموده است.

شافعی در رساله‌ای که پیرامون حُجیت خبر واحد نوشته، می‌گوید:

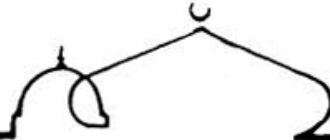
وَجَدْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَهُوَ أَفْقَهُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ يُعَوِّلُ عَلَيَّ الْخَيْرِ الْوَاحِدِ.^{۱۲}

علی بن الحسین (ع) که فقیه‌ترین مردم مدینه بود، به خبر واحد استناد می‌جست.

ابن شهاب زهری علی‌رغم وابستگی اش به امویان، حتی با وجود کینه‌ای که بین امویان و شیعیان، شکاف عمیقی ایجاد کرده بود، یکی از عالمان زمان امام سجاد بود که با ولع تمام از محضر آن حضرت بهره‌ها گرفته و او را با عبارات احترام آمیزی می‌ستود،

.....

۱۱ - ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۲۷۴. ۱۲ - ابن سعد، ج ۵ ص ۲۲۲.



زهری در نامه ای که از سوی امام بدو نوشته شده بود، مورد نصیحت قرار گرفت تا در موقعیت خود - به عنوان آلتی در دست حاکمیت اموی - تجدید نظر بعمل آورد^{۱۳} و حتی یک بار به خاطر اهانتی که به ساحت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) روا داشته بود، مورد سرزنش قرار گرفت.^{۱۴} در عین حال همچنان راوی علوم امام سجاد بود چنانکه در کتب مختلف، نقلهای او از آن حضرت فراوان دیده می شود.^{۱۵} او شیفته عبادت و خلوص حضرت سجاد بود، چنانچه نقل شده:

كَانَ الزُّهْرِيُّ إِذَا ذَكَرَ عَلِيًّا بَنَ الْحُسَيْنِ يَبْكِي وَيَقُولُ: زَيْنُ الْعَابِدِينَ.^{۱۶}

زهری هر وقت که از علی بن حسین علیه السلام یاد می کرد می گریست و می گفت: اوزینت عبادت کنندگان است.

همچنین از خود زهری نقل شده:

□ لَمْ أَذْرِكْ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ أَفْضَلَ مِنْ عَلِيٍّ بَنِ الْحُسَيْنِ.^{۱۷}

از این خاندان (خانواده رسول خدا ص) کسی را برتر از علی بن حسین ندیدم.

□ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَعْظَمُ النَّاسِ مُنْذُ عَلِيٍّ.^{۱۸}

علی بن حسین از عصر امیرالمؤمنین به بعد بزرگ مردم است.

□ مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَفْقَهَ مِنْ عَلِيٍّ بَنِ الْحُسَيْنِ.^{۱۹}

هرگز کسی را فقیه تر از علی بن حسین ندیدم.

از میان دیگر محدثین ابو حازم می گفت:

مَا رَأَيْتُهَا شَيْمًا أَفْضَلَ مِنْ عَلِيٍّ بَنِ الْحُسَيْنِ وَلَا أَفْقَهَ مِنْهُ.^{۲۰}

.....

۱۳ - تحف العقول ص ۲۰۰.

۱۴ - ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۲.

۱۵ - ر. ک: بعنوان نمونه: ابن سعد ج ۸ ص ۱۷۲ - ابونعیم، جلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۴۱ - کشف

الغمة ج ۲ ص ۸۶.

۱۶ - ابونعیم، جلیة الاولیاء: ج ۳ ص ۱۳۵.

۱۷ - ابن صبیغ مالکی، الفصول المهمة ص ۲۰۳ - الاربلی، کشف الغمة ج ۲ ص ۸۶ - ابن عبدربه

عقد الفرید ج ۳، ص ۹۷.

۱۸ - ابن سعد، ج ۵ ص ۲۱۴.

۱۹ - سید الاهل، زین العابدین ص ۴۳.

۲۰ - سبط بن الجوزی، تذکره الخواص ص ۱۸۶ - الاربلی ج ۲ ص ۸۰.

هیچ مرد هاشمی را که برتر از علی بن الحسین و فقیه‌تر از او باشد ندیدم.
و از جاحظ نقل شده که می‌گفت:

در شخصیت علی بن الحسین، شیعی، معتزلی، خارجی، عاقله و خاصه، همه یکسان می‌اندیشند و در برتری و تقدّم او بر دیگران هیچکدام تردیدی به خود راه نمی‌دهند.^{۲۱} چنانکه بعداً اشاره خواهد شد، یکی از مهمترین دلایل شهرت امام و محبوبیت عظیم او در میان مردم، جملات زیبای آن حضرت در قالب دعا بود که به دل‌ها روشنائی می‌داد و شور و نشاط حرکت و خودسازی در ابعاد معنوی را به آنان باز می‌گرداند.
سعید بن مسیب یکی از محدثین مشهور درباره امام سجّاد می‌گوید:

مَا رَأَيْتُ أَقْوَعَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ^{۲۲}

با تقوای از علی بن حسین ندیدم.

امام در عصر خویش با عنوانهای: **علی الخیر، علی الاغز، علی العابد و...** شهرت پیدا کرده بود.^{۲۳}

ابن ابی الحدید در توصیف وی می‌گوید:

كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ غَايَةً فِي الْعِبَادَةِ^{۲۴}

علی بن حسین در عبادت به نهایت درجه آن رسیده بود.

و از بس در پیشگاه عظمت حضرت حق خضوع و خشوع کرده، پیشانی بخاک مالیده و سجده بجا آورده بود که آثار سجده در پیشانی مبارک او پیدا بود و از این جهت او را **ذی الثغفات** می‌گفتند.^{۲۵}

ابوزهره می‌نویسد:

فَعَلِيَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ كَانَ إِمَامَ الْمَدِينَةِ ثَبَلًا وَعِلْمًا.^{۲۶}

علی بن حسین معروف به زین العابدین از نظر نجابت و علم، پیشوا و رهبر اهل مدینه بود.
در پرستش و عبادت زبانه‌زد خاص و عام بود و آورده‌اند:

.....

۲۱- ابن عنبه، عمدة الطالب، ص ۱۹۳.

۲۲- ابونعیم، حلیة الاولیاء ج ۳ ص ۱۴۱ - اربلی ج ۲ ص ۸۰.

۲۳- ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۲۷۳.

۲۴- ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۷.

۲۵- رک، معجم الادباء ج ۱۱ ص ۱۰۳.

۲۶- الامام الصادق ص ۲۲.



چون می‌خواست وضو به جا آورد، زنگ چهره اش دگرگون می‌شد وقتی از علت آن جويا می‌شدند می‌فرمود:

آتَدْرُونَ بَيْنَ بَدِيٍّ مَن أُرِيدُ أَنْ أَقُومَ. ۲۷

آیا می‌دانید در مقابل چه کسی می‌خواهم بایستم؟

وقتی از کنیز او خواستند تا توصیف کوتاهی پیرامون آن بزرگوار به عمل آورد چنین گفت:

من هیچگاه روز برای وی طعامی نیاورده، و شب بستری برای او نگسترده‌ام. ۲۸

روزی به نماز ایستاده بود که ماری رو به آن حضرت پیش می‌آمد، امام بدون کوچکترین توجهی به نماز ادامه داد تا مار از میان دو پای ایشان رد شد در حالیکه آن بزرگوار اصلاً از جای خود تکان نخورد. ۲۹ در دادن صدقه و رسیدگی به محرومین نیز ضرب‌المثل شده. پس از شهادت وی معلوم شد که صد خانواده از انفاق و صدقات آن حضرت زندگی می‌کرده‌اند. ۳۰

مردم نیز به آن حضرت ارادت و علاقه فراوانی داشتند به طوری که نقل شده: قراء مدینه هرگز بدون آن حضرت بقصد شرکت در مراسم حج به سوی مکه راه نمی‌افتادند تا آنکه آن بزرگوار مدینه را به همین قصد ترک گوید، وقتی او حرکت می‌کرد هزار سوار به دنبال او براه می‌افتادند. ۳۱

این گوشه‌ای از فضایل بی‌پایان امام سجاد بود.

امام سجاد و شیعیان

پس از واقعه کربلا تشیع از لحاظ کمی و کیفی و در بُعد سیاسی و اعتقادی در بدترین وضع قرار گرفت و کوفه که مرکز مهم گرایشات شیعی بود، تبدیل به مرکز خطرناکی جهت سرکوبی شیعه گردید و شیعیان سرشناس و واقعی امام حسین (ع) که از مدینه و مکه

.....

- ۲۷- ابن الجوزی، صفوة الصفوة ج ۲، ص ۵۵- شبلنجی، نورالابصار ص ۱۲۷- ابن سعد ج ۵ ص ۲۱۶- الشراوی، الاتحاف ص ۱۳۶- ابن صباغ، الفصول المهمة ص ۲۰۱- ابن عبدربه ج ۳ ص ۴.
۲۸- محمد علی دُخَيْل، ائمتنا ج ۱، ص ۲۶۵، از (مناقب ج ۲ ص ۲۵۵).
۲۹- ابن ابی الحدید ج ۱۰، ص ۱۵۹.
۳۰- ابونعیم، حلیه الاولیاء ج ۳، ص ۱۳۶- اربلی، کشف الغمة ج ۲ ص ۷۸- ۷۷.
۳۱- الطوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۱۷ ط مشهد.

در رکاب آن حضرت بودند و آنان که موفق شده بودند از کوفه به او ملحق شوند در کربلا به شهادت رسیدند، گرچه بسیاری از آنها هنوز در کوفه بودند اما در آن شرایط سختی که ابن زیاد در کوفه بوجود آورده بود، جرأت ابراز وجود نداشتند، حادثه کربلا از نظر روحی، شکست بزرگی برای شیعه به حساب می‌آمد و در جامعه آن روز این گونه مطرح شده بود که دیگر کار شیعه پایان گرفته و هرگز نمی‌تواند به عنوان گروهی نیرومند و مؤثر در صحنه سیاست و... خودی نشان دهند. تعدادی از اهل بیت و در رأس آنها امام حسین (ع) در کربلا به شهادت رسیده بودند و تنها یک نفر از فرزندان حسین و از نسل فاطمه باقی مانده بود که در آن شرایط، مقام اجتماعی مهمی نداشت بخصوص که فرزند بزرگ امام حسین (ع) یعنی علی اکبر نیز همراه پدرش به شهادت رسیده بود.

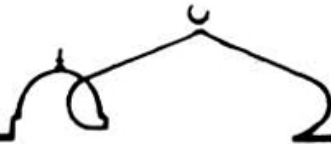
زندگی علی بن الحسین (ع) پس از آزادی از قید اسارت در مدینه و دوری او از عراق، نیز فرصت ابراز وجود را از وی گرفته بود. بقول استاد سید جعفر مرتضی:

بنی امیه به گمان خود و از زاویه دید سیاسی خود، نقطه پایانی به زندگی سیاسی و اجتماعی اهل بیت رسول خدا، حاملین اسلام ناب محمدی گذاشته بودند. آنها اگر چه با دقت سیاسی و شیطنت‌های خاص خودشان با مسائل برخورد می‌کردند و در نتیجه ضعف روحی و اعتقادی مردم، غالباً در کارهای خود پیروز از آب در می‌آمدند ولی با همه این زیرکی‌ها و شیطنت‌ها، از یک نقطه بسیار ظریف و حساس غفلت ورزیده بودند و آن وجود امام سجاد بود. او اگر چه از نظر سستی جوانی نونهال می‌نمود و برایش زود بود که به فعالیت سیاسی بپردازد و از نظر شهرت و نفوذ اجتماعی در سطحی نبود که روی وی حسابی بشود ولی از نظر روحی و شخصیت، بسیار آراسته و در سطح فوق‌العاده بالائی بود. او برخلاف انتظار جامعه آن روز، فعالیت سیاسی - فرهنگی خود را در مدینه آغاز کرد، گرچه می‌بایست با توجه به وضعیت موجود شیعه، کار خود را از صفر شروع کند، و مردم را به سمت اهل بیت - آن سرچشمه اصیل و خروشان معارف اسلامی - بکشاند که البته در این راه نیز موفقیت زیادی کسب کرد.^{۳۲}

موفقیت امام در تاریخ کاملاً تأیید شده است زیرا امام سجاد موفق گردید تا به شیعه

.....

۳۲- دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام ج ۱، ص ۶۱ ط اول.



حیاتی نوبخشیده و زمینه را برای فعالیت‌های بعدی امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) فراهم آورد. تاریخ گواه است که در طول ۳۴ سال فعالیت امام، شیعه یکی از سخت‌ترین دوران‌های حیات خویش را پشت سر گذاشت، دورانی که جز سرکوبی شیعه بوسیله امویان و زبیریان، نشان روشنی ندارد، بیست سال حاکمیت حجاج بر عراق و سلطه عبدالمملک بن مروان بر کل قلمرو اسلامی، تنها جهت گیری روشنش، کوبیدن شیعیان و در بخش‌هایی دیگر، سرکوب مخالفین امویان اعم از خوارج یا شورشیانی چون محمد بن آشعث بود. حجاج کسی بود که شنیدن کلمه کافر برای او بسیار دلپذیرتر و آسانتر از شنیدن کلمه شیعه بود.

رابطه امام و توابین

آن روزها در عراق دو نهضت شیعی رخ داد که هر دو با شکست مواجه گردید و پس از آن شیعیان، سالیان درازی با شدت هر چه تمام‌تر مورد تهدید امویها به قتل و شکنجه و زندان قرار گرفتند، یکی از این دو، نهضت توابین بود که رهبری آن را سلیمان بن صرد خزاعی به همراهی تنی چند از دیگر سرشناسان شیعه در کوفه به عهده داشتند، ادعا شده که رهبری توابین امامت علی بن الحسین (ع) را پذیرفته بود. ۳۳ اما در مآخذ اولیه، شاهی بر این مدعا پیدا نشد. آنچه مهم است اینکه توابین در مجموع، بر این هدف بودند که در صورت پیروزی، امامت جامعه را به اهل بیت واگذار کنند و طبعاً از نسل فاطمه (ع) کسی جز علی بن الحسین (ع) شایسته این کار نبود.

در میان مسائلی که توابین مردم را بدان دعوت می‌کردند، دعوت کلی به اهل بیت نیز وجود داشت، به عبارت دیگر آنان دعوت به اهل بیت را در رأس برنامه انقلابی خود قرار داده بودند.

عبیدالله بن عبدالله گوینده و مبلغ توابین در مقام دعوت مردم به شورش، در این زمینه چنین می‌گفت:

أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ وَالْقَلْبِ بِدِمَاءِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَالْجِهَادِ الْمُحِلِّينَ
وَالْمَارِقِينَ فَإِنْ قُتِلْنَا فَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْآبِرَارِ وَإِنْ ظَهَرْنَا رَدَدْنَا هَذَا الْأَقْرَبَ إِلَى أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّنَا! ۳

.....

۳۳- جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، ص ۲۸۶، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۳۴- طبری ج ۴ ص ۴۳۳ و رک ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۲، ص ۹۷.

ما شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر و خوانخواهی اهل بیت او و جنگ با قاسطین و مارقین فرا می‌خوانیم که اگر در این راه کشته شدیم آنچه خداوند در جهان آخرت برای پاکان فراهم آورده بهتر است و اگر پیروز شدیم حکومت و رهبری جامعه را به اهل بیت پیامبران باز می‌گردانیم.

آنها در میدان نبرد نیز هنگامی که در برابر سپاه شام در حال آماده باش بودند، هدف خود و علت اقدام انقلابی خود را چنین تشریح نمودند:

ما در صورتیکه پیروز شویم: **تَرُدُّ الْأَمْرَ إِلَىٰ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّنَا الَّذِي أَنَا اللَّهُ مِنْ قَبْلِهِمْ بِالنِّعْمَةِ وَالْكَرَامَةِ**^{۳۵}

حکومت مسلمین را به اهل بیت پیامبران باز می‌گردانیم آنانکه خدا بوسیله آنها به ما نعمت و کرامت ارزانی داشته است.

حرکت توأبیین پس از حادثه جانگداز کربلا بطور پنهانی آغاز شده بود ولی در سالهای ۶۴ و ۶۵ به اوج خود رسیده و به صورت تهدیدی جدی بر علیه ابن زیاد و دستیاران او در جنایت کربلا درآمده بود.

رهبری این حرکت، همانگونه که اشاره شد با یکی از صحابه رسول خدا که بعدها از یاران نزدیک امیرالمؤمنین (ع) نیز بحساب می‌آمد بنام سلیمان بن صُرَد خُزَاعی بود او به همراه تنی چند از یاران امیرالمؤمنین (ع) که از شخصیت‌های مورد اعتماد و متنفذ شیعه شمرده می‌شدند، شیعیان کوفه را بر آن داشت تا به منظور پاک کردن دامن خود از گناهی که در مورد کوتاهی از دفاع و یاری حسین بن علی (ع) که از آنها سرزده بود، دست به شمشیر برده و بر ابن زیاد و قاتلین حسین (ع) بشورند.

در آن زمان کوفه بدست زبیری‌ها افتاده بود و آنها نیز گرچه در باطن مخالف آشتی ناپذیر خاندان رسول خدا (ص) بالخصوص امیرالمؤمنین (ع) بودند ولی از آنجا که فکر می‌کردند توأبیین و ابن زیاد هر دو دشمن آنها بوده و درگیری نظامی آنها موجب تضعیف و فرسایش هر دو طرف و ضربه‌ای مهلک به هر دو دشمن خطرناک آنها خواهد بود، نه تنها مانعی بر سر راه جنبش توأبیین ایجاد نکردند، بلکه آنان را به سوی ابن زیاد سوق دادند. مایه‌های اصلی حرکت توأبیین از یک احساس عاطفی شدید که انگیزه آن حادثه مظلومانه کربلا بود، نشأت می‌گرفت. آنها از ناحیه وجدان خود مورد آزار و تحقیر قرار می‌گرفتند و این

.....

۳۵- طبری ج ۴ ص ۴۶۴- بلا ذری ج ۵ ص ۲۱۰- ابن اعثم ج ۶ ص ۸۲- ابن مسکویه، تجارب الامم ج ۲ ص ۱۰۹.



حقارت و زبونی را ناشی از کوتاه آمدنشان از یاری امام حسین (ع) می‌دانستند که به نظر آنان این ننگ با هیچ اقدامی از دامن آنها زدوده نمی‌شد جز با نبردی بی‌امان با قاتلان جنایتکار فرزند رسول خدا (ص).

آنها مصمم بودند که خونشان در این راه ریخته شود تا با زیر پا گذاشتن زندگی دنیوی در راه خدا، با روحی آرام و سربلند و دامنی پیراسته از گناه راه بقا را پیش گیرند. برای همین بود که هنگام ترک کوفه فریاد برآوردند:

إِنَّا لَا نَقْلِبُ الدُّنْيَا وَآئِسَ لَهَا خُرُوجِنَاهُ

ما از زندگی در این دنیا بیزاریم و هرگز بخاطر آن دست به شورش و قیام نزده‌ایم. تعداد آنها چهار هزار نفر بود، گرچه در آغاز کار بیش از دویا سه برابر این تعداد، با سلیمان دست بیعت داده بودند. علت عدم شرکت اکثریت این بیعت‌کنندگان، موضع منفی مختار بن ابی عُبَیْدَةَ نسبت به سلیمان بود. به نظر او سلیمان دارای کار آزمودگی و تجربه نظامی کافی نبود و پیروان خود را در لبه پرتگاه نیستی قرار داده بود. از این رو تعداد زیادی از شیعیان که در رابطه با شرکت در نبرد با قتله امام حسین (ع)، به سلیمان پیمان بسته بودند از شرکت در سپاه وی خودداری کرده و او را به حال خود رها کردند.

بالآخره آنان خود را به دشمن رسانده و جنگ خونینی میان دو طرف در گرفت اما کار با شکست سپاه سلیمان به پایان رسید، اکثریت قریب به اتفاق سپاه از جمله خود سلیمان و تعدادی از فرماندهان بزرگ آن به شهادت رسیدند و تنها تعداد کمی از آنها توانستند خود را زنده به کوفه برسانند.

در آغاز کار این جنبش، قرار بود شیعیان مدائن و بصره نیز در این نبرد با سلیمان همکاری کنند که طبق روایات صحیح نتوانستند در جنگ مورد بحث شرکت نمایند. به نظر می‌رسد همانگونه که مختار متوجه موضوع شده بود، سلیمان و دیگر شیعیان همراه وی جنبه‌های سیاسی مسأله را عمیقاً درک نکرده بودند و یا تحت تأثیر یک احساس عاطفی نیرومندی نمی‌خواستند بدان توجه داشته باشند، از این رو با کمال صداقت و پشتکاری که برای رسیدن به هدفشان دایر بر براندازی دشمن به کار بردند، کارشان با شکست پایان گرفت.

• - طبری ج ۳ ص ۴۵۵.

تقریباً شبیه آنچه که چندی بعد در کوفه دامن گیر مختار شد ولی کار او به دلایل دیگری که اهم آنها فشار خارجی بود به شکست انجامید. بطور عمده نهضت توأبین براساس پس دادن کفاره گناهی که به سختی آنان را آزار می داد، قرار گرفته بود. این احساس آنها را چنان تحت تأثیر قرار داده بود که حتی جنبه سیاسی مسأله نیز تحت الشعاع قرار گرفته بود و همین وضعیت روانی بود که به آنها اجازه ارزیابی صحیح و دقیق از جنبه سیاسی نهضت را نمی داد.

این موضوع را از اشعار حماسی جنگ آوران سپاه سلیمان که در میدان جنگ خوانده اند به خوبی می شود برداشت کرد. رزمنده ای از آنان هنگام نبرد فریاد برآورد.

إِلَيْكَ رَبِّي تُبْتُ عَنْ ذُنُوبِي وَقَدْ عَلَّانِي فِي الْوَرَى مُشِيبي^{۳۶}

پروردگارا توجه مردم بخاطر پیری به سوی من شده از گناه خود توبه می کنم.

و دیگری چنین گفت:

إِزْحَمِ إِلَهِي عَبْدَكَ التَّوَابَا وَلَا تُؤَاخِذْهُ وَقَدْ أَنَابَا^{۳۷}

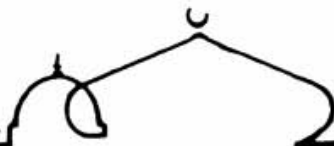
پروردگارا بنده تائب و نادم خود را ببخش و او را که از گناه خود پشیمان است مورد مؤاخذه قرار

نده.

رابطه امام با مختار

جنبش مختار و رابطه آن با امام سجاد (ع) نه تنها از زاویه دید سیاسی بلکه از بعد اعتقادی نیز مشکلاتی را در برداشت، چنین نقل شده است که مختار پس از آنکه موفق شد در کوفه شیعیانی را به سوی خود جذب کند، برای پیشرفت کارش از علی بن الحسین (ع) استمداد جست ولی این استمداد با حسن استقبال امام مواجه نشد. ^{۳۸} چنین موضعی از سوی امام با آن سوابقی که آن حضرت از زمان امیرالمؤمنین (ع) تا زمان پدرش و حتی از حرکت توأبین کوفه داشت متناسب می نمود. زیرا برای او منطقی نبود در آن شرایط خاص که اطمینانی نسبت به کوفه نداشت، دست به کاری بزند که این بار زوال کامل شیعه را به همراه داشته باشد، اضافه بر این، ماهیت حرکت امام در دوران امامت، بخوبی نشان می دهد که کار اصلی حضرت در رابطه با سیاست نبود و در بسیاری از موارد نه تنها خود را خارج از صحنه سیاست قرار می داد بلکه با توجه به سیاست حکومت آن روز، احتیاط کامل به عمل

.....
 ۳۶- ابن اعمش ج ۶ ص ۸۳. ۳۷- همان مدرک. ۳۸- الطوسی اختیار معرفة الرجال ص ۱۲۶.



می آورد تا بهانه ای به دست آنان ندهد و این بازمانده نسل محمدی بتواند رسالت خود را در راستای زمان به پایان برساند.

جنبه اعتقادی قضیه نیز از زمانی شروع گردید که مختار از محمد بن حنفیه خواست تا او را تأیید کرده و مورد حمایت قرار دهد، محمد حنفیه درخواست مختار را پاسخ مثبت داد (گرچه نه به صورت رسمی) و پس از آن شایع شد که در میان شیعیان عراق، امامت محمد بن حنفیه پذیرفته شده است گرچه این مسأله محرز نیست اما بعدها فرقه ای بنام کیسانیه اسماً یا رسماً شهرت یافت که داستان آن از زمان مختار شروع می شود.

رسوخ پاره ای از مبانی اعتقادی غلات در میان گروهی از شیعیان کوفه بعدها دامن مختار را نیز گرفت و اینگونه شایع گردید که در پیدایش جریان غلات، مختار سهم بسزائی داشته است، بنا به دلایل زیادی که این مختصر جای طرح آنها نیست و ما در جای دیگر به بحث آن پرداخته ایم، کلیه این مسائل حتی در اینکه فرقه ای بنام کیسانیه با اعتقاد به امامت یا مهدویت محمد بن حنفیه وجود داشته باشد، تردید وجود دارد اما برای اینکه امام سجاد علیه غلات موضعگیری کرده بود شواهدی وجود دارد و این به معنای وجود انحراف در میان شیعیان عراق بود که امام را و می داشت تا از برقراری رابطه مستقیم با آنها و حمایت کامل از آنان خودداری کند.

امام سجاد خطاب به گروهی از اهل عراق فرمودند:

أَحِبُّونَا حُبَّ الْإِسْلَامِ وَلَا تَرْفُقُونَا فَوْقَ حَدِّنَا.^{۳۹}

آن طوری که اسلام را دوست دارید، ما را نیز دوست داشته باشید.

ابو خالد کابلی نیز می گوید از امام سجاد شنیدیم که می فرماید:

یهود و انصاری در محبت عَزْرِيْرٍ و عِيسَى تا آنجا پیش رفتند که به آنچه نمی بایست، درباره آنها اعتقاد پیدا کردند.

...إِنَّ قَوْمًا مِنْ شِيعَتِنَا سَيَحِبُّونَا حَتَّى يَقُولُوا فِينَا مَا قَالَتِ الْيَهُودُ فِي عَزْرِيْرٍ وَمَا قَالَتِ

النَّصَارَى فِي عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ فَلَا تُحِبُّونَنَا وَلَا تَخُنُّوهُمْ.^{۴۰}

گروهی از طرفداران ما در آینده نزدیکی در محبت ما زیاده روی کرده تا جایی که آنچه یهود در

.....

۳۹- ابونعیم، حلیة الاولیاء ج ۳، ص ۱۳۶.

۴۰- الطوسی، اختیار معرفة الرجال ص ۱۰۲ ط مشهد.

بارۀ عزیر و نصاری دربارۀ عیسی گفتند دربارۀ ما خواهند گفت، آگاه باشید نه ما از آنهاستیم نه آنها از ما هستند.

بر طبق منابع شیعه، محمد بن حنفیه از اصول اعتقادی تشیع منحرف نبوده و علی بن الحسین (ع) را به عنوان امام و حجّت، بین خود و پروردگارش پذیرفته بود. با قبول این مطلب اثبات اینکه محمد بن حنفیه واقعاً خود را به عنوان امام برای شیعیان کوفه مطرح کرده باشد از نظر تحقیقی بسیار مشکل خواهد بود و در صورت ثبوت آن، راه‌حلهائی می‌توان فرض کرد، مبنی بر اینکه محمد بن حنفیه به عنوان ایجاد پوششی برای امام سجاد (ع) و دور نگاه داشتن ما از خطرات احتمالی که ممکن بود از طرف دولت مردان اموی متوجه آن حضرت شود، دست بدین اقدام زده بود. گرچه چنین راه‌حلی مثکی به هیچ دلیلی غیر از اعتقاد جازم او نسبت به اهل بیت نخواهد داشت، در این میان از بس نسبت دروغگویی به مختار زده‌اند به دشواری می‌توان باور کرد که امام سجاد او را با سخنی مانند: **الْمُخْتَارُ يَكْذِبُ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رَسُولِهِ**.^{۴۱} [مختار بر خدا و رسولش دروغ می‌بندد]. متهم به دروغ کرده باشد، بر عکس ثابت شده موقعی که مختار سر عبیدالله بن زیاد جنایت کار خون‌آشام و عامل اصلی کشتار فجیع کربلا را برای آن حضرت فرستاد، در باره او لب به دعا گشوده و چنین فرمود:

جَزَى اللَّهُ الْمُخْتَارَ خَيْرًا؟

خدا به مختار جزای خیر دهد.

و آمده است که در آن هنگام:

لَمْ يَتَّقِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ أَحَدًا إِلَّا قَامَ بِخُطْبَةٍ فِي الثَّنَاءِ عَلَى الْمُخْتَارِ وَجَمِيلِ الْقَوْلِ فِيهِ.^{۴۲}

کسی از بنی هاشم نبود جز اینکه خطابه‌ای در تعریف و تمجید مختار ایراد کرده و نظر نیکویی در باره وی ابراز داشت.

از امام باقر (ع) نیز روایت شده:

لَا تَسُبُّوا الْمُخْتَارَ فَإِنَّهُ قَتَلَ قَتَلْتَنَا وَظَلَبَ ثَارَنَا وَزَوَّجَ أَرَامِلَنَا وَقَسَمَ فِينَا الْمَالَ عَلَى الْعُسْرَةِ.^{۴۴}

از مختار بدگویی نکنید که او قاتلین ما را کشت و انتقام خون ما را گرفت و بیوه‌های ما را شوهر داد و در زمان تنگدستی به ما کمک کرد.

.....

- | | |
|---------------------------|--------------------------|
| ۴۱ - ابن سعد، ج ۵، ص ۲۱۳. | ۴۳ - ابن سعد ج ۵ ص ۲۸۵. |
| ۴۲ - الطوسی همان ص ۱۲۷. | ۴۴ - الطوسی، همان ص ۱۲۵. |

و هم آن حضرت در برابر سؤال فرزندش موضع خود را نسبت به مختار به صورتی مثبت ابراز کرد.^{۴۵}

در هر صورت جنبش مختار نیز مدت چندانی دوام نیاورده و در سال ۶۷ هجری توسط زبیریان سرکوب گردید.

با یک جمع بندی در مجموع مطالعاتی که پیرامون شخصیت و طرز تلقی سیاسی مختار به عمل آمده می توان گفت:

مختار هر چند از نظر اعتقادی و احساسات مذهبی - شخصیتی مهذب و از تهمت‌هایی که به وی زده شده و دروغ‌هایی که به او نسبت داده اند بدور است ولی در رفتار اجتماعی به هر دلیل، میل داشت سیاسی برخورد کند، او فکر می کرد در صورتی که بتواند پای شخصیتی از اهل بیت را به عنوان رهبر و پیشوای نهضت به میان بکشد از دسیسه‌هایی که ممکن بود دشمنانش بالخصوص زبیریان برای او بچینند در امان خواهد ماند گرچه بهره گیری و اتکاء او به شخصیت محمد بن حنفیه در دسرهای فراوانی برای وی فراهم آورد. اینجا است که می توان گفت جنبه سیاسی رفتار او بر جنبه دینی آن غلبه داشته است. اگر چه او از نظر سیاسی موفقیت‌های شایانی بدست آورد ولی دشمنانش در خارج از کوفه حتی اشراف کوفه که او در آنجا آنها را سرکوبشان کرده بود چندان مشکل بر سر راهش قرار دادند تا بالأخره قیامی که با تلاش وی شکل گرفته بود جز سقوط پایانی نداشت.

از بارزترین خصائص حرکت سیاسی او اتکاء بیش از حد وی به جامعه موالی کوفه بود که ایرانی‌ها اکثریت قریب به اتفاق این قشر اجتماعی کوفه را تشکیل می دادند به طوریکه تقریباً تمامی سنگینی خیزش مختار علیه جنایتکاران کربلا را اینان بدوش می کشیدند. روشن است که این سیستم با توجه به روحیه تند ناسیونالیستی عربی که در نتیجه القائنات شیطنت آمیز امویها و برخی از خلفاء و حاکمان که دید و برداشت و ارزشیابی و رفتار و برخورد مسلمانان عرب را سخت در چهارچوبه خود قرار داده بود، برای مختار چه درد سرهائی که فراهم نمی آورد و چه سوژه بسیار مناسبی برای محکومیت او از نظر قشر عربی جامعه اسلامی که در آن روزها نیرومندترین قشر اجتماع اسلامی بودند بدست نمی داد. با همه این احوال، او با اتکاء به همین افراد توانست برای مدتی بیشتر از یک سال

.....

۴۵ - همان مدرک ص ۱۲۶.

دوام آورد (۶۶-۶۷).

امام سجاد و یاران

به دلیل انحرافی که فوقاً ذکر شد و به سبب شبهه امامتی که برخلاف میل ابن حنفیه در مورد او میان شیعیان کوفه پیدا و شایع شده بود برای عده‌ای از آنها شناخت جانشین تعیین شده از طرف حسین بن علی (ع) مشکل می‌نمود، قاسم بن عوف یکی از یاران امام سجاد است که بنا به اعتراف خود، در ابتدای امر مردّد در میان علی بن الحسین (ع) و محمّد بن حنفیه بوده است.^{۴۶} از دیگر یاران آن حضرت بنا به اظهار کشتی: ابو حمزه ثمالی و فرّات بن آحنف بودند.^{۴۷} در باره سعید بن مُسَیب اختلاف وجود دارد برخی او را از یاران امام سجاد شمرده‌اند. ولی ظاهراً او بر طبق فتاوی عامّه حکم می‌کرده است. در رجال کشتی این موضع سعید به منظور نجات وی از چنگال قهر و تصفیّه بنی امیه توجیه شده است.^{۴۸}

در هر صورت احترام او نسبت به امام در طول زندگی خود قابل تردید نبوده و بهره‌گیری علمی و اخلاقی وی از آن حضرت محرز است، اما در تشییع جنازه امام شرکت نکرده و مورد اعتراض قرار گرفت.^{۴۹}

غیر از این چند نفر، کسان دیگری نیز بودند که طبق منابع شیعه از استوارترین افراد شیعه به حساب می‌آمدند، در روایتی آمده: نخستین روزهای امامت علی بن الحسین (ع) تنها چند نفر در کنار آن حضرت بودند که عبارت بودند از: سعید بن جبیر، سعید بن مُسَیب، محمد بن جبیر بن مُطعم، یحیی بن امّ ظویل و ابو خالد کابلی.^{۵۰}

چنانکه پیش از این گفتیم پس از واقعه خونبار کربلا، جامعه شیعه دچار ضعف و از هم پاشیدگی شدیدی شده و احتمال سقوط و انقراض تاریخی آن بعید به نظر نمی‌رسید، بخصوص که آنچه از جامعه ضعیف شیعه بر جای مانده بود در آن روزها دچار انشعاب و تفرقه و در نتیجه نوعی انحراف و سردرگمی شده بود. در چنین وضع ناهنجاری بود که امام سجاد (ع) شروع بکار کرد. او ابتداء با اتکاء به احادیث رسول خدا - که از طریق امیرالمؤمنین و حسنین (ع) از آن حضرت نقل می‌شد. که بعدها همین احادیث به انضمام

.....

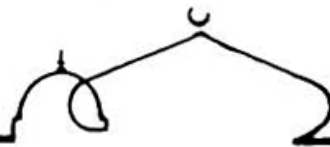
۴۹ - همان مدرک ص ۱۱۶.

۵۰ - همان مدرک ص ۱۱۵.

۴۶ - همان مدرک ص ۱۲۴.

۴۷ - همان مدرک ص ۱۲۴.

۴۸ - همان مدرک ص ۱۲۴.



احادیث نقل شده از سایر ائمه شیعه، سنت راستین و قابل اطمینان پیامبر (ص) از نظر شیعه تلقی شد - روش و چشم انداز فقهی شیعه را مشخص فرموده و فقه شیعه را پی ریزی کرد و با ترویج و اشاعه طرز تفکر شیعی، آنها را از انهدام و انحراف و چند دستگی نجات داده و حیات نوینی به آنها داد. علیرغم تلاشهای مداوم امام که البته باعث بقای شیعه گردید، مدینه به خاطر کج اندیشی هائی که از صدر اسلام در آن بنا نهاده شده و محیطی بدبین و بی اعتنا به خط اندیشه و بینش شیعه به بار آمده بود، جای مناسبی برای رشد شیعه نبود، چنانکه امام سجاد خود می فرماید:

تعداد محبین واقعی ما در مکه و مدینه به بیش از ۲۰ نفر نمی رسد. ۵۱

برخوردهای امام با امویان

اولین برخورد امام با حاکمان اموی پس از واقعه کربلا با عبیدالله بن زید در دارالخلافة کوفه بود، در این دیدار ابن زیاد نام او را پرسید، امام خود را علی معرفی نمود، ابن زیاد گفت: مگر علی بن الحسین را خداوند در کربلا نکشت، امام پاسخ داد: برادر بزرگتری بنام علی داشتم که مردم او را کشتند، ابن زیاد گفت: خداوند او را کشت، امام فرمود: **اللّٰهُ يَتَوَقَّى الْاَنْفُسَ حِيْنَ مَوْتِهَا** [خداست که هنگام مرگ، ارواح خلق را می گیرد، زمر/ ۴۲] کنایه از اینکه درست است که خدا در پایان زندگی جان مردم را می گیرد ولی این مردم کوفه بودند که او را به شهادت رساندند.

ابن زیاد خواست او را بکشد که بعداً در نتیجه مداخله زینب دختر امیرالمؤمنین از این کار منصرف شد. ۵۲

یزید نیز در شام با وی سخن گفته و او را مورد سرزنش قرار داد، ۵۳ پس از آن امام در یک فرصت مناسبی در جامع دمشق بالای منبر رفته و طی خطبه غزائی به معرفی خود و خاندانش پرداخت. اهالی شام که همواره تحت تأثیر تبلیغات امویان دچار غفلت شده و خاندان پیامبر را به درستی نمی شناختند، با خطبه امام سجاد کمی آگاهی یافتند و به همین دلیل بود که در نیمه های خطبه، یزید از ادامه آن جلوگیری کرد، پس از آن به منظور

.....

۵۱- ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۴، و. ر. ک بحار ج ۴۶، ص ۱۴۳ - الغارات ج ص ۵۷۳.

۵۲- طبری ج ۵، ص ۲۳۱ ط عزالدین.

۵۳- ابن عبدربه، عقد الفرید، ج ۵ ص ۱۳۱.

حفظ وجهه خود، گناه قتل سیدالشهداء را به گردن ابن زیاد انداخته و با احترام، علی بن الحسین (ع) و دیگر اسرای کربلا را راهی مدینه کرد.

مدتی پس از واقعه کربلا مردم مدینه ضمن شورش بر علیه امویان موجبات واقعه حرّه را فراهم آوردند. این شورش به رهبری عبدالله فرزند حنظله غسیل الملائکه صورت گرفت و انگیزه آن زندگی ضد اسلامی یزید بوده و رنگ ضد اموی داشت.

امام در این رابطه موضع بی طرفی پیش گرفته و با تعدادی از خانواده خویش از شهر بیرون رفت و به عنوان رهبر شیعه در آن دوره حساس — که کمترین همکاری با مبارزین، خطرناکترین پیامدها را برای شیعه به دنبال داشت — با توجه به اینکه این حرکت یک حرکت حساب شده نبوده و از وضعیت سیاسی مطلوب و مستحکمی نیز برخوردار نبود در آن شرکت نکرد.

علاوه بر همه اینها امام در آغاز شورش هنگامی که مردم، امویان را از شهر بیرون راندند از روی مردانگی و به مقتضای عطفی که آن را حتی از سرسخت ترین دشمنانشان نیز دریغ نمی فرمودند بنا به درخواست مروان بن حکم، همسر او را در پناه خود گرفته و از گزند شورشیان در امان نگاه داشت.

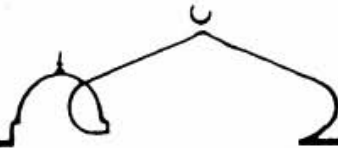
طبری این اقدام امام را ناشی از دوستی قدیمی که آن حضرت با مروان داشت قلمداد کرده^{۵۴} در صورتیکه با توجه به اختلاف سنی فاحشی که امام با مروان داشت و برخوردهای خصمانه ای که امویان به ویژه همین مروان با پدر و جد آن حضرت و در یک کلام کل فرزندان هاشم داشتند، این نظر طبری را جز یک تهمت بی اساس چیز دیگری نمی توان بحساب آورد.

وقتی که مُسَلِّم بن عُقْبَةَ معروف به مسرف، حرکت مردم مدینه را سرکوب کرده و یکی از خونبارترین و زشت ترین جنایات عصر اموی را بوجود آورد، نسبت به علی بن الحسین (ع) با احترام و نرمش خاصی رفتار کرد و این به دلیل آن بود که امام در شورش مدینه شرکت نکرده بود، گرچه خود مسرف این رفتار را نتیجه سفارش شخص یزید در باره امام می دانست و وقتی او از مردم مدینه خواست تا با یزید به عنوان برده او بیعت کنند از امام سجاد (ع) به همان بیعت عادی اکتفاء کرد.^{۵۵}

.....
۵۴ — طبری ج ۵ ص ۲۴۵.

۵۵ — ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۵۹ و ر. ک ابن سعد ج ۵ ص ۲۱۵ و اربلی، کشف الغمّة ج ۲

ص ۱۰۷.



برای شناخت دقیق موضع سیاسی و اجتماعی هر کدام از ائمه، علاوه بر توجه به وضع سیاست عمومی و حاکم بر جامعه عصر آن امام و امکان مخالفت نظامی و ایجاد تشکیلات و مبارزه، باید شرائط خاص هر دوره و وظیفه هر امام در موقعیتی که در آن قرار گرفته و بالاتر از همه اینها، حفظ اسلام اصیل در هر شرایط و با توجه به عنصر غیب در نظر گرفته شود زیرا چنین شرائطی است که خطوط اصلی سیاست و سیستم حرکت هرامامی را در جامعه خود تعیین و مشخص می‌کند. البته هر شرائطی، اقتضای عمل خاصی را دارد و هر عاقلی می‌داند که در شرائط مختلف نمی‌توان تاکتیک واحدی را به کار بست.

در مورد امام سجاد (ع) همانگونه که گذشت آن حضرت در گونه‌ای از چارچوبه سیاسی - اجتماعی قرار گرفته بود که ناچار بود توجه جدی خود را به دادن تشکّل جدیدی به شیعه - که در آن دوران، دیگر بصورت قشر مشخصی از جامعه وجود نداشت - و بقاء و گسترش آن معطوف دارد.

در آن زمان امام مورد سوء ظنّ شدید اموی‌ها بود و کوچکترین حرکتی از ناحیه حضرتش عواقب وخیمی به بار می‌آورد و طبعاً به نظر امام هیچ حرکتی، ارزش تحمّل چنین عواقب وحشتناکی را نداشت.

مهمترین اصل دینی که امام با استفاده از آن، خود و شیعیان و پیروانش را از گزند اقدامات سرکوب گرانه دشمنانش محفوظ نگاه داشت، تقیه بود، تقیه سپری به حساب می‌آید که موجودیت و دوام زندگی شیعه را در طول تاریخ تضمین کرده است و ائمه شیعه بارها و بارها رعایت دقیق و توجه جدی به آن را به پیروان خود گوشزد فرموده‌اند، البته کسانی که تحت هیچگونه فشار سیاسی و... قرار نداشته و طبعاً از آزادی عمل مطلق بلکه از حمایت قدرت حاکمه برخوردار بودند و از این رو نیاز به فعالیت مخفی (تقیه) نداشتند با وجود صراحتی که در قرآن نسبت بدان وجود دارد به منظور تضعیف شیعه آن را انکار کرده‌اند.

در روایتی از امام سجاد (ع) چنین آمده: کسی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کند همانند کسی است که قرآن را کنار نهاده و پشت به آن کرده باشد به جز آن که در حال تقیه باشد. پرسیدند: تقیه چیست؟ فرمود:

يُخَافُ جَبَّارًا عَنِيْدًا يُخَافُ أَنْ يُفَرِّطَ عَلَيْهِ أَوْ يُظَلِّيَهُ^{۵۶}

تقیه آن است که بخاطر تجاوز و طغیان ستمگر عنودی از او بترسی.

.....

۵۶ - ابن سعد ج ۵ ص ۲۱۴، ابونعیم، همان، ج ۳، ص ۱۴۰.

اصل تقیه گرچه ریشه در قرآن دارد اما از لحاظ فقهی بیشتر از ناحیه ائمه اهل البیت، نسبت به رعایت آن تأکید گردیده است که خود سخت گرفتار آن بودند، امام سجاد واقعاً در شرائط ناهنجاری زندگی می‌کرد که جز تقیه، راه دیگری برایش باقی نمانده بود. در روایتی آمده: شخصی بر امام سجاد (ع) وارد شده و پرسید: یا بن رسول الله چگونه روزگاری گذرانید، در پاسخ فرمودند:

بگونه ای که بنی اسرائیل در میان آل فرعون سپری می‌کردند، فرزندان را می‌کشند و زنان را به کنیزی می‌بردند، مردم با دادن دشنام به بزرگ و سید ما امیرالمؤمنین (ع) به دشمنان ما تقرب می‌جویند. اگر قریش بسبب قرابت با رسول خدا (ص) به عرب فخر می‌کند و اگر عرب به وجود پیامبر گرامی (ص) بر عجم فخر می‌فروشد و آنان نیز چنین فضیلتی را بر عربها و قریش پذیرفته‌اند، پس ما اهل بیت می‌باید بر قریش برتری داشته و چنین افتخاری از آن ما باشد زیرا رسول خدا (ص) از ما اهل بیت است، اما آنان بر ما ستم روا داشته و کوچکترین حقی برای ما نشناختند. اگر نمی‌دانی، بدان که روزگار بر ما چنین می‌گذرد.

ناقل حدیث می‌گوید: امام بگونه‌ای سخن می‌گفت که گوئی می‌خواست کسانیکه در آن حوالی بودند سخنان او را بشنوند.^{۵۷}

در عبارت فوق، وضع اهل بیت در میان بنی امیه به وضع بنی اسرائیل در میان آل فرعون، تشبیه شده است و این بهترین توجیه و توضیح از وضع ناهنجاری است که آن حضرت و خانواده و پیروانش، دچار آن شده بودند. اما نکته جالب آن که امام حتی در این وضعیت دشوار نیز با استناد به شیوه استدلال امیرالمؤمنین بر قریش، دایر بر اینکه قریش با توسل به خویشی حضرت رسول بر رقیبان خود فائق آمده و خلافت را از آن خود کردند، بنابر همین استدلال می‌باید امیرالمؤمنین علی (ع) احق مردم برای بدست گرفتن زمام امور کشور پهناور اسلامی باشد، می‌کوشید حقانیت اهل بیت را برای تصاحب مقام خلافت ثابت کرده و در سخت‌ترین شرائط نیز از این حق چشم پوشی نکند. زمانی که واقعه حزه روی داد و تعداد زیادی از صحابه رسول خدا و فرزندانشان

.....

۵۷ - ابن سعد ج ۵ ص ۲۲۰. روایت فوق در امالی شیخ طوسی ص ۹۵ (بخارج ۴۶ ص ۳۶۰) به امام باقر (ع) نسبت داده شده است.

کشته شدند و وقتی که کعبه به وسیله مسلم بن عقیبه و پس از مرگ وی به وسیله جانشین او عمر بن حجاج مورد حمله قرار گرفته و به آتش کشیده شده و کسی را یارای اعتراض در مقابل این اعمال ضد اسلامی نبود، زمانی که سب امیرالمؤمنین (ع) بصورت سنت جاری و بر بالای منابر درآمده و ترک آن از طرف خطیب جمعه، فریاد اعتراض مردم را بلند می‌کرد، امام در حالیکه جز تعداد انگشت شماری از یاران نزدیک خود، کسی را نداشت و نمی‌توانست به اقدام بازدارنده کار ساز و مؤثری دست بزند چاره را در آن دید که پس از از هم پاشیدن تجمع شیعه کار را از نو آغاز کرده و کسانی را در چهارچوبه اسلام ناب، تربیت و آموزش دهد و معارف اصیل و راستین اسلامی را به آنان القاء فرموده و در فرصت مناسبی، جامعه شیعی را تجدید بنا کند تا بدینوسیله اسلام اصیل را از فراموش شدن در لابلای جریانات تاریخی نجات دهد. از این رو در مواقعی که رو در روی هوادارانی قرار می‌گرفت که از بلاد دور نزد او آمده بودند، آنان را امر به صبر و بردباری کرده و از بدست گرفتن سلاح — که ثمری جز مرگ بی اثر نداشت — نهی می‌فرمود.^{۵۸}

بهره‌گیری امام سجاد از سلاح دعا

جامعه اسلامی دچار انحراف شده و روحیه رفاه طلبی و دنیا زدگی بر آن غلبه کرده بود و فساد سیاسی و اخلاقی و اجتماعی، آن را در محاصره خود قرار داده بود، اختناق مانند سرطان چنان در تار و پود جامعه ریشه دوانده بود که کوچکترین روزه‌ای برای تنفس باقی نمی‌گذاشت، در چنین وضعی بود که امام سجاد (ع) برای بیان بخشی از عقاید و فرهنگ اسلامی از دعا بهره گرفته و بار دیگر تحرکی در مردم برای توجه به عبادت و بندگی خداوند ایجاد کرد گرچه مقصود اصلی در این دعاها همان عبادت بود اما با توجه به تعابیری که در آنها وجود دارد از لابلای آن، آشنائی اندکی نیز با مفاهیم سیاسی مورد نظر امام می‌توان پیدا کرد.

صحیفه سجادیه که بیش از پنجاه دعا را در بردارد، تنها بخشی از دعاهای امام سجاد (ع) در آن گردآوری شده است مجموعه‌های دیگری نیز در همین زمینه تنظیم شده که تعداد آنها با صحیفه مشهور به شش عدد می‌رسد و برخی از آنها حاوی بیش از ۱۸۰ دعا است.^{۵۹}

.....
۵۸ — ابن سعد ج ۵ ص ۲۱۶.

۵۹ — آقا بزرگ طهرانی، الذریعة ج ۱۵ ص ۲۰ — ۱۸.

این ادعیه نه تنها در بین شیعه بلکه در السنه اهل سنت نیز وجود دارد^{۶۰} و این خود حاکی از آن است که دعاهای امام سجاد (ع) در درون جامعه آن روز نفوذ کرده و هر دو فرقه بزرگ و اولیة اسلامی، از آنها به عنوان راهی بسوی الله و رابطی در میان خلق و خدا استفاده می‌کرده‌اند.

در میان دعاهای آن حضرت تعبیری وجود دارد که اغلب تکرار شده و کمتر دعائی است که آن تعبیر را نداشته باشد و آن عبارت از صلوات بر محمد و آل محمد است، زمانی که حتی نامیدن اشخاص بنام علی از طرف حکام بنی امیه تقبیح شده و جرم قابل مجازاتی به حساب می‌آمد و به همین بهانه مردم مورد تهدید و تحت پیگرد قانونی قرار می‌گرفتند و کار سلاطین آل امیه جز با سب امیرالمؤمنین (ع) راست نمی‌شد،^{۶۱} بکار گرفتن این تعبیر، ارزش خود را بخوبی نشان می‌دهد تعبیرهایی شبیه مُحَمَّدٌ وَآلِهِ الْقَلْبِيِّينَ وَالْقَاهِرِينَ الْأَخْيَارِ الْأَتْجِيئِينَ^{۶۲} از نمونه هائی است که بارها و بارها تکرار شده است.

از جمله مضامین سیاسی - دینی صحیفه، طرح مسأله امامت است، بصورت یک مفهوم اسلامی که علاوه بر جنبه اولویت و احقیقت اهل بیت برای احراز آن و رهبری جامعه اسلامی، جنبه‌های الهی از قبیل عصمت و بهره‌گیری از علوم انبیاء بویژه پیامبر عظیم القدر اسلام را نیز در حدی والا دارا است. اینک چند مورد از آنرا می‌آوریم:

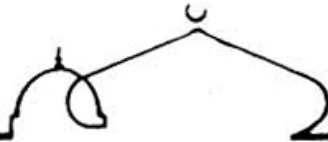
رَبِّ صَلِّ عَلَيَّ أَطْوَئِبِ أَهْلِ بَيْتِيهِ الدِّينِ اخْتَرْتَهُمْ لِأَفْرِكِ وَجَعَلْتَهُمْ خَزَنَةَ عِلْمِكَ وَحَفَظْتَ دِينَكَ وَخُلَفَائِكَ فِي أَرْضِكَ وَحُجَجَكَ عَلَيَّ عِبَادِكَ وَظَهَرْتَهُمْ مِنْ الرُّجْسِ وَاللَّدْنِسِ تَظْهِيراً بِأَرَادَتِكَ وَجَعَلْتَهُمُ الْوَسِيْلَةَ إِلَيْكَ وَالْمَسْلَكَ إِلَيَّ جَنَّتِكَ.^{۶۳}

خداوندا بر پاکان از اهل بیت محمد (ص) درود بفرست، آنانی که آنها را برای حکومت خود در روی زمین برگزیدی و گنجینه‌های علوم خود و حافظان دینت گردانیدی، و خلفای خود در روی زمین و حجت خود بر بندگانت قرار دادی آنان را با اراده خود از هر پلیدی و آلودگی پاک و مبرا ساختی و وسیله برای رسیدن به تو و به بهشت جاویدانت اختیار نمودی.

و در دعاهای دیگر آمده:

.....

- ۶۰ - ابن ابی الحدید ج ۱۱ ص ۱۹۲ و ج ۶ ص ۱۸۶ - ۱۷۸ و ج ۵ ص ۱۱۳.
- ۶۱ - ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۲۲۰ - بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱ ص ۱۸۴.
- ۶۲ - صحیفه سجادیه دعای ۶ فقره ۲۴.
- ۶۳ - همان، دعای ۴۷ فقره ۵۶.



اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمَقَامَ لِخُلَفَائِكَ وَأَصْفِيَائِكَ: وَمَوَاضِعِ أَمْنَائِكَ فِي الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ
الَّتِي اخْتَصَصْتَهُمْ بِهَا قَدْ بَنَوْهَا... حَتَّى عَادَ صَفْوَتُكَ وَخُلَفَاؤُكَ مَغْلُوبِينَ مَقْهُورِينَ مُبْتَرِينَ، اللَّهُمَّ
الْعَنْ أَعْدَائَهُمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَمَنْ رَضِيَ بِفِعَالِهِمْ وَأَشْيَاعِهِمْ وَأَتْبَاعِهِمْ^{۶۴}

خداوند! مقام خلافت برای خلفای تو است، برگزیدگان از خلقت و جایگاه امانتهای تودر
درجات عالیه که تو آن مقام را به آنها اختصاص دادی ولی دیگران از آنان گرفتند... تا جائیکه
برگزیدگان و خلفای تودر مقابل ستم ستمکاران، مغلوب و مقهور شده و حق شان به باد رفت، پروردگارا
بر دشمنان آنها از اولین و آخرینشان، به کسانی که بر تجاوز دشمنانشان رضا دادند و بر پیروان و تابعین آنها
لعت فرست.

وَصَلِّ عَلَى خَيْرِنَا اللَّهُمَّ مِنْ خَلْقِكَ مُحَمَّدٍ وَعِترتهِ الصَّفْوَةِ مِنْ بَرِيئِكَ الظَّاهِرِينَ
وَاجْعَلْنَا لَهُمْ سَامِعِينَ وَمُطِيعِينَ كَمَا أَمَرْتَ*.

... اللَّهُمَّ إِنَّكَ آيَدْتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ يَا مُمَامٍ أَقَمْتَهُ عِلْمًا وَمَنَارًا فِي بِلَادِكَ بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ
حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ وَجَعَلْتَهُ الدَّرِيعَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ وَافْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ وَحَدَّرْتَ مَعْصِيَتَهُ وَأَمَرْتَ بِإِقْتِنَالِ
أَوَامِرِهِ وَإِلْتِنَاهِ إِلَى نَهْيِهِ وَلَا تَقْدَمُ مُتَقَدِّمٌ وَلَا تَأْخُرُ عَنْهُ مُتَأَخِّرٌ فَهُوَ عِضْمَةٌ اللَّائِذِينَ وَكَهْفُ
الْمُؤْمِنِينَ وَغُرُوبَةُ الْمُتَمَسِّكِينَ وَبِهَاءُ الْعَالَمِينَ... وَأَقِمَّ بِهِ كِتَابَكَ وَحُدُودَكَ وَشَرَائِعَكَ وَسُنَّةَ رَسُولِكَ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآخِي بِهِ مَا أَمَاتَ الظَّالِمُونَ مِنْ مَعَالِمِ دِينِكَ وَأَجَلَّ بِهِ صِدَاءَ الْجُودِ عَنْ
ظَرْفَتِكَ وَأَبْنِ بِهِ الْأَصْرَاءَ مِنْ سَبِيلِكَ وَأَزِلْ بِهِ الْكُتَابِينَ عَنْ صِرَاطِكَ وَأَمْحَقْ بِهِ بَقَاةَ قَضْدِكَ عِوَجًا
... وَاجْعَلْنَا لَهُ سَامِعِينَ مُطِيعِينَ وَفِي رِضَاةٍ سَاعِينَ*.

پروردگارا درود بفرست به برگزیدگان از خلقت محمد و خانواده پاکش که از میان بندگانت به آنان
نعمت اصطفاء ارزانی داشتی و ما را توفیق شنوایی و فرمانبرداری از ایشان عطاء فرما چنانکه خودت به
آن امر فرمودی.

پروردگارا تودر هر زمانه امامی را پرچم برای بندگانت و چراغ راهنما در روی زمینت
قرار دادی پس از آنکه رابطه مستقیم میان خودت و او برقرار فرموده و او را وسیله رسیدن به رضای خود
نمودی و فرمانبرداری از او را واجب و از نافرمانی او برحذر داشته و بر امتثال او امر او دستور داده و از
ارتکاب به نهی او منع کردی، دینت را تأیید فرمودی، امامی که به هیچیک از بندگانت حق تقدم بر او و

.....

۶۴ - همان، دعای ۴۸ فقره ۱۰ - ۹.

• - صحیفه سجادیه، دعای ۳۴، فقره ۵.

• - همان، دعای ۴۷.

جدا شدن از وی را ندادی، امامی که تو محل امنی برای آنان که روی به سوی تومی آورند و ایمان محکمی برای آنان که چنگ به ذیل عنایت و هدایت تومی زنند و افتخار جهانیان و پناهنگاه مؤمنین اش قرار دادی... پروردگارا کتاب و قوانین و شریعت خود و سنت پیامبرت را به وسیله او بر پای دار و هر آنچه از معارف و اصول دین تورا ستمکاران به ورطه نابودی کشیده اند به وسیله او زنده فرما و آلودگیها و انحرافات که بوسیله ستمکاران در راهت بوجود آمده بوسیله او از دامن دینت بزدای و خطوات راهت را بوسیله او از میان بردار.

از جملات فوق به خوبی روشن است که امام در انتشار و گسترش دادن اصل اعتقادی امامت در مفهوم شیعی آن به عنوان مهمترین مسأله از مسائل اعتقادی اسلامی، تلاش خستگی ناپذیری داشت. مشابه این تمجیدات در باره اهل بیت، در نهج البلاغه نیز فراوان به چشم می خورد.

در همین جا باید اشاره کنیم که اصولاً یکی از مهمترین وظایف ائمه اطهار (علیهم السلام) شناساندن خود به عنوان امام منصوب از طرف خدا به مردم بوده است، وظیفه ای که امیرالمؤمنین در رحبه مسجد کوفه، با اظهار حدیث غدیر و در قالب کلمه اهل بیت، همان گونه که اشاره شد، مقام آنها را بخوبی بیان کرده است. اضافه بر این ظلمی که در حق اهل بیت روا رفته و آنان را بین مردم منزوی کرده بود، ایجاب می کرد تا اهل بیت واقعی رسول الله (ص) معرفی شوند تا چنانچه شامیان در نظر سفاح اظهار کردند که اهل بیستی جز بنی امیه برای رسول الله (ص) نمی شناختند، در مناطق دیگر کشور اسلامی این وضع پیش نیاید. در همان زمان که امام سجاد (ع) به شام برده شد، در باره معرفی اهل بیت هم در خطبه (چنانچه مشهور است) و هم در گفتگوهائی که با افراد مختلف داشته، مطالبی را عنوان فرمود. ابن اعثم، راوی این حدیث چنین نقل می کند^{۶۵}:

حرم رسول الله را از دری بنام «توماء» وارد دمشق کرده و در آستانه درب مسجد، محلی که اسراء را نگه می دارند، نگه داشتند در آن هنگام شیخی نزدیک آنها آمده و گفت:

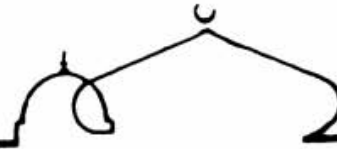
سپاس خدای را که شما را کشته و به هلاکت رساند و مردم را از شوکت شما راحت نموده و امیرالمؤمنین را بر شما مسلط کرد.

امام سجاد به او گفت: ای پیر آیا قرآن خوانده ای؟

— آری خوانده ام.

.....

۶۵ — ابن اعثم ج ۵ ص ۲۴۲، ۲۴۳.



- این آیه را دیده‌ای که «من طالب پاداشی جز مودت در مورد قُربیٰ (خویشانم) نیستم»؟
— آری خواندم.
— ای شیخ ما قُربیٰ هستیم.
— آیا این آیه وَآبِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ را در سوره بنی اسرائیل خوانده‌ای؟
— آری خوانده‌ام.
— ای شیخ ما ذَوِي الْقُرْبَىٰ هستیم.
— اما آیا این آیه را خوانده‌ای؟ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِهُ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ.
— آری خوانده‌ام.
— ای شیخ ما همان قُربیٰ هستیم.
— آیا این آیه را خوانده‌ای؟: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.
— آری خوانده‌ام.
— ای شیخ ما اهل بیتی هستیم که خداوند آیه طهارت را به ما منحصر فرموده.
— آنگاه شیخ ساعتی ساکت و نادم مانده و گفت: خدایا من از آنچه با او گفتم و از بغضی که از این‌ها، داشتم، به تو پناه می‌برم. خدایا من از دشمن محمد و آل محمد بیزارم.

امام سجاد (ع) علاوه بر مسائل سیاسی، به بیان اعتقادات صحیح اسلامی در باب توحید و امثال آن نیز در قالب این دعاها می‌پرداخت، زمانی بگوش آن حضرت رسید که کسانی خدا را تشبیه به مخلوقات نموده‌اند، با حالتی خشمناک کنار قبر پیامبر (ص) حاضر شد و ضمن دعائی، مفهوم اصیل توحید را مطرح نموده و اعتقاد به تشبیه را مردود اعلام فرمود.^{۶۶}

در جامعه‌ای که بنی امیه آن را منحط کرده و اسلام عزیز را به بازی گرفته و آن را وسیله دست یازی به هوسهای پست و پلید خود قرار داده بودند، زمزمه این دعاها بوسیله امام سجاد و گریه‌های ممتد آن حضرت، درس آموزنده و تکان دهنده‌ای برای مردم قریب خورده

.....

۶۶- الاربلی، کشف الغمّة ج ۲ ص ۸۹ ط تبریز.

و خواب آلوده آن زمان به حساب می‌آمد... امام به یاد واقعه دلخراش کربلا نیز گریه های طولانی و حزن انگیزی سر می‌داد و می‌گفت: یعقوب برای یوسف - با اینکه نمی‌دانست حتماً مرده است - چندان گریست که چشمانش سفید شد اما من وقتی به چشم خود دیدم که چگونه ۱۶ تن از بهترین افراد خاندان رسول خدا (ص) را به خاک و خون کشیدند، چگونه گریه نکنم بدین ترتیب گریه های دردناک امام افکار مردم را به میزان قابل توجهی به رویداد خونین کربلا و دقت و ریشه یابی انگیزه های آن جلب می‌کرد.^{۶۷}

امام سجاد و جذب برده ها

از جمله تلاشهای امام که جنبه دینی - سیاسی داشت توجه به قشری بود که از زمان خلیفه دوم به بعد مخصوصاً در عصر امویها مورد شدیدترین فشارهای اجتماعی بوده و از محرومترین طبقات جامعه اسلامی در قرون اولیه آن بودند. برده ها اعم از مرد و زن، ایرانی، رومی، مصری و سودانی، متحمل سخت ترین بیگاریها شده و از طرف صاحبان خود مورد زشت ترین اهانتها قرار می‌گرفتند.^{۶۸}

امام سجاد همانند امیرالمؤمنین - که با برخورد اسلامی خویش بخشی از موالی عراق را به سوی خویش جذب کرد - می‌کوشید تا حیثیت اجتماعی این قشر را بالا ببرد، وقتی که کنیزکی را آزاد کرده و او را به عقد خویش درآورد عبدالملک بن مروان که قصد عیب جوئی و استهزاء آن حضرت را داشت او را به خاطر این ازدواج مورد سرزنش قرار داد که چگونه تن به چنین کاری داده است، امام سجاد (ع) در پاسخ با استناد به آیه شریفه **قَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ** [رسول خدا (ص) برای شما الگوی نیکویی است. (سوره احزاب/۲۱)] اشاره به ازدواج پیامبر (ص) با صفیه کرده و همچنین یادآور شد که چگونه پیامبر (ص) دختر عم خود زینب را به عقد زید بن حارثه که برده بود درآورد.^{۶۹} به این ترتیب سیره حسنه ای را که در عصر رسول خدا جریان داشته و در عصر اموی در نتیجه تحقیر آنها متروک شده بود، دوباره احیاء فرمود.

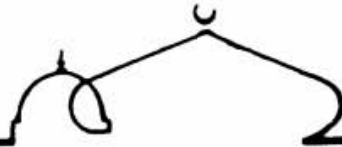
سیدالاهل می‌نویسد: امام سجاد (ع) در حالیکه نیازی به برده نداشت آنها را می‌خرید و این خرید تنها به خاطر آزاد کردن آنها بود. گفته اند امام قریب به صد هزار برده

.....

۶۷ - رک طبری ج ۵ ص ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۱۹۶ ط عزالدین بیروت.

۶۸ - این مسأله را در تاریخ سیاسی اسلام تا سال ۴۰ هجری آورده ایم.

۶۹ - ابن سعد ج ۵ ص ۲۴ - ابن عبدربه، عقدالفرید ج ۷ ص ۱۴۰.



آزاد فرموده است. برده‌ها که از این موضوع اطلاع داشتند همواره خود را در معرض دید آن حضرت قرار می‌دادند تا آنان را خریده و آزاد کند. امام سجاد هر ماه و هر روز از سال به آزاد کردن آنان می‌پرداخت چندان که در مدینه لشکری از موالی آزاد شده اعم از زن و مرد به چشم می‌خورد که همگی از موالی آن حضرت بودند.^{۷۰}

علامه سید محسن امین می‌نویسد: امام در پایان هر ماه رمضان بیست نفر از آنها را آزاد می‌کرد و هیچ برده‌ای را بیش از یک سال در حال بردگی نگاه نمی‌داشت و پس از آزادی حتی اموالی نیز در اختیار آنان می‌گذاشت.^{۷۱}

در مدت یکسالگی که آنان در خانه حضرت به حال بردگی زندگی می‌کردند از نزدیک با شخصیت علمی و اخلاقی عظیم و تقوای او آشنا می‌شدند و طبیعی بود که در قلوب بسیاری از آنها علاقه‌ای شدید نسبت به شخص و طرز تفکر آن حضرت پیدا می‌شد. روزی امام سجاد (ع) از مسجد خارج می‌شد که کسی به او دشنام داد، موالی به منظور تأدیب، بر او هجوم بردند، امام آنان را از این کار بازداشت و فرمود: آنچه از باطن ما بر او پنهان مانده بیش از آن است که او می‌گوید و بدین ترتیب او را شرمنده ساخته و سپس مورد لطف خویش قرار داد.^{۷۲}

طبری از عبدالله بن محمد بن عمر روایت می‌کند: هشام بن اسماعیل فرماندار مدینه از سوی اموی‌ها حق جوار و همسایگی را نادیده گرفته و مردم را آزاد می‌داد و بیش از همه علی بن الحسین را مورد اذیت و اهانت قرار می‌داد، وقتی که از فرمانداری عزل شد به دستور ولید او را در ملاء عام نگاه داشتند تا مردم به تلافی آزار و اذیتی که از او دیده‌اند به آزار او پردازند در این هنگام که او را در پشت دیوار کاخ مروان نگاه داشته بودند، امام سجاد (ع) همراه عده‌ای از یارانش بر او گذشت خود چیزی به او نگفته و به یارانش دستور داد که متعرض وی نشده و حتی با کلمه‌ای به او تندی نکنند، وقتی امام رد شد هشام بن اسماعیل فریاد برآورد: **اللّٰهُ يَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ**^{۷۳}

همین برخوردهای امام سجاد بود که بزرگی و عظمت او را در دل‌های مردم تثبیت کرده و آنانرا وا می‌داشت حتی در حضور خلفاء که شکوه و عظمت کاذبی برای خود در میان

۷۰- سیدالاهل، زین العابدین ص ۴۷/۷.

۷۱- اعیان الشیعة ج ۴ ص ۴۶۸.

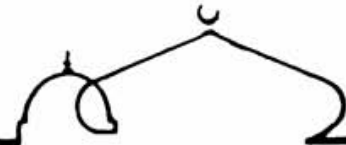
۷۲- شبرای، الاتحاف ص ۱۳۸ و ۱۳۷- اربلی همان ج ۲ ص ۱۰۲.

۷۳- طبری ج ۶ ص ۵۲۶.

مردم ایجاد کرده بودند در مقابل آن حضرت، تا حد خضوع ادای احترام نمایند، هشام بن عبدالملک یکی از قدرتمندترین حکام اموی به قصد زیارت خانه خدا به مکه آمده بود و در میان ازدحام جمعیت می‌خواست خود را به حجرالاسود رسانده و آن را ببوسد، قهراً متوقع بود که مردم برای او راهی باز کنند تا به آسانی خود را به حجر برساند ولی چنین نشد در همین حال امام بسوی حجرالاسود گام برمی‌داشت که مردم بلافاصله خود را عقب کشیده و راه را برای آن حضرت باز گذاشتند.

هشام در حالیکه خود را به تجاهل زده بود از اطرافیان خود پرسید او کیست؟
 فرزدق شاعر عرب در آن جمع حضور داشت هنگامی که هشام را دید ضمن قصیده بلندی که حاکی از عظمت و چیرگی شاعر و لطافت ذوق او بود امام سجاد را چنین معرفی کرد:

- | | | |
|----|--|---|
| ۱ | يَا سَائِلِي ابْنَ الْجُودِ وَالْكَرَمِ | عِنْدِي بَيَانٌ إِذَا ظَلَّابَةٌ قَدِيمُوا |
| ۲ | هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَظَلَاتَهُ | وَالْبَيْتُ بَعْرِفُهُ وَالْجِلُّ وَالْحَرَمُ |
| ۳ | هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كَلِيمُهُمْ | هَذَا النَّفْسِ النَّفْسِ الطَّاهِرِ الْعَلَمُ |
| ۴ | هَذَا الَّذِي أَحْمَدُ الْمُخْتَارِ وَالِدُهُ | صَلَّى عَلَيْهِ إِلَهِي مَا جَرَى الْقَلَمُ |
| ۵ | لَوْ يَعْلَمُ الرُّكْنُ مَنْ قَدْ جَاءَ بِلَيْثُهُ | لَخَرَّ بِلَيْثِهِ مِنْهُ مَا وَطَأَ الْقَدَمُ |
| ۶ | هَذَا عَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ وَالِدُهُ | أَقَسْتُ بِنُورِ هِدَاةِ تَهْتَدِي الْأُمَمُ |
| ۷ | هَذَا الَّذِي عَمَّهُ الْقَلْبُ أَوْ جَمَعَهُ وَال | مَفْتُوكِ عَمْرَةَ لَيْتَ حُبُّهُ قِنَمُ |
| ۸ | هَذَا ابْنُ سَيِّدَةِ النَّبِيِّ فَاطِمَةَ | وَأَبْنُ الْوَصِيِّ الَّذِي فِي سَبِيهِ نَقَمُ |
| ۹ | إِذَا زَانَتْ قَرْيَتُهُ فَإِنَّ قَائِلَهَا | إِلَى مَكَارِمِ هَذَا يَنْتَهِي الْكَرَمُ |
| ۱۰ | يَكَادُ يُبْسِكُهُ عِرْفَانٌ رَاغِبِيهِ | زُكْنُ الْخَطِيمِ إِذَا مَا جَاءَ يَنْتَلِيمُ |
| ۱۱ | وَلَيْسَ قَوْلُكَ مَنْ هَذَا بِضَائِرِهِ | أَلْعَرَبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرَتْ وَالْعَجَمُ |
| ۱۲ | يَنْسِي إِلَيَّ ذُرْوَةَ الْعِمْرِ النَّسِي قَضَرَتْ | عَنْ نَبِيلِهَا عَرَبُ الْإِسْلَامِ وَالْعَجَمُ |
| ۱۳ | يُبْغِضِي حَيَاءً وَيُبْغِضِي مِنْ مَهَابَتِيهِ | فَلَا يُكَلِّمُ إِلَّا حِينَ يَنْبَسِيهِ |
| ۱۴ | يَنْشَقُّ نُورُ الدُّجَى عَنْ نُورِ عُرَّتِيهِ | كَالْشَّمْسِ يَنْجَلِبُ عَنْ إِشْرَاقِهَا الْقَتْمُ |
| ۱۵ | مَا قَالَ «لَا» قَطُّ إِلَّا فِي تَشْهِيدِهِ | لَوْلَا التَّشْهُدُ كَانَتْ «لَاؤُهُ» نَعْمُ |



- ١٦ مُنْتَقَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ نَبِيَّتُهُ
١٧ عَمَّاكَ أَلْقَالِ أَقْوَامٍ إِذَا قَدَحُوا
١٨ هَذَا ابْنُ فَاطِمَةَ إِنْ كُنْتَ جَاهِلَةً
١٩ اللَّهُ فَضَّلَهُ قَدَمًا وَشَرَّفَهُ
٢٠ مَنْ جَدُّهُ دَانَ فَضْلُ الْأَنْبِيَاءِ لَهُ
٢١ عَمَّ الْبَرِيَّةَ بِالْإِحْسَانِ فَانْقَشَعَتْ
٢٢ كِلْتَا يَدَيْهِ غِيَاثَ عَمَّ نَفْعُهُمَا
٢٣ سَهْلُ الْخَلِيقَةِ لَا تُخْشَى بَوَادِرُهُ
٢٤ لِأَيُّخْلِفَ الْوَعْدَ مَبْنُوعُونَ نَفِيَّتُهُ
٢٥ مِنْ مَغْشَرِ حُجُبُهُمْ دِينٌ وَنَفْضُهُمْ
٢٦ يُنْتَفَعُ السُّوءَ وَالْبَلَاةَ بِحُجُبِهِمْ
٢٧ مُقَدَّمٌ بَعْدَ ذِكْرِ اللَّهِ ذِكْرُهُمْ
٢٨ إِنْ عَدَّ أَهْلُ الثَّقَلَيْنِ كَانُوا أَيْمَتَهُمْ
٢٩ لِأَيُّسَطِّعَ جَوَادُ بَعْدَ غَايِبِيهِمْ
٣٠ هُمْ الْغُبُورُ إِذَا مَا أَرَمَةُ أَرَمَتْ
٣١ يَأْبَى لَهُمْ أَنْ يُجِلَّ الْكُدُّ مَا حَمَلَهُمْ
٣٢ لِأَيُّفِيضَ الْعُنُورُ بِنَطًا مِنْ أَكْفِيهِمْ
٣٣ أَيْ الْقَبَائِلُ لَيْسَتْ فِي رِقَابِهِمْ
٣٤ مَنْ يَعْرِفُ آلَةَ يَعْرِفُ أَوْلِيَّةَ ذَا
٣٥ بُيُوتِهِمْ مِنْ قُرَيْشٍ يُسْتَعَاذُ بِهَا
٣٦ فَجَدُّهُ مِنْ قُرَيْشٍ فِي أَرْوَمِيهَا
٣٧ بَدْرٌ لَهُ شَاهِدٌ وَالشَّعْبُ مِنْ أَحَدٍ
٣٨ وَخَيْبَرٌ وَحَنْبِنٌ يَشْهَدَانِ لَهُ
٣٩ مَوَاطِنٌ قَدْ عَمَلَتْ فِي كُلِّ نَائِبِيَّةٍ
- ١ - ای که مرا از سر منزل وجود و کرم همی پرسی، مرا از نشان آن، سخنی است که چون

جویندگانش فرا رسند باز خواهیم گفت.

۲- این - که تو او را نمی‌شناسی - همان کسی است که سرزمین بطحا جای گامهایش را می‌شناسد و کعبه و حلّ و حرم در شناسایش همدم و هم قدمند.

۳- این بهترین، بندگان خدا است، این همان شخصیت منزّه از هر آلودگی و رذیلت، و پیراسته از هر عیب و علت، و مبرا از هر نقصت و منقصت و کوه بلند علم و فضیلت و نور افکن عظیم هدایت است.

۴- این، کسی است که احمد مختار پدر اوست، که تا هر زمان قلم قضا بر لوح قدر بگذردش باشد، درود و رحمت خدا بر روان او روان باد.

۵- اگر رکن بدانند که کدامین کسی ببوسیدنش گام فرا نهاده، هر آینه فرو خواهد افتاد، تا جای پای او را بوسه باران سازد.

۶- این، همان علی است که پدرش پیامبر خداست، همان پیامبری که اقوام و امم در پرتو هدایت او رهسپار سر منزل هدایت گشته‌اند.

۷- این همان کسی است که جعفر طیار و حمزه شهید اعمام اویند، حمزه همان قهرمان نامدار و هزبر دشمن شکاری که محبتش را با جان و وجدان هر انسان آزاده پیوندی دقیق و پیمانی وثیق است.

۸- این فرزند فاطمه، سرور بانوان جهانست و پسر پاکیزه گوهر وصی پیامبر است که آتش قهر و شعله انتقام از زبانه تیغ بیدریغش همی درخشد.

۹- هر زمان که قبائل قریش به سوی او بنگرند، شعرا و خطبای ایشان به مدح و ثنایش زبان همی گشایند و بی اختیار اذعان و اقرار می‌کنند که: هرگونه جود و احسان به او همی پیوندد و کاروان کرم در منزلگاه مکارم او رخت همی کشاند.

۱۰- جود و عطای کف بخشای او چنان است که چون به آهنگ دست سودن بر رکن حطیم گام فرانهد، گوئی که رکن می‌خواهد تا او را نزد خود نگاه دارد و از جود و عطایش برخوردار گردد!

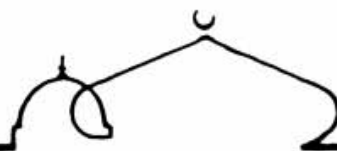
۱۱- اینکه تو گفتی: این کیست؟ رونق و عظمت و جلوه جلال و شکوه شخصیت او را فرو نمی‌کاهد، زیرا آن کس را که تو نمی‌شناسی عرب و عجم از رسیدن به آن فرو مانده و به زانو در آمده‌اند.

۱۲- او به اوج عزتی قدم نهاده که عرب و عجم در اسلام به آن قله پرافتخار عظمت و جلال نرسیده‌اند.

۱۳- او از فرط آرم، دیدگان فرو می‌پوشد و حاضران حضرتش تحت تأثیر هیبت و عظمتش دیدگان فرو می‌پوشند و جز به هنگامی که لب به تبسم بگشاید، سخنی در حضور او بر زبان نمی‌آید.

۱۴- پرده‌های ظلمت از برابر نور جبین و فروغ طلسمتش شکافته می‌شود بمانند خورشید که از درخشیدن طبقات فشرده می‌پراکنده می‌گردد.

۱۵- او نیاز نیازمندان و خواهش سائلان را - همیشه - با چهره گشوده و منطق مثبت استقبال کرده است و هیچگاه جز به هنگام تشهد کلمه لا بر زبان نرانده است و اگر ذکر تشهد نمی‌بود لای او



نیز نعم همی بود.

۱۶- شاخه نیرومند شخصیت او از پیکره شخصیت پیامبر (ص) بردمیده است، از این رو عناصر وجودش و اخلاق و سجایایش پاک و پاکیزه است.

۱۷- او بدوش کشنده بار مشکلات اقوامی است که زیر سنگینی آن بار، بزانو درآمده اند، چنانکه خوئی ستوده و روئی گشوده دارد و اعلام پذیرش حوائج مستمندان در مذاق جانش شیرین و خوشایند است.

۱۸- این فرزند فاطمه است اگر او را نمی شناسی او کسی است که پیامبران خدا به جد امجدش ختم شده اند و طفرای رسالت های آسمان، بنام پربرکت او حُسن ختام و زیبایی فرجام یافته است.

۱۹- خدای او را برتری داده و تشریف بخشیده و قلم قضا در تحقیق این مشیت بر لوح قدر روان گشته است.

۲۰- این، فرزند کسی است که فضل پیامبران، دون فضل او و فضل امتهاشان دون فضل امت او است.

۲۱- خورشید فروزان احسان او، گرمی و روشنی بر همگان افشاند و از این رو در برابر اشعه نیرومندی، تاریکی لجاج و ضلال از فضای اندیشه و دل گمراهان و ظلمت فقر از محیط زندگی مستمندان و تیرگی ستم از آفاق حیات ستمزدگان، رخت بر بسته و به یکسو رفته است.

۲۲- هر دو دستش، ابری فیاض و رحمت گستر است، که رگبار فیض فرومی بارد و ماده جود و عطایش هیچگاه کاستی نمی پذیرد.

۲۳- خوئی نرم و سازگار دارد و مردمان، هر زمان از حدت خشمش در امانند، و همیشه دو خصلت حلم و کرم، جوانب شخصیت او را همی آریند.

۲۴- هیچگاه خلف وعده نمی کند و نهادش آمیخته با خیر و طبیعتش سرشته با یمن و برکت است و ساحت کرمش برای واردین آماده و خوان احسانش پیش روی وافدین نهاده است و چون با شدت و صعوبتی روبرو شود، خردمند و حاذق و چاره جوی و بصیر است.

۲۵- او از گروهی است که دوستیشان دین و دشمنیشان کفر است و قسرب جوارشان ساحل نجات و پناهگاه امن و امان است.

۲۶- ناگواریها و گرفتاریها به یمن محبتشان دفع می شود و احسان نعمتها به برکت آن محبت فروزی همی گیرد.

۲۷- پس از نام خدا نام ایشان بر همگان مقدم است و هر کلام بنام ایشان زیب فرجام و حسن ختام همی پذیرد.

۲۸- اگر اهل تقوی شمرده شوند، ایشان پیشوایان شانند، و اگر از بهترین اهل زمین باز پرسند، نام ایشان به میان همی آید.

۲۹- هیچ بخشایگر به قلّه کرم و منتهای جود ایشان نمی رسد و هیچ قوم به هر پایه از کرم که باشد،

- قدرت همسری و همسنگی ایشان را ندارد.
- ۳۰- بزرگان این خاندان به روزگار سختی و قحط سالی، باران رحمتند و به هنگام اشتعال جنگ، شیران بیشه شجاعند.
- ۳۱- خوی بزرگواری و دستهای بخشای ایشان، مانع از آن است که نکوهش و مذمت در ساحت مجد و عظمتشان فرود آید.
- ۳۲- عمر معیشت و سختی زندگی، دستهای بخشایشان را از جود و عطا نمی‌بندد و این گشوده دستی در هر دو حالت توانگری و درویشی، برای ایشان یکسان است.
- ۳۳- کدامین قبیله از قبایل بشر است که از نیاکان این شخصیت عظیم یا از خود این شخص کریم، منتی و نعمتی بر ذمه خود نداشته باشد.
- ۳۴- هر که خدا را بشناسد- به حکم ضرورت- نیاکان این امام را همی شناسد زیرا مردم جهان، دین خدا را از خانه او بدست آورده و در پرتو هدایت این خاندان از کفر و شرک، رسته‌اند.
- ۳۵- در تاریکی‌های مصائب و مشکلات و ظلمات مشاجرات و منازعات، تنها خانه این خاندان در میان خانه‌های قریش است که نور امید در برابر دیدگان امیدوار همی افشاند و به حل مشکلات و فصل خصومات مردم همت همی گمارد.
- ۳۶- زیرا محمد (ص) جد امجدش نشان عظمت و جلالت و جد دیگرش علی (ع) مظهر قدرت و شجاعت است.
- ۳۷- میدان کارزار بدر و دره احد و صحنه پراضطراب جنگ احزاب، گواه فداکاری و جانفشانی اوست و سرگذشت روز پیروز فتح مکه برای دوست و دشمن معلوم و مفهوم است.
- ۳۸- و عرصه معرکه خیبر و حنین دو شاهد دلیری و سلحشوری اویند و در کنار دره‌های نیرومند و قلاع بلند یهود (بنی قریظه) روز وحشتناک تاریک و دشواری هست که از قوت قلب و نیروی ایمان و زور بازوی او بازمی‌گوید.
- ۳۹- این صحنه‌های پرهیجان، پایگاههایی است که در برابر هر یک از حوادث و نوائش، چاره کار و تدبیر کارزار از دسترس صحابه بیرون بوده است و این حقیقتی است که من آن را به مانند اهل حقد و حمیت و حسد و عصبیت در پرده لجاج و عناد جاهلیت، پوشیده نداشته‌ام. ۷۴

.....

۷۴- صادق آئینه‌وند، ادبیات انقلاب در شیعه ج ۱ ص ۵۵-۴۸.



بحثی پیرامون

مستحبات و

مکروهات

(۱)

احمد آذری قمی

مستحب، مکروه و مباح تقسیم نموده و هر یک از آنها را ناشی از مصالح و مفاسد موجود در موضوعات آنها دانسته‌اند که از آن میان شاید مستحب و مکروه قسمت اعظم احکام را به خود اختصاص داده باشند الا اینکه در واجبات و محرمات، مفاسد و مصالح مذکور به درجه‌ای از شدت رسیده‌اند که از طرف شارع مقدس رعایت حکم ناشی از آن، حتمی و لازم اعلام شده و مصالح و مفاسد موجود در موضوعات مستحبات و مکروهات بدان درجه از شدت نرسیده و رعایت حکم آن حتمی و لازم اعلام نشده است. ولی مستحبات و

.....

۱ - سورة توبه، ۳۴.

۲ - المیزان ج ۹/۲۶۰-۲۵۲.

ابوذر غفاری (رحمة الله عليه) به موجب روایاتی که از او وارد شده، ترک انفاق مستحب و مواسات با همسایگان و برادران مسلمان را که لازمهٔ اندوختن ثروت (کنز) می‌باشد از مصادیق آیه شریفه **الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكُذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ** ... و ترک کننده را مشمول تهدید به عذاب و داغ بر پیشانی و پهلوی پشت او دانسته است.^۱ بر این مطلب ایراد گرفته شده که چگونه می‌توان ترک امر مستحب را حرام و مستوجب عذاب الهی دانست در حالی که معنای استحباب غیر از معنای وجوب بوده و تنها ترک واجب حرام است نه ترک مستحب.

پاسخ: علمای علم اصول احکام اسلامی را به پنج دسته: واجب، حرام،

مکروهات در مجموع دارای نقش ویژه‌ای در اداره فرد یا جامعه اسلامی هستند که ترک کلی همه و یا یکی از مستحبات و یا انجام همیشگی مکروهات چه توسط یک فرد در طول عمر و چه توسط کل جامعه در هر زمانی، خسارات و زیانهای غیر قابل جبرانی متوجه همان فرد یا جامعه می‌کند که احتراز از آن خسارت‌های جبران نشدنی، لازم و واجب است.

مثلاً صدقات و خیرات مستحب اگر بطور کلی تعطیل گردد و نذورات و موقوفات یکباره ترک شود، بخش مهمی از حوائج و نیازمندیهای جامعه برآورده نمی‌شود، ساختن هر کدام از مساجد و مدارس و پلها و... و موقوفاتی که در طول تاریخ اسلام برای آنها تعیین شده در رفع یکی از ضرورت‌های مهم اسلام و حکومت اسلامی چنان روشن است که نیازی به اثبات و استدلال ندارد. ساختن بیمارستانها، درمانگاهها و زیارتگاهها و اعتبار مقدسه همه و همه معلول بکار بستن احکام مستحبی است.

ساختن راهها و کاروانسراها و سقاخانه‌ها و حسینیه‌ها و روضه خوانی‌ها نیز از همین قبیل است. اگر فرض کنیم (نمود با الله) روزی همه مسلمانان صدقات و خیرات و نذورات و اوقاف و کارهای خیریه را تعطیل کنند و فقط به کارهای

واجب و انصافات لازم بپردازند، حج مستحبی را ترک کنند، زیارت اعتبار مقدسه کربلا و نجف و مشهد و مدینه منوره را کنار بگذارند، روضه خوانیها و مجالس تبلیغی و سخنرانی‌های مذهبی تعطیل گردد، نماز جمعه که افضل الفردین است به عنوان اینکه یک عمل مستحبی است ترک گردد، نذر و وقف عمل نگرردد و نماز جماعت به عنوان مستحب تشکیل نگرردد، نوافل نادیده گرفته شود و هزاران مستحب و مکروه دیگر در ابواب مختلف مورد توجه واقع نشود، آدابی که در نماز به عنوان مستحب وارد شده مورد عمل افراد و ائمه جماعت و مؤمنین قرار نگیرد، آدابی که در رابطه با اکل و شرب، اعم از فعل و ترک که از امامان معصوم رسیده، رعایت نگرردد، ازدواج بین پسر و دختر و تسریع در اقدام بدان که در شرائطی سنت و مستحب اعلام شده، مورد اعراض قرار گیرد، آداب بهداشتی و مقررات سالم سازی محیط زیست که در شرع مقدس مقرر شده و هزاران مستحب و مکروه دیگر را کنار بگذاریم، چه وضعی خواهیم داشت؟

اگر کمک‌های انسانی و مالی به جبهه‌ها و دفاع مقدس از حریم اسلام و کشور اسلامی که زائد بر مقدار واجب آن مستحب است به دلیل استحباب و عدم وجوب، ترک می‌شد آیا این پیشرفت‌ها و

موقفیت‌ها نصیب جبهه اسلام و مسلمین می‌گشت؟

همین ضیافت و میهمانی که از مستحبات اسلام است نقش بسیار مهمی در بسط و گسترش روابط دوستانه و رشد و بارور شدن عواطف انسانی ایفاء می‌کند. اینها نمونه کوچکی از هزاران مستحب و مکروه و احکام غیر الزامی است که از اول در میان مسلمین جریان داشته و دارد که به انگیزه ثوابهای تعیین و اعلام شده از طرف خدا و پیامبر(ص) و ائمه معصومین (علیهم‌السلام) مورد عمل قرار گرفته است.

به عبارت واضحتر و جامع‌تر در جانب مستحبات به انگیزه دستیابی به ثواب به انجام آن اقدام و در جانب مکروهات به خاطر عدم ابتلاء به حزانت و دوری از خسران و ضرر مترتبه، از آن اجتناب می‌شود. و حتی در مواردی برخلاف واقعیت امر، ولی به صرف استناد عامل در عملش به قول پیامبر و امام معصوم، ثواب اعلام شده، قابل وصول شناخته شده است، همچنین مواردی وجود دارد که بر حسب واقع ممکن است دارای حکم وجوب یا حرمت بوده باشد ولی چون دلیل قابل استنادی برای اثبات حکم در دست نیست که در این موارد با واجبات محتمل معامله مستحب، تحت عنوان احتیاط و با محرّمات محتمل، معامله مکروه، تحت عنوان

احتیاط مستحب خواهد شد.

مستحب و مکروه و نظام اسلامی

به هر حال همانطور که در اول بحث اشاره نمودیم سخن ما در مورد حرمت ترک کلی مستحب و یا عدم حرمت ترک کلی مکروه توسط افراد، متوجه نفس مسأله بوده و ارتباطی به نظام ندارد و الا اگر عدم رعایت این قاعده مخلّ مصالح نظام باشد در این صورت نظر قطعی و بدون اختلاف آن است که اجرای مکروه و ترک مستحب، حرام شرعی خواهد بود و به این مطلب بعضی از فقهاء ما (رضوان الله تعالی علیهم) بر حسب نقل بعضی از بزرگان فتوا داده‌اند.

مطلبی که باید در این رابطه تذکر داد اینک مواردی وجود دارد که دارای مصلحت و یا مفسده در حدّ بالائی است حتی بالاتر از مفاسد و مصالحی که در بسیاری از واجبات و محرّمات وجود دارد. در این صورت به حکم عقل و نقل، مورد یا موارد، شایسته آن است که وجوب یا حرمت برای آن جعل شود ولی شارع مقدّس برای سهولت عمل و اجراء، برای هیچکدام از دو فرض، حکم الزامی (وجوب یا حرمت) جعل نکرده و تنها به استجاب و کراهت اکتفاء نموده است.

مثلاً زیارت سید مظلومان بر حسب بعضی از روایات معتبر، ثواب ۹۹ حج

دارد، معذلك برای اینکه حکم وجوب ممکن بود حرج و مشقت فوق العاده بوجود آورد جعل نشده است.

پیامبر اکرم می فرماید: لَوْلَا أَنْ أَشَقَّ عَلَيَّ أَهْمِي لَأَمَرْتُهُمْ بِالسَّوَاكِ [اگر از مشقت اتمم کراهت نداشتم دستور می دادم که مسواک بکنند] از این روایت و نظائر آن استفاده می شود که احیاناً مواردی با وجود داشتن مصلحت کامل و در حدّ بالا به خاطر مشقت و حرج بر مردم، حکم وجوب، برای آن جعل نگردیده است.

از مقدمه فوق چنین نتیجه می گیریم: در مواردی مانند مسواک کردن، اگر الزام به انجام آن مشقت و حرجی برای مردم نداشته باشد، ترک کلی آن حرام خواهد بود. مؤید این مطلب تعبیراتی است که از پیامبر اکرم (ص) در مورد کسانی که به مکه برای انجام حج واجب یا مستحب، مشرف می شوند ولی به زیارت قبر مطهر و شریف آن حضرت نمی روند، رسیده است، بر حسب روایت، رسول اکرم (ص) فرموده اند: هر کس در بازگشت از حج قبر مرا در مدینه منوره زیارت نکند به من جفا کرده است.

آمدن به مدینه از شهرهای دور به قصد زیارت آن حضرت ممکن است مشکلات و مشقتهائی در برداشته باشد، به همین جهت شارع مقدس آن را مستحب اعلام

فرموده است نه واجب ولی کسانی که به قصد انجام حج اعم از واجب یا مستحب تا حجاز و مکه آمده اند، آن مشقتهای و مشکلاتی را که مانع از جعل حکم وجوب بوده پشت سر گذاشته اند و لذا موجبی برای انصراف از حکم وجوب به مستحب مؤکد وجود نخواهد داشت و گرنه در مورد مستحب مؤکد و ترک آن، تعبیر جفا (ستم) صحیح نیست. نظیر این تعبیر در مورد تارک زیارت سیدالشهداء (علیه السلام) نیز وارد شده است.

در مورد صدقات و خیرات، تعبیراتی نظیر حق وارد شده که مؤید این مطلب است: وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ^۳ که ائمه (علیهم السلام) دو مورد برای آن ذکر کرده اند:

□ ۱ - کشاورز در هنگام درو و چیدن محصول خود یک یا دو بسته از آن را باید در اختیار سائل و محروم بگذارد.

□ ۲ - لازم است انسان روزانه یا هر هفته و یا هر ماه به منظور حفظ سلامتی خود و به عنوان صدقه مقدار معینی در اختیار سائلین و محرومین که به جهت شرم و حیا سؤال نمی کنند بگذارد.

واضح است تعبیر حق با استحباب و جواز آن سازگار نیست، حق یعنی ثابت در مقابل باطل که به معنی پوچ و بی اثر و

۳ - سورة معارج، ۲۵-۲۴.

بی معنی است و از نظر ادبی و لفظی استعمال آن در مستحب — ولو از نوع مؤکد آن — خلاف است. و لذا عذّه‌ای از فقها آن را از واجبات مالی شمرده‌اند. ولی مشهور فقهاء با استناد به روایات زیادی که در رابطه با انحصار واجبات مالی در زکوة و خمس وارد شده است، آن را مستحب مؤکد دانسته‌اند که از آن جمله روایت زیر است:

رسول خدا (ص) می‌فرماید: **قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَغْضَبُوا مِنِّي دِمَاءَ كُفْمٍ وَأَمْوَالِكُمْ إِلَّا الزَّكَاةَ وَالْخُمْسَ.**

اسلام آوردن و اظهار آن، موجب حرمت جان و مال مسلمان خواهد بود و هیچکس حتی امام مسلمین (با قطع نظر از ولایت فقیه که باب دیگری است) حق تصرف در آن را ندارد و تنها چیزی که پرداخت آن برای هر مسلمان واجب است خمس و زکوة است.

غیر از رفع تعارض بالا راه حل و جمع دیگری نیز وجود دارد، بدین ترتیب که گفته شود: حق معلوم، مالی اندکی است که غیر قابل ذکر و توجه است و بقدری کم و ناچیز است که نمی‌توان آن را به حساب آورد و در ردیف واجبات مالی از قبیل خمس و زکوة قرار داد.

همچنین می‌توان گفت که واجب بودن صدقات موجب مشقت و حرج است چنانکه قبلاً اشاره کردیم زیرا انسان برای

پرداخت این حق مالی باید بدون وقفه و فراموشی در تلاش باشد یا حتی ممکن است آن مقدار معین روزانه را نداشته باشد و این خود مستلزم عُسر و حرج است. به همین دلیل چیزی که ملاک وجوب و مصلحت ملزمه دارد مستحب قرار داده شده است و لازمه چنین جعل حکمی، این است که در صورت رفع مشقت، فعل آن واجب، و ترک آن حرام باشد. ممکن است استحباب مؤکد حضور در نماز جمعه نیز از این قبیل باشد (در صورتی که حضور در نماز جمعه را واجب عینی ندانیم). در روایاتی از رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) آمده:

مَنْ تَرَكَ نَلَتْ جُمُعٍ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ فَقَدْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ بِالْإِتِّفَاقِ.

کسی که سه جمعه پشت سرهم در نماز جمعه حاضر نشود خداوند متعال بر دل او مهر نفاق می‌زند. تهدیدی بالا تر از این در مورد واجبات، سراغ نداریم تحلیلی که ما از مسأله داریم این است که نماز جمعه از مستحباتی است که اعلی مراتب مصلحت و ملاک وجوب را دارد چنانکه امروزه نقش آن در تبات جمهوری اسلامی و حاکمیت الله و شوکت مسلمین، بر کسی پوشیده نیست ولی وجوب شرکت همه کسانی که تا شعاع سه کیلومتری از محل برگزاری نماز زندگی می‌کنند موجب مشقت و حرج امت است لذا به عنوان مستحب مؤکد و افضل الواجبین اعلام شده

است. بر این اساس در صورت رفع مشقت و موانع دیگر حضور در آن واجب است که در روایت، ترک دو نوبت متوالی آن را اجازه داده و مرتبه سوم را منع و موجب نفاق دانسته است. همچنین حضور در جماعت در نمازهای یومیّه را هم می‌توان از موارد شمول حکم دانست زیرا مصلحت نماز جماعت و حضور در اجتماع مسلمین و حفظ وحدت که در اثر آن حاصل می‌گردد بر کسی مخفی نیست، در عین حال این نماز نیز از مستحبات مؤکده و عدم شرکت دائمی در آن از علائم نفاق قرار داده شده و روایت شده که پیامبر (ص) دستور داد کسانی که در جماعت مسلمین حضور پیدا نمی‌کنند خانه‌های آنها بر سرشان سوزانده شود: **أَنْ يُخْرِقُوا فِي بُيُوتِهِمْ.**

نکته دیگری که با آن برای حرمت ترک دائمی مستحب و همچنین برای حرمت انجام مکرر مکروه می‌توان استدلال کرد آن است که:

ممکن است کراهت و استحباب با صرف نظر از شرایط و قیودی، روی موضوعات خود استوار باشد ولی در صورتی که همین موضوعات به ضمیمه شرائط و قیود دیگری که ذکر کردیم، در نظر گرفته شوند، استحباب جای خود را به وجوب می‌دهد و کراهت به حرمت. فرض کنید سلام کردن به هر مسلمانی صرف نظر از

هر شرط خارجی، مستحب مؤکد باشد، همین سلام کردن در مورد فردی که احترام و تجلیل از وی از نظر شرعی واجب است از مصادیق واجب خواهد بود، اگر حضور در نماز جمعه در صحنه مبارزه و جهاد با استکبار به حساب بیاید واجب خواهد بود گرچه فی نفسه مستحب مؤکد و افضل الفردين می‌باشد، همین طور در طرف کراهت، روزه روز عاشورا فی نفسه، مکروه و یا به تعبیر اصولیین ثواب آن از روزه روزهای دیگر کمتر است ولی اگر همین روزه، مصداق تشبه به بنی امیه و پیروان آنها بوده و یا به قصد اظهار مسرت و شادمانی برای فاجعه دردآور عاشورا انجام گرفته باشد حرام خواهد بود، **لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ.**

عقوبت بر اخلاق رذیله

مطلب دیگر اینکه، افعال انسان از صفات رذیله و ملکات حسنه سرچشمه می‌گیرد و از نظر فقهی شخ و بخل و حسد و کبر و غرور و خود پسندی مادامی که در عمل ظاهر نگردد، حرام نیست. در حدیث رفع که از پیامبر اکرم وارد شده چنین آمده: **رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ مَا لَا يَغْلُمُونَ وَمَا اضْطَرُّوا إِلَيْهِ وَمَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ وَالْحَسَدُ وَالْقَطْرَةُ.** وجود صفاتی مثل حسد در قلب افراد، گناه حساب نشده و عقابی ندارد و خداوند

متعال حسود را به مجرد حسدی که در دل دارد عذاب نمی‌کند. انسانِ مُتَمَكِّنِ بخیل، علاوه بر اینکه خود از انفاق در راه خدا و خدمت به محرومین استنکاف دارد، دیگران را هم تشویق به بخل می‌کند:

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْفِرُونَ الْتَاسَ بِالْبُخْلِ وَ
يَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ^۱

نعمت‌های خدادادی را از راه بخل، کتمان کرده و از انفاق دیگران جلوگیری می‌کنند.

پس اگر انفاق در راه خدا و کمک به همسایه و هموطن محروم و مسلمان مستحب باشد، ترک آن اگر از بخل و کتمان ما فضل الله، نشأت گرفته باشد حرام است.

شرکت در جبهه نبرد در صورتی که به مقدار کافی نیرو وجود داشته باشد مستحب مؤکد است و شخصی که در چنین حالتی در جنگ شرکت می‌کند مصداق وَقَفَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ ذَرْجَةً وَكَلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى خواهد بود. دلیل استحباب و افضلیت هم این است که هر دو (مجاهد و قاعد) را وعده بهشت داده ولی مجاهد را بر قاعد برتری داده است و در همین حال اگر منشأ عدم شرکت، باور نکردن ثواب موعود و عدم اعتقاد به جبهه باشد، حرام و مصداق عدم ایمان عملی خواهد بود، زیرا یکی از ارکان ایمان، عمل به اعضاء و جوارح بوده و بر

اساس آن فرقی بین وجوب و استحباب و میان حرمت و کراهت نیست.

تنها اعتقاد قلبی کافی نیست

البته تصور نشود که تنها اعتقاد قلبی و ایمان درونی واجب، و نداشتن آن حرام است و بس، بلکه عمل هم که جلوه گاه و نشان دهنده اعتقاد درونی است، واجب و لازم است، و همین است که موجب اعراض و روگردانی از مستحب می‌گردد که فقها (رضوان الله علیهم) روایت معروف پیامبر و نظائر آن را بر اعراض و چنین فرضی حل نموده‌اند.^۲

اینک روایاتی در این زمینه:

□ ۱ - حضرت صادق (ع) فرمود: در زمان رسول خدا (ص) عده‌ای از حضور در نماز جماعت استنکاف می‌کردند که آن حضرت فرمود: چیزی نمانده که دستور بدهم هیزم آماده کنند تا بر در خانه‌های این عده قرار داده و خانه‌های آنها آتش زده شود.

□ ۲ - باز از آن حضرت روایت شده: رسول خدا (ص) بر همسایگان مسجد شرط فرمود که وقت نماز در مسجد حاضر شوند و

.....

۴ - نساء، ۳۷.

۵ - سوره نساء، ۹۵.

۶ - وسائل الشیعة ۵، ص ۳۷۶.

فرمود: آن عده که در نماز حاضر نمی‌شوند دست از این عمل ناپسند خود بردارند و گرنه دستور می‌دهم مؤذن اذان و اقامه بگوید و پس از آن به مردی از افراد خاندان خود، (علی علیه السلام) امر می‌کنم خانه‌های آنان را به آتش بکشد.

□ ۳- در روایت دیگر آمده: به یهودیان امت من سلام نکنید، پرسیدند یهودیان امت شما چه کسانی هستند؟ فرمود آنهایی که صدای اذان را می‌شنوند و به نماز جماعت حاضر نمی‌شوند.

روشن است که این روایات با روایاتی که دلالت بر استحباب نماز جماعت دارند مخالفتی ندارد و مصداق و مورد آنها افرادی هستند که نسبت به این مستحب، بی تفاوت و بی اعتناء بوده و بطور مستمر آن را ترک می‌کنند و همان دفعه اول به حالت اعراض و بی توجهی به این عمل مطلوب دینی، از کنار آن رد می‌شوند از این رو می‌توان روایات زیر را حمل بر حقیقت کرد:

۱- مَنْ سَمِعَ الْإِدَاءَ مِنْ جِوَارِ الْمَسْجِدِ فَلَمْ يُجِبْ فَلَا صَلَاةَ لَهُ.^۷

همسایگان مسجد که صدای اذان را می‌شنوند و در نماز حاضر نمی‌شوند نمازشان صحیح نیست.

۲- لَا صَلَاةَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ.

نماز همسایه مسجد، جز در مسجد صحیح نیست

۳- مَنْ تَرَكَ الْجَمَاعَةَ رَغْبَةً عَنْهَا وَعَنْ جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ مِنْ غَيْرِ عَلَيْهِ فَلَا صَلَاةَ لَهُ.^۸

کسی که نماز جماعت را بدون عذر و به قصد روگردانی از آن و تحقیر جماعت مسلمانان، ترک کند نمازش صحیح نیست.

پس می‌توان چنین احتمال داد که: اینگونه افراد علاوه بر آن که با عدم حضور در نماز جماعت و بی رغبتی خود نسبت به آن مرتکب حرام می‌شوند، نمازشان هم صحیح نیست گر چه تا کنون دیده و شنیده نشده است که کسی از فقهاء چنین فتوایی صادر کرده باشد.

به هر حال با توجه به ادله مذکور در حرمت ترک دائمی مستحبات و ارتکاب مکرر و مستمر مکروهات تردیدی باقی نمی‌ماند. و استحکام احکام اسلام و نقش عمده‌ای که مستحبات و مکروهات در اداره جامعه اسلامی ایفاء می‌کنند، مورد اذعان و تصدیق قانون گذاران و مدیران جوامع قرار می‌گیرد و ضعف اشکالی که به ابوذر (رحمه الله) وارد کرده‌اند مشخص می‌شود.

تصور ابوذر

تصور ابوذر - بر خلاف نظر کعب

۷- وسائل ج ۵/۳۷۷.

۸- وسائل الشیعة ج ۵/۳۷۶.

الاحبار - در معنای آیه کنز و آیات و روایات مربوطه دیگر این است که کسانی که طلا و نقره و درهم و دینار و دلار و اسکناس را انبار می‌کنند، نه زکوة می‌دهند و نه انفاقات مستحب را انجام می‌دهند، طبیعی است که این عمل در صورت استمرار و تکرار به صورت خصیصه و اخلاق ثابتی در وجود آنها در آمده و وضع مالی جامعه اسلامی را دچار نابسامانی و هرج و مرج می‌کند به دلیل اینکه در آیه شریفه دو صفت کنز کردن و عدم انفاق به شکل فعل مضارع - که خالی از دلالت بر ملکه و استمرار نیست - در مورد آنان بکار رفته است، خلاصه نظر ابوذر (رحمة الله علیه) این است که تنها حقوق واجب در اموال انسان، زکوة و خمس نیست بلکه ثروتمندان باید در مقابل محرومین و نیازمندان و مستضعفین، بی تفات نباشند و محرومیت‌ها را درک و لمس کنند و نگویند: ما فقط واجبات مالی از قبیل خمس و زکوة و کفارات اکتفاء می‌کنیم و وقتی که به فقیری برخورد می‌کنند و او را مستحق و نیازمند تشخیص می‌دهند نباید مبلغ لازم برای رفع نیاز را به عنوان قرض در اختیار او گذاشته و منتظر فرصت بنشینند تا وقت وجوب خمس و زکوة برسد و طلب خود از نیازمند مورد بحث را از آن بابت حساب کنند، به عبارت دیگر باید در اموال

خود حقی برای نیازمندان و محرومین قائل شده و آیه الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِّلسَّائِلِ وَالْمَغْرُومِ را باور داشته باشند و این طرز تفکر هرگز نظری از دیدگاه سوسیالیزم در مسأله مورد بحث نیست که گاهی ابوذر را بدان متهم کرده و گفته‌اند: ابوذر را اعتقاد بر این بوده که زائد بر هزینه و مایحتاج زندگی شخص، متعلق به فقراء و محرومین بوده و یا واجب است زائد بر مایحتاج زندگی را در راه خدا انفاق نماید. چه تفاوت این نظر با آنچه ما ارائه دادیم از زمین تا آسمان است. وجوب انفاق زائد بر مایحتاج، مسأله‌ای است و وجوب انفاق فی الجملة و زائد بر حوائج، مسأله دیگر، اگر چه نظریه اخیر نیز گاهی مستلزم انفاق تمامی اموال در راه حاکمیت دین الهی و رفع محرومیت و استضعاف از جامعه اسلامی می‌شود و حتی گاهی مستلزم ایثار و شکیبائی بر نیازمندیهای خود در قبال رفع نیازهای دیگران هم هست و يُؤْتُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ لٰذَا امام صادق (ع) وظیفه مسلمان را در دو وضعیت اجتماعی نسبت به دو زمان: شدت زمان پیامبر (ص) و گشایش زمان امام صادق (ع) متفاوت می‌داند. پیشکار امام صادق (ع) نقل می‌کند: سالی نرخ نان در مدینه رو به

.....

۱ - سورة حشر، ۱

فزونی گذاشت، حضرت پرسیدند چقدر گندم داریم؟ عرض کردم برای چند ماه کافی است، فرمود آن را به بازار برده و بفروش، عرض کردم در بازار بسیار نایاب است و ممکن است پس از فروش برای تهیه مجدد آن به زحمت بیافتیم، فرمود باشد بفروش، پس از آنکه آنها را فروختم فرمود حالا مثل دیگران نیازمان را روزانه از بازار خریداری کن و افزودند خوراک عیال مرا نیمی از گندم و نیمی از جو قرار بده.

همچنین آن حضرت روزی به منظور مبارزه با درویشی و تنبلی و زهد فروشی، لباس فاخر به تن مبارک کرده و زیر آن، لباس پشمینه ای پوشیده بودند که مورد اعتراض سفیان ثوری قرار گرفت که چرا جدت امیرالمؤمنین همواره از لباس خشن استفاده

می کرد و شما لباس فاخر به تن کرده اید، فرمود: زمان ما با زمان امیرالمؤمنین (ع) فرق می کند.

پس اگر روزی حکومت اسلامی مثل امروز، در محاصره اقتصادی قرار گرفت، تنها دادن مالیات و زکوة و خمس و سایر واجبات مالی کفایت نمی کند، بلکه بر همه مسلمین لازم است زائد بر مایحتاج زندگی خود را صرف جنگ و دفاع مقدس و محرومیت زدائی نمایند حتی اگر لازم باشد از ایشار هم خودداری نکنند گرچه روایت: رِيحُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ را فقهاء نظریه روایات معارض دیگر حمل به کراهت نموده اند ولی در شرائطی ممکن است قائل به وجوب آن شده و آن را مختص به زمان ظهور امام عصر (عجل الله فرجه و روحی و ارواح العالمین له الفداء) نکرد.

بقیه از صفحه ۲۹

و در سه آیه (توبه/ ۳۳، فتح/ ۲۸، صف/ ۹)، وعده پیروزی نهائی و جهانگیری شدن دین اسلام به پیامبر اکرم (ص) داده شده است:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ .

او کسی است که پیامبر خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر همه دینها چیره کند.

و در روایات متواتر آمده است که مرتبه کامل این وعده، با ظهور مهدی موعود (عجل الله فرجه الشریف) و از راه جنگهایی که با دشمنان اسلام می کند تحقق خواهد یافت و این، ارزنده ترین و پربرکت ترین نعمتی است که از راه جنگ، عائد جامعه انسانی می شود.

عوامل هدایت

از قرآن کریم به روشنی استفاده می‌شود که یک سلسله کارها و یا صفات، بر انگیزنده هدایت و راه‌یابی انسان به مقصد سعادت می‌گردد و ما این عوامل را به صورت فشرده بیان می‌کنیم:

□ ۱ - ایمان و اعتصام به خدا

یکی از عوامل مؤثر در آمادگی انسان برای دریافت هدایت ویژه الهی از دیدگاه قرآن، ایمان به خدا و اعتصام به او است. قرآن در این باره می‌گوید:

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَبُدْ خَلْفَهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَقَضَىٰ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا!

خداوند کسانی را که به او ایمان آورده و اعتصام ورزند (به کتاب و سنت پیامبر او عمل کنند) مشمول فضل و رحمت خود قرار داده و به صراط مستقیم هدایت می‌نماید.

قرآن کریم این عامل را در آیه دیگر نیز بیان کرده و می‌فرماید:

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لهُ مَخْرَجًا مِمَّا يُرِيدُ وَاللَّهُ يَهْدِي لِمَنْ يُرِيدُ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا.

آن کسی که به خدا اعتصام ورزد، به صراط مستقیم هدایت شده است.

مقصود از اعتصام به خدا در این آیه پیروی از قرآن و پیامبر گرامی است زیرا در آغاز

آیه چنین آمده است:

وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ.

چگونه کفر می‌ورزید در حالی که آیات الهی (قرآن) بر شما تلاوت می‌شود و پیامبر خدا در میان

شما است.

وخطاب در این آیه متوجه مؤمنان است که در آیه قبل نسبت به آنان از جهت پیروی از سخنان و سوسه‌انگیز و گمراه‌کننده یهود، هشدار داده شده است و سرانجام می‌رساند که با وجود آیات خدا و پیامبر گرامی، نباید در فردی از مؤمنان لغزش رخ دهد و در هر حال از این آیات استفاده می‌شود که دو نوع هدایت داریم:

• ۱ - هدایتی که سبب اعتصام به خدا می‌شود.

• ۲ - هدایتی که پس از تحقق اعتصام، انسان در پوشش آن قرار می‌گیرد. سخن در

هدایت نخست نیست، سخن در هدایت دوم است که معلول فعلی از افعال اختیاری انسان

.....

۲ - آل عمران / ۱۰۱.

۱ - النساء / ۱۷۵.

است و اگر بشر جستجوگر آن را به دست آورد، قهراً در پوشش چنین هدایتی فرار می‌گیرد^۳

□ ۲ - ایمان و عمل صالح

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ^۴

خداوند کسانی را که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند، به وسیله ایمانشان هدایت می‌کند و در بهشت، نهرها در زیر قدمهایشان جاری می‌گردد.
قرآن در باره اصحاب کهف می‌گوید:

إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى وَوَقَّظْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ...^۵

آنان جوانانی بودند که به خدای خود ایمان آوردند پس بر هدایتشان افزودیم و دل‌های آنان را قوی و محکم نمودیم.

در این آیات نیز از دو هدایت به صورت ضمنی سخن به میان آمده است:

- ۱ - هدایتی که مایه ایمان و گرایش به خدا شده است.
- ۲ - هدایتی که در پرتو این ایمان، نصیب انسان می‌گردد و عامل آن همان ایمان و کارهای شایسته است که در اختیار همگان قرار دارد.

□ ۳ - پیروی از رضای خدا

فَدَجَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ، وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ^۶

از جانب خداوند برای شما نور (پیامبر) و کتابی (قرآن) آشکار آمد، خداوند به وسیله آن، کسانی را که رضای او را برگزینند به راه‌های سلامت بخش و سعادت آفرین هدایت می‌کند، و آنان را از تاریکی‌ها بیرون آورده و به وادی نور رهنمون می‌گردد و به راه راست هدایت می‌کند.

در این آیه کریمه، عامل برخوردار شدن از هدایت ویژه الهی اصل رضایت خدا و رعایت آن در همه ابعاد زندگی فردی و اجتماعی، فکری و عملی، قلمداد گردیده است.
و به دیگر سخن: از دو هدایت به طور ضمنی سخن به میان آمده است:

- ۱ - هدایتی که مایه گزینش رضای خدا می‌گردد.
- ۲ - هدایتی که پس از پیروی از رضای خدا، شامل حال انسان می‌گردد و علت هدایت دوم کاملاً یک فعل اختیاری است.

.....

۵ - سوره کهف / ۱۳.

۳ - تفسیر المیزان ج ۴ ص ۳۶۵.

۶ - سوره مائده / ۱۶ - ۱۵.

۴ - سوره یونس / ۹.

□ ۴ - مجاهده در راه خدا

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ۚ

کسانی را که در راه ما جهاد نمودند به راههای خود هدایت می‌کنیم و خداوند با نیکوکاران است. عامل هدایت در این آیه، جهاد در راه خدا معرفی شده است و چون جهاد به طور مطلق ذکر شده است، هرگونه جهادی را شامل می‌شود جهاد با دشمن درون و یا جهاد با دشمن برون (جهاد اکبر و جهاد اصغر) یک چنین جهاد همه جانبه‌ای انسان را شایسته دریافت هدایت ویژه الهی می‌نماید.

و در این آیه بسان آیات پیشین از دوهدایت سخن به میان آمده است هدایت برانگیزنده جهاد، و هدایتی که پس از جهاد به انسان دست می‌دهد.

□ ۵ - انابه و تضرع به سوی خدا

اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ۚ

خداوند هرکس را بخواهد برای خود برمی‌گزیند و کسانی را که به درگاه او انابه و تضرع می‌نمایند به سوی خود هدایت می‌کند.

و در آیه دیگر چنین می‌فرماید:

وَتَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ

أَنَابَ ۚ

کافران می‌گویند چرا از سوی پروردگار آیه‌ای بر پیامبر نازل نگردید (تا ما ایمان آورده، هدایت شویم) به آنان بگو خداوند هرکس را می‌خواهد گمراه می‌کند و هرکس را که به سوی او توجه و تضرع نماید، هدایت می‌کند.

این آیه را می‌توان از گویاترین آیات قرآن در مسأله هدایت و ضلالت بشمار آورد، که نظر واقعی قرآن را درباره این مسأله به روشنی بیان می‌کند و یادآور می‌شود که هرگز خداوند حکیم بدون ملاک و آمادگی قبلی انسان، از طریق به کار بستن یک سلسله عواملی که کاملاً در اختیار او است گمراهی یا هدایت کسی را اراده نمی‌کند.

برای روشن شدن این مطلب به توضیح بیشتری پیرامون آیه می‌پردازیم:

گویا کافران، قرآن مجید را معجزه و دلیل کافی بر درستی مدعای پیامبر نمی‌دانستند و چنین وانمود می‌کردند که خواستار هدایت به سوی پروردگار می‌باشند ولی مشروط بر اینکه

.....

۹ - سورة رعد / ۲۷.

۸ - سورة شوری / ۱۳.

۷ - سورة عنكبوت / ۶۹.

آیت و معجزه ای غیر از قرآن از جانب خدا بر پیامبر نازل گردد.

از آنجا که این سخن بی مایه، جزیک بهانه جوئی مغرضانه بیش نبود، خداوند پیامبر را به پاسخگویی قاطع در برابر آنان دستور داد، تا به آنان بگوید: گمراهی و هدایت انسان وابسته به خواست و مشیت آفریدگار هستی است و اگر او هدایت کسی را اراده نکند، هیچ معجزه ای موجب هدایت او نمی‌گردد ولی از آنجا که این پاسخ برانگیزنده پرسش دیگری است و آن اینکه آیا مشیت و خواست خدا گزاف و بی ملاک است؟ می‌فرماید:

وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَن أُنَابَ يَعْنِي كَسَانِي كَمَا خَوَّاهِي وَغُرُورًا كَنَارًا بِيْغْذَارِنْد وَحَالَت تَّوْجِه وَتَضَرُّع بَه سَوِي خُدَا دَر اَنَان بَه وَجُود اَيْد وَبَدِيْن وَسِيْلَه اَمَادَهٗ دَرِيَاْفَت هِدَايْت اَلْهِي گَرْدِنْد، مَشْمُول لَطْف وَرَحْمَت اَوْ گَرْدِيْدَه وَبَه وَاْدِي نُوْر وَ هِدَايْت قَدَم مِي گَزَارِنْد، دَر غَيْر اِيْن صُوْرَت مَعْجَزَات پِيَاْمِبْرَان وَ پِنْد وَ اِنْدِرْزَهَاي اَنَان هِيْج سُوْدِي بَرَاي اَنَان نِدَاْرَدُو مَوْجِب هِدَايْت اَنَهَا نَمِي شُوْد زِيْرَا دَل اَنَان اَز يَاد خُدَا بَرْتَاْفَتَه وَ خُوْدخَوَاْهِي وَ فُرُوْرْفَتْگِي دَر تَمَايَلَات مَادِي گُوْش وَ چَشْم اَنَان رَا پُوْشَانْدَه اَسْت.^{۱۰}

و در هر حال باز در این آیه به طور ضمنی از دو هدایت سخن به میان آمده است هدایتی که آفریننده توجه و انابه و تضرع به درگاه الهی است، هدایتی که در پرتو این حالت به انسان دست می‌دهد و عامل هدایت دوم کاملاً در اختیار انسان است.

اینها نمونه‌های روشنی از عوامل برخورداری انسان از هدایت ویژه الهی و کمال انسانی است که قرآن بیان کرده است و از نظر برخی صاحب نظران، عوامل دیگری نیز وجود دارد که ما به خاطر رعایت اختصار و هم به خاطر ابهاماتی که از نظر ما در آن موارد به چشم می‌خورد از ذکر آنها خودداری نمودیم.^{۱۱}

گمراهان و عوامل گمراهی آنان ☒☒

آشنایی با هدایت یافتگان و عوامل هدایت آنان، روشنگر مسئله گمراهان و عوامل گمراهی آنان نیز می‌باشد زیرا ضلالت، نقطه مقابل هدایت می‌باشد بنابراین هر اندیشه و اخلاق و رفتاری که برخلاف اندیشه و اخلاق و رفتار هدایت یافتگان باشد، عامل ضلالت و گمراهی انسان خواهد بود ولی از آنجا که در بسیاری از آیات قرآن به طور صریح گمراهان و عوامل گمراهی آنان یادآوری شده است، نمونه‌هایی از این آیات را در این جا یادآور

.....

۱۰ - به میزان ج ۱۱ ص ۳۵۲ رجوع شود.

۱۱ - به آیات ۳ تا ۵ و ۱۵۵ و ۱۵۶ بقره، ۲ تا ۵ لقمان، ۸۳ انعام، ۱۷ زمر و تفسیر میزان پیرامون این آیات رجوع شود.

می شویم:

□ ۱ - پیوند دوستی با دشمنان خدا

پیوند دوستی با دشمنان خدا و پیامبر، یکی از عوامل گمراهی از راه راست و نومیدی از هدایت خاص الهی می باشد قرآن مجید در این باره چنین می گوید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تَلْفُؤْنَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِنَّا لَكُمُ أَنْ تُلْمُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُخْرَجُونَ مِنْ جِهَادٍ فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْغَبَاتِي لُتْسَرُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَإِنَّا نَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَمْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ.^{۱۲}

ای کسانی که ایمان آورده اید دشمنان من و خود را دوست خود قرار ندهید، چگونه با آنان پیوند دوستی و مودت برقرار می کنید در حالی که به قوانین الهی که برای شما آمده است کفر ورزیده اند، پیامبر و شما را به خاطر اینکه به خدا ایمان آورده اید از مگه بیرون می کنند، اگر برای جهاد در راه خدا و به دست آوردن رضایت او بیرون آمده اید (از این کار اجتناب ننمائید) شما پنهانی با آنان طرح دوستی می ریزید در حالی که من به آنچه به طور پنهانی یا آشکار از شما سر می زند آگاهم، (باید بدانید که) هر کس با دشمنان خدا (پنهان یا آشکار) رابطه دوستی برقرار نماید از راه راست منحرف و گمراه گردیده است.

نکته قابل توجه این است که مخاطب در این آیه، کسانی هستند که به خدا ایمان آورده اند، و از هدایت فطری و تشریحی بهره مند گردیده اند. ولی چون از تقوی و توکل لازم برخوردار نیستند به خاطر پاره ای از ملاحظات ظاهری به طور پنهان با دشمنان خدا (کفار و مشرکان قریش) رابطه دوستی برقرار نموده اند و به این جهت از هدایت ویژه الهی محروم می باشند.

در این آیه، ضلالت و گمراهی در مقابل هدایت فطری و تشریحی نیست، بلکه در مقابل هدایت دوم است که پس از هدایت نخست، به خاطر یک رشته افعال و اوصاف، نصیب مؤمنان می گردد ولی گروه یاد شده در آیه به خاطر فقدان ملاک از آن محروم شده اند.

□ ۲ - شرک به خدا

در بسیاری از آیات قرآن، شرک به خدا و انکار مبانی اعتقادی مانند توحید، نبوت و معاد، به عنوان عامل ضلالت و گمراهی قلمداد گردیده است و اینک نمونه هائی از این آیات:

وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا.^{۱۳}

هر کس به خدا شرک ورزد هر آینه به گمراهی سختی مبتلا گردیده است.

.....

۱۳ - سورة نساء / ۱۱۶.

۱۲ - سورة ممتحنه / ۱.

وَمَنْ يَتَّبِدِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ۱۴

آن کس که کفر را با ایمان مبادله نماید و آن را بر ایمان برگریند از راه راست گمراه گردیده است.

وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ۱۵

هر کس خدا و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیامبران الهی و روز قیامت را انکار نماید به ضلالت و گمراهی دوری دچار شده است.

□ ۳ - عصیان و نافرمانی خدا و پیامبر(ص)

وَمَنْ يَغْضِبِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا ۱۶

آن کس که خدا و پیامبر او را نافرمانی نماید به ضلالت و گمراهی آشکار گرفتار شده است.

□ ۴ - بدعت گذاری در دین

قَدْ خَيْرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا

وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ۱۷

آنان که فرزندان خود را از روی نادانی به قتل رساندند و آنچه را خدا برای تأمین نیازهای زندگی آنها آفریده است به خود حرام کردند و حرمت آن را به خدا نسبت دادند زیان کار بوده و از طریق هدایت گمراه گردیدند.

این آیه به گروههایی از مشرکان نظر دارد که دست به عمل بسیار زشت فرزند کشی می زدند و درباره نعمت های الهی و بخصوص برخی از حیوانات نظر خاصی داشتند، استفاده از برخی از آنها را حرام می دانستند و درباره برخی دیگر میان مردان و زنان تبعیض قائل می شدند و این برنامه های خود ساخته را به خدا نسبت می دادند^{۱۸}.
به هر حال بدعت گذاری در دین از جمله عوامل گمراهی و ضلالت بشمار آمده است.

□ ۵ - پیروی از سردمداران تباهی و استکبار

دوزخیان در روز قیامت می گویند: ای کاش از خدا و پیامبر او پیروی کرده بودیم

آنگاه عامل گمراهی خود را چنین بازگویی کنند:

رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا ۱۹

.....

۱۸ - صافات / ۱۴۹ - ۱۵۸

۱۶ - سوره احزاب / ۳۶

۱۴ - سوره بقره / ۱۰۸

۱۹ - سوره احزاب / ۶۷

۱۷ - سوره انعام / ۱۴۰

۱۵ - سوره نساء / ۱۳۶

پروردگارا ما از بزرگان و سران (قوم و گروه) خود پیروی کردیم و آنان ما را از راه راست گمراه ساختند.

□ ۶ - محاسبات و معادلات بی اساس

یکی از عوامل ضلالت و گمراهی آنانی که از راه راست منحرف می‌گردند و از قبول حق امتناع می‌ورزند، محاسبات و معادلات پنداری و موهوم آنان است که برای ارزیابی حق و باطل، یک سلسله معیارها و معادلات پنداری را در نظر گرفته و در نتیجه به ورطه هولناک ضلالت سقوط می‌نمایند، قرآن کریم طرز فکر و ارزیابی‌های نادرست مشرکان و منکران نبوت و معاد را در آیات بسیاری بازگو کرده است آنان برای خدا صفاتی مانند آنچه در مورد انسان صادق است قائل بودند، خدا را دارای فرزند، و ملائکه را دختران خدا می‌دانستند خداوند به طور کلی در رد این نوع اندیشه‌های غلط و ناروا می‌فرماید:

فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ^{۲۰}

خداوند را ندانسته توصیف نکنید، خدا دانا است و شماها نمی‌دانید.

یک چنین ارزیابی، مخصوص مقام ربوبی نبوده بلکه مقام نبوت و رسالت را نیز با معیارهای نادرست خود ارزیابی کرده و می‌گفتند:

چرا این پیامبر غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود چرا فرشته برای ترساندن مردم همراه با او فرستاده نشده است؟ چرا خداوند برای او گنجی و یا باغی (از انواع میوه‌ها) نیافریده است تا بدون زحمت از آن بخورد و به پیروان پیامبر می‌گفتند: شما از مردی که جادو شده است پیروی می‌کنید^{۲۱}.

و درباره معاد می‌گفتند:

آیا پس از آن که بدن‌های ما در درون خاک به صورت استخوانهایی پوسیده در آمد

دوباره خلقت جدید خواهیم داشت؟^{۲۲}

قرآن کریم در همه این موارد به آنان پاسخ داده و یکی از پاسخ‌های قرآن در تمام این موارد این است که این سخنان بی‌مایه و صفات پنداری که برای خدا و پیامبر در نظر گرفته اند هیچ ارزش منطقی نداشته و عامل ضلالت و گمراهی آنان گشته است.

أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا^{۲۳}

بنگر چگونه ترا توصیف می‌کنند، گمراه شدند و راه نمی‌یابند.

.....

۲۲ - سوره اسراء / ۴۹.

۲۳ - سوره اسراء / ۴۸.

۲۰ - سوره نحل / ۷۴.

۲۱ - سوره فرقان / ۷-۹.

□ ۷ - دل بستگی به زندگی مادی

الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ^{۲۴}

کسانی که زندگی دنیا را بر حیات اخروی برگزیده اند راه خدا را بر خود و دیگران مسدود می کنند، و در آن ایجاد اعوجاج و انحراف می نمایند، در گمراهی و ضلالت دوری می باشند.

□ ۸ - کتمان حقائق

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا آتَاهُ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ تَمَنَّا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابُ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ^{۲۵}

آنان که برای رسیدن به منافعی اندک، حقائق الهی را کتمان می کنند در حقیقت چیزی غیر از آتش نمی خورند، و روز قیامت خداوند با آنان سخن نمی گوید و آنها را تزکیه نمی نماید و برای آنان عذابی دردناک است، آنان کسانی هستند که گمراهی و عذاب الهی را خریده اند و از هدایت و مغفرت خداوند محروم گردیده اند پس چه چیز آنان را به تحمل آتش (خشم خداوند) وادار کرده است؟

این آیات به دانشمندان یهود نظر دارد که با اینکه به اوصاف پیامبر اسلام (ص) و یا قوانین الهی کاملاً آگاه بودند و حلال و حرام آن را می دانستند لکن برای امیال پست مادی از بیان آن خودداری می کردند و بدین طریق راه ضلالت و گمراهی را برگزیده، خود را از هدایت خاص الهی محروم می ساختند.

نکته جالب توجه این که گمراهی این گروه با کلمه اشتراء (در خریدن و مبادله کردن) تعبیر آورده شده است که بیانگر آزادی و اختیار آنها در هدایت و یا گمراهی خود می باشد.

□ ۹ - نفاق و دورویی

خدا در آغاز سوره بقره منافقان را با اوصاف گوناگونی معرفی کرده است مانند.

۱ - دروغگویی؛

۲ - خدعه و حيله؛

۳ - سفاهت و بی خردی؛

۴ - افساد و تبهکاری؛

.....

۲۴ - سوره ابراهیم / ۳.

۲۵ - سوره بقره / ۱۷۵ - ۱۷۴.

۵ - نفاق و دورویی .

آنگاه می فرماید:

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ قَمَا رَبَّحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ۲۶

آنان گمراهی را خریدند و هدایت را از دست دادند و تجارت آنها سود نکرد و از دریافت هدایت

خاص الهی محروم شدند.

منافقان برای نیل به مقاصد پست دنیوی بجای آنکه برای آماده ساختن خود برای دریافت هدایت خاص الهی، صداقت و خیرخواهی، اصلاح و سازندگی و اخلاص و خردمندی را شیوه خود سازند، به کارهای نادرست و صفات ناپسند روی آوردند و در نتیجه به جای آنکه در مقابل سرمایه گرانبهای عمر خویش، هدایت را خریداری کنند، گمراهی و ضلالت را خریدند.

□ ۱۰ - هم نشینی و رفاقت با افراد ناشایسته

از آنجا که روز قیامت پرده ها کنار زده می شود و هر چیزی چهره واقعی خود را نمایان می سازد **يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ** و گمراهان از هدایت یافتگان، و ظالمان از صالحان و عدالت خواهان باز شناخته می شوند و هرکس نتایج اعمال خود را مشاهده می کند، ظالمان و ستمگران از مشاهده کردن سرانجام تلخ و نکبت بار خود به شدت نگران شده و از شدت ناراحتی دست خود را به دندان می گزند و می گویند:

يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا يَا وَيْلَتَى لَئِن لَّمْ أَتَّخِذْ فَلَانًا خَلِيلًا لَقَدْ أَضَلَّتْ عَنِّي الذُّكْرُ
بِقَدْرِ إِدْجَاءِنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَدُولًا ۲۷

ای کاش با پیامبر خدا همراه می شدم، وای بر من ای کاش با فلان فرد ناشایسته رفاقت و دوستی نمی کردم، او مرا از راه قرآن که برای هدایت من نازل شده بود، گمراه ساخت و شیطان دشمن انسان می باشد.

از آیات یادشده به روشنی به دست می آید که گمراهی انسان نیز مانند هدایت او معلول عوامل خاصی است و از طرز فکر و نوع برخورد او با حق، و آرمانهای متعالی الهی انسانی مایه می گیرد، و قدرت و اراده او در تحقق این عوامل نقش مهم و کارسازی دارد.



ادامه دارد

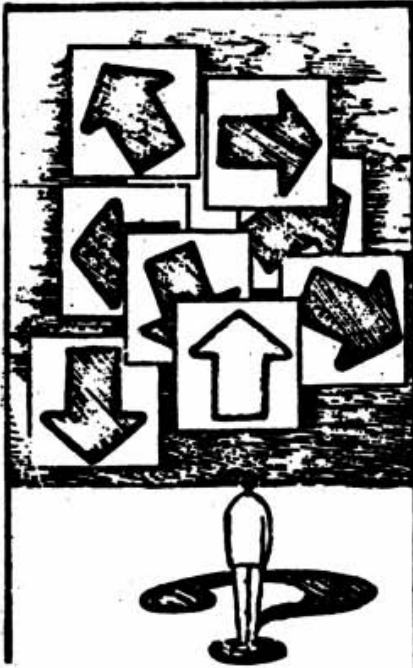
.....

۲۷ - سوره فرقان / ۲۹ - ۲۷ .

۲۶ - سوره بقره / ۱۶ .

۸۳

جبر و اختیار در قلمرو وحی و غرر



روش تربیت

در

کتاب و سنت

قسمت اول

معنی تربیت

کلمه تربیت در لغت فارسی، مرادف پروریدن و پروراندن است و هرگاه آموزش و پرورش گویند مراد از آن تعلیم و تربیت است.

تربیت بقدری معنای روشن و واضحی دارد که اگر آن را در چهارچوب حد و رسم منطقی ببریم و از جنس و فصل و جامع و مانع بودنش سخن گوئیم، بیشتر آن را در پرده و پوشش برده و مبهم و مجهولش ساخته ایم. همه می‌دانند که تربیت به معنی شکوفا ساختن استعدادهای فطری و رشد دادن عقل و پرورش عواطف انسانی به جانب ترقی و کمال مطلوب اوست.

لزوم تربیت

به نظر ما بشر در آغاز خلقت و ابتداء تولدش نه متمایل به خیر است و نه متمایل به شر، بلکه انسان از این نظر تنها استعداد و قابلیت است در حد وسط که تعلیم و تربیت پدر و مادر و معلم و اجتماع، او را به یکی از این دو جانب سوق می‌دهد سپس بسا اختیار و انتخاب آزاد خویش که رمز خفی ثواب و عقاب الهی است به سوی یکی از این دو جهت حرکت می‌کند، البته شاید به مقتضای لطف و رحمت پروردگار،

تمایل به خیر در وجود او بیشتر و قویتر باشد یا دعوت به خیر و تأثیر نفوذش در نفوس بشر بیشتر باشد، چنانچه از مباحثه شیطان با دوزخیان در آیه بیست و دو سوره ابراهیم استفاده می‌شود و اگر به تأثیر وراثت و سرایت صفات نیک و بد پدر و مادر هم قائل باشیم یقیناً اثر وراثت در حد غیر قابل تغییر نیست و بدون شک تربیت معلم و محیط اجتماعی می‌تواند شکل وراثت را تغییر دهد و از خائن، امین و از بی‌وفاء، متمهد و با وفا بسازد یا مهربان و نوع دوست را به جانی و قاتل بدل سازد.

دلیل ما بر آنچه گفتیم، آیاتی از قرآن کریم است مانند:

□ ۱ - إنا هدیناه السبیل إماماً شاکراً وإماماً کفوراً!

ما راه را به انسان نمودیم او یا سپاسگزار گردد و یا کفران پیشه شود.

□ ۲ - ألم نجعل له عینین ولساناً وشفقتین وهدیناه التجدین؟

مگر برای انسان دو چشم و یک زبان و دولب (برای دیدن و گفتن) قرار ندادیم و او را به

دو مکان مرتفع (خیر و شر) هدایت نکردیم؟

□ ۳ - إنا خلقنا الإنسان من نطفة أمشاج نبتليه؟

ما انسان را از نطفه‌ای مخلوط آفریدیم تا (بوسیله تکلیف) امتحانش کنیم.

پیداست که ظاهر هر سه آیه این است که انسان در اصل فطرت و سرشت، دو راه خیر و شر به او تعلیم داده شده است و خمیر مایه هر دو راه، در ذات او نهاده شده است تا خودش کدام یک را انتخاب کند، بنابراین کسانی که به آیه و سرنوشت خود و فرزندانشان پای بند و مقیدند باید موضوع تربیت را از اهم مسائل زندگی خویش به حساب آورند.

اهمیت تربیت

انسان تربیت شده عمری در میان مردم زندگی می‌کند و هیچکس کوچکترین نقطه ضعفی در اخلاق و کردار او نمی‌یابد او هنگام شدت و گرفتاری و بلا، روحیه خود را نمی‌بازد بلکه سنگین و باوقار و آرام به راه معمول خود ادامه می‌دهد. او هیچگاه

.....

۳ - سوره انسان آیه ۲.

۲ - سوره بلد آیه ۱۰.

۱ - سوره انسان آیه ۳.

از حوادث روزگار گله و شکایت نمی‌کند، سخن سست و بی‌منطقی که کرامت و مناعتش را لگه دار سازد نمی‌گوید، در زمان ثروتمندی و رفاه و آسایش، طغیان و سستی نمی‌کند، اسراف و تبذیر ندارد، همیشه مخارجش را با درآمدش برابری می‌دهد، در مجلسی که می‌نشیند از کسی بدگوئی نمی‌کند، یاوه و هرزه نمی‌بافد، خنده بلند ندارد، به حضار مجلس اهانت نمی‌کند، تملق و ثناخوانی بی‌جا هم ندارد و خلاصه در تمام عمر، عزت نفس و مناعت طبع خود را بدون تکبر و خود بزرگ بینی حفظ می‌کند و چون مرگش فرا رسد، وصیت می‌کند و نصیحت می‌نماید، حلیت می‌طلبد و خداحافظی می‌کند و سپس با دلی آرام و مطمئن و بالبی خندان و مترنم و چهره‌ای شاداب و متبسم، عازم ملاقات پروردگارش می‌گردد و جهان فانی را بدرود می‌گوید و خویشان و دوستانش هم تا سالهای متمادی پس از وفاتش به یاد او هستند و سخنانش را بازگو می‌کنند و او را خدا بیامرزی می‌گویند.

در نقطه مقابل این گونه افراد، مردمی هستند تربیت نشده و خود روبرو آمده، اینان هم عمری در میان مردم زندگی می‌کنند، ولی نه خودشان از زن و فرزند و زندگی راضی هستند و نه کسی به آنها به دیده احترام می‌نگرد. وقت مردن با دلی پر از اندوه و غبن و خسارت جان می‌دهند و می‌گویند ما که از این زندگی خیری ندیدیم و نفهمیدیم، خدا چرا ما را به این دنیا آورد، بستگان و دوستانشان هم می‌گویند ایکاش زودتر می‌مردی!

پیدا است که این دو گونه زندگی تفاوت بسیار دارد و هرکسی دلش می‌خواهد مانند دسته اول باشد و از دسته دوم پرهیز و تنفر دارد و تنها تربیت و عدم تربیت است که این دو گونه زندگی را بوجود می‌آورد.

راه تربیت

مسلمان می‌گوید: آمدن یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر و نبی و نزول کتابهای آسمانی و آوردن شرایع و ادیان الهی تنها به خاطر تربیت بشر بوده است و این که همه افراد مانند دسته اول زندگی کنند و اکنون هم که قرآن کریم و آیات مبارکش به عنوان آخرین کتاب آسمانی و احادیث مقدس پیغمبر اسلام، خاتم پیغمبران الهی،

در میان مردم باقی مانده به خاطر همین موضوع تربیت است زیرا امر تربیت با همان مقدمه کوتاهی که درباره اهمیتش گفته شد، موضوع ساده و آسانی نیست که بشر بتواند از پیش خود و با عقل کوتاه خود عهده دار آن شود، روح لطیف و روحانی انسان را زیر و بم های بسیار است و عواطف و غرائز و احساساتش را بیچ و خم های طولانی و تنها خالق متعالی که آن زیر و بم ها و بیچ و خم ها را آفریده است، راه هدایت و تربیتش را می داند، اوست که جناب موسی (علی نبینا وآله وعلیه السلام) درباره اش در آیه ۵۰ از سوره طه می فرماید:

رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى.

پروردگار ما همان کسی است که خلقت (مناسب) هر چیزی را به او عطا نمود و سپس هدایتش فرمود.

به همین جهت خداوند متعال با وجود آن که امور کشاورزی و صنعت و حتی پرورش چارپایان و مرغان را به عهده مردم گذاشت ولی امر تربیت را خود به عهده گرفت و برای انجام این امر خطیر، آن همه رسول و کتاب فرستاد و آخرین آنها را با کتابی کامل و جامع به اضافه احادیث و سنتی که از خود او به یادگار مانده است، برای باقیمانده نسل بشر باقی گذاشت که امروز به عنوان کتاب و سنت در میان مسلمین همچون چراغی روشن می درخشند.

البته روایات و اخباری که از ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) رسیده است، همان سخن پیامبر اکرم (ص) را برای ما نقل می کند، علاوه بر آنکه پذیرفتن سخنان ائمه (ع) همان اطاعت از اولوالامری است که قرآن کریم به آن دستور می دهد.

کتاب و سنت در مواضع بسیاری به مسلمین گوشزد می کند که راه تربیت و هدایت شما، طریق سعادت و ترقی شما، تنها چنگ زدن به قرآن و حدیث است و رو آوردن به آن، در مورد هر اختلاف و نزاعی که در مسئله ای برای شما پیش آید.

قرآن کریم در آیه ۵۹ سوره نساء می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا.

ای اهل ایمان اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسولش را و صاحبان امر را و اگر

درباره چیزی نزاع کردید داوری آن را نزد خدا و رسولش برید، اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید، این برای شما بهتر و عاقبتش نیکوتر است.

و پیغمبر اکرم (ص) فرموده است:

إِنِّي مُخْلِيفٌ فِيكُمْ الْيَقِينِ: كِتَابُ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا وَاتَّهَمَا لَنْ يَفْتَرِيَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ. ۱

من دو چیز گرانمایه که کتاب خدا و عزت من یعنی اهل بیت هست در میان شما باقی می‌گذارم تا زمانی که به این دو چنگ زده‌اید هرگز گمراه نخواهید شد، این دو از یکدیگر جدا نشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

وعلی علیه السلام در نهج البلاغه (مکتوب ۳۱) در نامه‌ای که به پسرش به عنوان درس زندگی نوشته می‌فرماید:

وَأَنْ أبتدءَكَ بِتعليمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَتَأْوِيلِهِ وَشَرَايعِ الْإِسْلَامِ وَأَحْكَامِهِ وَحَلَالِهِ وَحَرَامِهِ لَا أَجَاوِزُ ذَلِكَ بِكَ إِلَيَّ غَيْرِهِ.

می‌خواهم در آغاز جوانیت کتاب خدا را با تفسیرش و قوانین اسلام و احکام و حلال و حرامش را به تو تعلیم دهم و تو را به جانب دیگر نبرم.

آیات شریفه قرآن و احادیث و روایات، به قدری در این باره تأکید دارند که به طور قطع و یقین از آنها استنباط می‌شود: حتی سرموئی تخطی کردن از روش کتاب و سنت در تربیت نسل بشر، موجب زیان و خسران است و انحراف، و در عاقبت پشیمانی و افسوس.

روشهای انحرافی تربیت

به عنوان مثال نمونه‌هایی از روشهایی را که از طریق مستقیم کتاب و سنت، کم و بیش منحرف می‌بینیم در اینجا یادآور می‌شویم:

یکی از این روشها طریقه برخی از شعراء و سخن‌سرایان قدیم و جدید است که مثلاً هنگامی که می‌خواهند انجذاب به حق متعال و فانی شدن در ذات مقدس او را به

.....

۴ - بحار الانوار ج ۵/ ۶۸.

نحوی که انسان به هیچ موجودی دیگر جز خالق و پروردگار خویش توجه نداشته باشد، بیان کنند و به مردم تعلیم دهند، سخن از ساغر و می و پیاله و مستی می آورند و مثلاً می گویند:

از شراب عشق نوشد جرعه ای از ضیاء انس بیند لمعه ای
همتش چون راه بالائی زند مست گردد دم زرسوائی زند
مست گردد حیرتش افزون شود اندر آن مستی ز خود بیرون شوده
و ملا جلال الدین مولوی در کتاب دیوان شمس گوید:

الای شمس تبریزی چنان مستم در این عالم که جز مستی و قلاشی نباشد هیچ درمانم
بعضی دیگر در این باره، به لفظ قمار متوسل شده چنین گوید:

خنک آن قماربازی که بباخت هر چه بودش نماند هیچش الا هوس قمار دیگر
چنانکه گفتیم اینان از این الفاظ، قطعاً معانی ظاهر و متبادر آن را که قطره ای
از شراب انگور نوشیدن و عقل از کف دادن و نرد و شطرنج بازی کردن را اراده نکرده اند، بلکه مقصودشان همان معانی مقدسی است که بیان کردیم، ولی بدون شک این گونه استعمال و اراده این گونه معانی، انحراف از روش کتاب و سنت است، ما در هیچ آیه و روایتی کوچکترین اثری از چنین روشی مشاهده نمی کنیم، از این رومی گوئیم: این روش خالی از زیان بدآموزی نخواهد بود.

یکی از زیانهای که در مرحله ابتدائی به نظر می رسد این است که بکار بردن و شیوع دادن این الفاظ و عبارات در میان جوانان نارس و کمال نیافته، سبب می شود که اینان پیش از آنکه معانی مقدس را بفهمند، به جانب معانی ظاهر و متبادرش گرایش پیدا کنند، زیرا فهم این معانی آسان است و گرایش به جانب آن مطابق با میل و خواهش انسان و فهماندن معانی ثانوی که گویندگان، آن را اراده کرده اند مؤنه و دقت بیشتری می خواهد و احتمال خطر افزایش می یابد وقتی که گوینده از دنیا رفته و معنی مقصود خود را به صراحت نگفته باشد یا زنده باشد و نتواند آن معنی را به شنونده تفهیم کند، در این صورت خدای نخواستگه گاهی می بینیم که شنونده اشعار، سراز خانه خمار

.....
۵ - اصول تصوف، از احسان الله استخری ص ۶۳۱.

۶ - قلاشی: میخوارگی، خراباتی، مکاری، تهیدستی.

و پای بساط قمار بیرون می آورد و در جواب مریبان دلسوز هم، چند شعری از شاعران مزبور را می خواند و اگر به جانب میگساری هم کشیده نشود، لا اقل محبت می و ساغر و ساقی در دلش ایجاد می شود یا لا اقل زشتی و قباحت میگساری و قماربازی در نظرش کم می شود.

روش کتاب و سنت در تربیت افراد نسبت به بازداشتن ایشان از این ماده خطرناک این است که رسول خدا (ص) می فرماید:

الْخَمْرُ حَرَامٌ وَلَعَنَ اللَّهُ الْخَمْرَ بَعِيْنَهَا وَآكِلَ ثَمْنِهَا وَعَاصِرَهَا وَمُعْتَصِرَهَا وَبَايِعَهَا وَمُشْتَرِيَهَا وَسَارِبَهَا وَسَاقِيَهَا وَحَامِلَهَا وَالْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ. ۷

خمر حرام است و خداوند، خود خمر و خورنده قیمت آن و فشار دهنده انگورش و عصاره آن و فروشنده و خریدارش و آشامنده و ساقیش و باربر و هدفی را که خمر به سوی آن می رود لعنت کرده است.

و باز می فرموده اند:

لَا تُجَالِسُ سَارِبَ الْخَمْرِ.... وَلَا تَأْكُلُ عَلَى مَا تَدْرِي بِشُرْبِ عَلَيْهَا خَمْرًا؛

با شرابخوار مجالست مکن و بر سر سفره ای که میگساری می شود منشین.

پیدا است که این روش با روش شعرا کاملاً متفاوت است. کتاب و سنت درباره توجه به ذات مقدس باری تعالی دعاهائی را از قبیل: هَبْنِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ، به ما تعلیم داده اند.

روش دیگر

روش دیگری را که از روش تربیتی کتاب و سنت منحرف می بینیم، روش متصوفه و دراویش و امثال اینها است. کسانی را می گوئیم که خودشان در برابر فقهاء و محدثین، این عناوین را برای خود انتخاب کرده اند، اینان خود را قشری جدا از تابعین کتاب و سنت می شمارند و برای تشریح روش خود، اصول و مبانی و قواعد و مسائلی را مطرح می سازند که نشانه ای از آن در کتاب و سنت یافت نمی شود، نه

.....

۸ - بحار الانوار ج ۶۶ / ۴۹۰.

۷ - بحار الانوار ج ۶۶ / ۴۹۴.

اصل روش آنها و نه آن الفاظ و معانی ای که بکار می‌برند و اراده می‌کنند و به همین جهت خود را به عنوان قشری خاص و صنفی متمایز از فقهاء و محدثین می‌شمارند. اینان برای طریقه و روش خود از الفاظی مانند: تواجد، قبض و بسط، سُکر و محو، سماع، طوارق و لواحق، بواده و هجو، وقت و مقام، تلوین و نمکین، استفاده می‌کنند و برای این الفاظ معانی و مقاصدی می‌گویند که در کتاب و سنت اثری از آن مشاهده نمی‌شود.

بدیهی است که این دسته، رقباء خود را جاهل و خطا کار دانسته و طریقه و مشی خود را بهترین و عالی‌ترین و مترقی‌ترین راه می‌خوانند، چنان که از این دو بیتی فهمیده می‌شود.

هیچ راهی از تصوف پیش نیست چار حرف اندر تصوف پیش نیست
توبه و صدق است و شرط آن وفا پس فنا کردن فنا را در فنا^۱

اما امر به رعایت حسن ظن و حمل فعل مسلم بر صحت، به مسلمانان تابع کتاب و سنت دستور می‌دهد و تازمانی که یقین به خلاف پیدا نکرده است، نسبت به همه این اقشار قائل شود که آنان حسن نیت دارند، خیرخواه و دلسوز نوع بشر هستند و به راستی روش خود را بهتر و عالی‌تر می‌دانند و اگر خطائی عمدی یا سهوی دارند، حساسشان با خداست، ولی او که تابع کتاب و سنت است نمی‌تواند از روش ایشان پیروی کند.

آسانی روش کتاب و سنت

سخن ما اکنون این است که در بادی نظر می‌بینیم که اینان مشکل و پیچیده

.....

۹ - اگر معنی جمله «فنا کردن فنا را در فنا» را از اهل تصوف بپرسیم، شاید توجیه معقولی برایش ذکر کنند، ولی تابع کتاب و سنت می‌گویند: اولاً چنین مطلبی در کتاب و سنت وجود ندارد و همان عدم وجود، دلیل بی اعتباری آن می‌شود زیرا قبول سخن خدا و فرستادگانش دلیل عقلی دارد و حجت بودنش برای ما ثابت گشته است، ولی سخن هر انسان دیگر هر چند در عالیترین مقام تصوف و مانند آن باشد، کوچکترین دلیلی برای حجت بودن و پذیرفتن دیگران (غیر خود گویندگان) وجود ندارد و ثانیاً اگر در کتاب و سنت، مطلبی یافت شود که «فنا کردن فنا را در فنا» شبیه آن باشد، آن مطلب در کمال سادگی و وضوح و بساطت بیان شده است.

ومغلق می‌گویند ولی کتاب وسنت بیانی آسان و ساده و روان دارد، مطالب کتاب وسنت بی‌پیرایه و همه کس فهم است و لکن مطالب اینان را غیر خودشان هیچکس نمی‌فهمد، چنانکه خود آقایان به این مطلب افتخار می‌کنند و حتی بزرگان از محدثین و فقها و مفسرین را نسبت به اصول و مبانی خود، جاهل و سفیه و از این هم پائین‌تر می‌خوانند، اما کتاب وسنت با کمال وضوح و صراحت می‌گوید: روش تربیتی ما ساده و آسان و روشن و واضح و بی‌پیرایه و همه کس فهم است، قرآن مجید در آیات ۱۷ و ۲۲ و ۳۲ و ۴۰ سوره قمر می‌فرماید:

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ.

ما قرآن را برای یادآوری، آسان قرار دادیم، آیا خواهان یادآوری‌ای وجود دارد؟ چون مطالب قرآن همان ارتکازات فطری انسان است، بجای یادگیری، یادآوری تعبیر می‌فرماید:

□ فَاِنَّمَا يَسَّرْنَاۙہٗ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَۙہٗ الْمُتَّقِیْنَۙ ۱۰

همانا قرآن را بر زبان تو آسان نمودیم تا پرهیزکاران را بشارت دهی.

□ □ فَاِنَّمَا يَسَّرْنَاۙہٗ بِلِسَانِكَ لَعَلَّہُمْ يَتَذَكَّرُوْنَۙ ۱۱

همانا ما قرآن را بر زبان تو آسان نمودیم، شاید متذکر شوند.

بالا تر از همه اینکه قرآن یکی از راههای تربیتی خود را نقل داستانها و

قصه‌های گذشتگان قرار می‌دهد و می‌فرماید:

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَۙ اَحْسَنَ الْقَصَصِۙ ۱۲

ما بهترین داستان‌ها را برایت می‌سراییم.

و سپس در یکصد و یازده آیه سرگذشت جناب یوسف و برادرانش را بیان

می‌کند.

و گاهی جنبه تربیت را به جانب ضرب‌المثل سوق می‌دهد و می‌فرماید:

وَلَقَدْ ضَرَبْنَاۙ لِلنَّاسِۙ فِیۙ هٰذَا الْقُرْآنِۙ مِنْۙ كُلِّۙ مَثَلٍۙ لَّعَلَّہُمْ يَتَذَكَّرُوْنَۙ ۱۳

.....

۱۲ - سوره یوسف / ۳.

۱۰ - سوره مریم / ۹۷.

۱۳ - سوره زمر / ۲۷.

۱۱ - سوره دخان / ۵۸.

ما در این قرآن برای مردم هرگونه مثلی زدیم تا شاید متذکر شوند.

وحتی در آیه ۲۶ سوره بقره می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَشُورَةٌ فَمَا فَوْقَهَا.

خدا ابا ندارد از این که (برای آسان فهمیدن بشر) به پشه و بالاتر از آن (درپستی و

حقارت) مثل زند.

و نیز کلماتی مانند: مبین، فصلت، تبیان، نور، لاریب فیه و تذکرة و حق الیقین در

توضیف قرآن مجید، بسیار بکار رفته است که کوچکترین شکی برای احدی باقی

نمی گذارد که قرآن افتخار دارد بر این که مطالب تربیتی را آسان و ساده و همه کس

فهم بیان می کند^{۱۴} و برای سادگی سنت همین بس که هر عرب بی سواد و ساده

بادیه نشینی که خدمت پیغمبر (ص) می آمد سخنی یاد می گرفت و با دلی شاد از مجلس

بر می خاست و اکنون همان سخنان، به عنوان احادیث پیغمبر (ص) برای ما به یادگار

مانده است.

بنابر این شکی نیست که روش تربیتی کتاب و سنت چون ساده و روان و

طبق فطرت انسانها است، عام و شامل است و همه کس فهم، ولی روش دیگران اگر هم

حقیقت باشد و ما را به واقع برساند، راهی است پریچ و خم و تاریک و پر سنگلاخ و

بالاخره اکل از قفا و خَرَطُ القَتَادِ^{۱۵} است.

انشاء الله در قسمت بعدی به ابعادی از روش تربیتی کتاب و سنت اشاره

می کنیم.



.....
۱۴ - آری روشن است که قرآن را در ماورای ظاهر الفاظ، بطونی هم وجود دارد، ولی سخن ما این است

که آن بطون هم باید بوسیله خود کتاب و سنت بدست آید.

۱۵ - «اکل از قفا» یعنی لقمه را از پشت گردن به دهان بردن و «خرط القتاد» یعنی خارهای تیز گیاه را

با دست زدودن.

ناصر باقری بیدھندی



آیت اللہ العظمیٰ سید ابوالحسن

موسوی اصفہانی (۵)



نسب

او اصلاً از سادات موسوی بهبهان، و پدرش سید محمد فرزند سید عبدالحمید است. جدش سید عبدالحمید از شاگردان صاحب جواهر بود و پدر ایشان آقا سید محمد نیز از علماء عاملین بوده و در خوانسار مدفون است، نسب ایشان با ۳۲ واسطه به امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می‌رسد.^۱

ولادت

در سال ۱۲۷۷ و یا ۱۲۸۴ — که به واقع نزدیکتر است — در دهکده «مدیسه» واقع در جنوب غربی فلاورجان اصفهان بدنیا آمد و زیر نظر مستقیم پدر بزرگوار خویش نشو و نما کرد.

سفر به اصفهان

در ۱۴ سالگی به قصد تحصیل به اصفهان که در آن زمان یکی از حوزه‌های مهم شیعه بود مسافرت کرد و در شرح حال او نوشته‌اند معظم له سطوح عالی را در اصفهان نزد جمعی از بزرگان — که از جمله آنها، مرحوم حاج سید مهدی نحوی می‌باشد — گذرانده و در درس آیه الله سید محمد باقر درچه‌ای و آخوند کاشی (م ۱۳۳۲) حاضر می‌شده است، همچنین مراحل اولیه درس خارج آقایان: آیه الله چارسوقی (۱۳۸۲) و آیه الله میرزا ابوالمعالی کلباسی (م ۱۳۱۵) و نیز مرتبه عالی درس خارج آیه الله سید محمد باقر درچه‌ای و حکیم بزرگوار جهانگیر خان (م ۱۳۲۸) و آیه الله آخوند کاشی را در همان اصفهان گذرانده است.

.....

۱ — طبق اظهار حجة الاسلام والمسلمین حاج سید محمد علی روضاتی این نسب نامه نزد آقا سید محمد باقر لنجه‌ای موجود است.



مهاجرت به حوزه نجف

در سال ۱۳۰۷ به قصد ادامه تحصیلات عازم حوزه علمیه نجف گردیده و در درس آیات عظام زیر شرکت جست:

مدّت دو سال در درس مرحوم آیه الله حاج میرزا حبیب الله رشتی صاحب «بدایع الاصول» (متوفای ۱۳۱۲) و پس از آن در درس آخوند خراسانی صاحب «کفایة الاصول» و مرحوم آیه الله سید محمد کاظم یزدی صاحب *عروة الوثقی* حاضر می شد، درست در همین زمان بود که غائله مشروطیت در ایران بیاشد و مداخله و نظارت دورا دور آخوند خراسانی در امر مشروطیت در تشکل شخصیت سید تأثیر بزرگی گذاشت. آیه الله یزدی استاد دیگر سید اگر چه در آغاز مشروطیت از مشروطه خواهان بحساب می آمد ولی بعدها بدان جهت که دست خیانتکار بیگانگان و بازیگران سیاست روز را در گرداندن و جهت دادن به مشروطیت آشکارا می دید از موضع خود عدول کرد، با همه این احوال آیه الله اصفهانی به حضور خود در درس هر دو بزرگوار همچنان ادامه می داد.

مرجعیت تقلید و موقعیت علمی ایشان

پس از وفات آخوند خراسانی، مرجعیت عامه شیعه را آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی بدست گرفت و معظم له احتیاطات خود را به مرحوم اصفهانی ارجاع می دادند و پس از درگذشت وی در سال ۱۳۳۸ و ارتحال شیخ الشریعه اصفهانی در ۱۳۳۹ و آقا شیخ احمد کاشف الغطاء در ۱۳۴۴، مرجعیت آیت الله میرزا حسین نائینی و آیت الله اصفهانی تقریباً در عالم تشیع شهرت به هم رسانید تا اینکه در سال ۱۳۵۵ با فوت آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری در قم و آیت الله آقای نائینی در نجف، زعامت بلامنازع سید در اغلب بلاد اسلامی مسلم گردید.

اعلمیت آیت الله اصفهانی در زمانی خود از نظر عده ای از علمای بزرگ و متخصصان امر در آن روزگار به حد قطعیت رسیده بود و به همین علت بعضی از علماء و فضلا، درس فقه ایشان را بر درس فقه آقای نائینی و آقا ضیاء عراقی ترجیح می دادند.

بعنوان نمونه مرحوم شیخ محمد رضا جرقویی می فرمودند: همه علماء نجف و قم و اصفهان را درک کردم، افقه همه ایشان مرحوم سید اصفهانی بودند، در فروع فقه، از همه



آنان بیشتر تسلط داشتند.

خاطره‌ای از دوران تحصیل

استاد محترم حاج شیخ محسن حرم پناهی نقل کردند: مرحوم سید که عشق تحصیل در جانش جوانه زده بود به نزد پدر آمده و تقاضا می‌کند تا پدر به او اجازه خواندن درس طلبگی بدهد پدرش مخالفت کرده و می‌گوید اگر چنین کاری بکنی من متکفل مخارجت نمی‌شوم! سید می‌گوید اشکالی ندارد فقط شما اجازه بدهید بقیه اش با خودم، خلاصه پس از استیذان از پدر به درس مشغول و در مدرسه صدر اصفهان حجره‌ای در زاویه مدرسه می‌گیرد، ایام زمستان فرا می‌رسد در حالی که سید نه فرشی دارد و نه چراغی، شبی از شبها پدرشان به اصفهان می‌آید و برای دیدن فرزند خود به مدرسه می‌رود ولی با آن وضع نابهنجار مواجه می‌شود، رو به فرزند کرده و بازبان تعبیر می‌گوید: نگفتم طلبه نشو گرسنگی دارد، محرومیت بدنبال خواهد داشت و...

این سخنان پدر، سید را دگرگون می‌کند بطرف قبله رو کرده و امام زمان (ع) را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید:

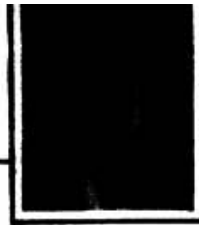
«آقا عنایتی کنید تا نگویند شما آقا ندارید.»

دقایقی نمی‌گذرد درب مدرسه را می‌زنند فراش درب را باز می‌کند، معلوم می‌شود که با سید ابوالحسن کار دارند و سید شخصی را می‌بیند که پنج قران به او داده و می‌گوید شمع هم در طاقچه حجره هست روشن کن تا نگویند شما آقا ندارید.

بعد سیاسی زندگی آن مرحوم

□ استعمار انگلیس که در آن زمان در صحنه بین‌المللی به صورت غولی در آمده و دنیا را در مقابل خود بزانو درآورده بود به بهانه حفظ پایگاههای خود در عراق به این کشور شیعی نشین لشکر کشیده و آن را به اشغال نظامی خود درآورد و رشید عالی گیلانی نخست وزیر وقت عراق به ایران گریخته و از آنجا رهسپار مصر گردید.

امیر عبدالله دانی فیصل و نوری سعید که به اردن پناهنده شده بودند تحت حمایت قوای انگلیس به عراق بازگشتند و در سال ۱۳۴۱ هجری قمری انتخابات فرمایشی در رابطه با فیصل انجام گرفت که علمای شیعه از جمله آیت الله خالصی آن را تحریم کردند در نتیجه



مرحوم خالصی به ایران تبعید و بدنبال اعتراض به تبعید و همدردی با خالصی آیت الله اصفهانی نیز همراه مرحوم آیت الله نائینی و عده ای از فقهای حوزه های نجف و کربلا به ایران تبعید شدند.

آیت الله اصفهانی و آیت الله نائینی طی استقبال با شکوهی به حوزه علمی ایران در قم وارد شدند و مدت یازده ماه در ایران مانده و آیت الله حائری طلاب حوزه را تشویق به شرکت در حوزه درس این دو بزرگوار واگذار فرمود.

رهبر کبیر انقلاب حضرت امام خمینی مدظله العالی در این ارتباط در سال ۱۳۵۶ فرمودند:

علماء عراق را که به ایران تبعید کردند مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی (ره) و مرحوم آقای نائینی و مرحوم شهرستانی و مرحوم خالصی را که به ایران تبعید کردند برای مخالفتی بود که اظهار می کردند و بر علیه آن دستگاه حرف می زدند! آیت الله اصفهانی در آستانه تبعید از عراق اعلامیه زیر را انتشار دادند.

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام بر همه بالخصوص برادران عراقی، وظیفه دینی بر همه مسلمانان لازم می گرداند که در حفظ حوزه اسلام و بلاد اسلامی تا آنجا که قدرت دارند بکوشند و بر همه ما واجب و لازم است که سرزمین عراق را که مشاهد ائمه هدی (علیهم السلام) و مراکز دینی ما در آنجا است از تسلط کفار حفظ نموده و از نوامیس دینی آن دفاع کنیم من شما را بر این موضوع دعوت کرده و ترغیب می نمایم خداوند ما و شما را برای خدمت به اسلام و مسلمین موفق گرداند.

ابوالحسن الموسوی الاصفهانی

حکومت عراق بدنبال فشار مردم و روحانیون ذی نفوذ در اقدام خود تجدید نظر کرده و آنان را در ۱۸ رمضان ۱۳۴۲ به عراق بازگرداند.

□ در حادثه خونبار گوهرشاد و تبعید آیه الله حاج آقا حسین قمی به عتبات نیز آیه الله اصفهانی ساکت ننشسته و موضع اعتراض آمیزی بخود گرفتند، وقتی آیه الله قمی به کربلا وارد شدند آیه الله اصفهانی داماد محترم خود آقای سید میرزا را با نامه ای به نمایندگی از

.....

۱ - امام و رحانیت ص ۲۲۳



طرف خود به خدمت ایشان اعزام فرمودند و آقا سید میرزا هنگام شرفیابی خطاب به آیت الله قمی گفتند: آقا به من دستور دادند از طرف ایشان دست شما را بیوسم. در واقع این عمل به نشانه رضایت آیه الله اصفهانی و تأیید معظم له از اقدامات مرحوم آیه الله قمی در ایران انجام می شد.

□ نامه تاریخی مرحوم آیت الله اصفهانی خطاب به شهید حاج آقا نورالله نجفی

به سال ۱۳۴۶ که مرحوم حاج آقا نورالله نجفی و حدود سیصد نفر از فضلا و طلاب و مردم اصفهان برای اعتراض به خود کامگی های رضاخان پهلوی به قم مهاجرت کردند، قیام سراسری تمام ایران را فرا گرفته بود و چون تلگرافخانه ها و وسائل ارتباطی در دست مأمورین دولتی بوده و مردم از امنیت مکاتبه ای برخوردار نبودند مرحوم حاج آقا نورالله ناچار نامه هایش را با پیک هائی به علمای شهرستانها فرستاده و آنان را برای مهاجرت به قم تشویق و تحریک می نمود. در خارج از ایران شخصیتی که بیش از همه اعتبار و ارزش معنوی داشت مرحوم آیت الله حاج سید ابوالحسن اصفهانی بود و حاج آقا نورالله مرحوم حاج میرزا ابوالحسن بروجردی را با نامه ای خصوصی به نجف اشرف فرستاد و معظم له را در جریان قیام سراسری علماء برای براندازی رضا خان گذاشت، مرحوم آیت الله اصفهانی در جواب ضمن حمایت از این قیام و گوشزد نمودن خطر و لزوم برنامه ریزی دقیق بخاطر درگیر بودن مستقیم روحانیت با رضاخان، نامه خود را به این ترتیب خاتمه می دهند:

«عرض آن است که شهدا لله دل ما هم خون است و اگر راهی برای اصلاح و انجام بعضی مطالب داشته باشیم که رفع همه مفاسد شود بلکه احداث فساد بلا دنتیجه نشود حاضر و فداکار هستیم در زمان تشرف جناب حجة الاسلام آقای حاج میرزا ابوالحسن بروجردی بعضی عرایض خدمتشان نمودم که اگر ابلاغ نموده اند البته بعد از تأمل تصدیق خواهند فرمود زیاده چه عرض کنم اسئل الله تعالی الفرج و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته، ذوات شریفه آقایان هیئت علمیه دامت تائیداتهم را مبلغ سلام و دعا گوست»^۱.

ربیع الثانی ۱۳۶۶ — الاحقر ابوالحسن الاصفهانی

.....

۱- نقل از کتاب در دست انتشار (مبانی سیاسی و تاریخ نهضت اسلامی آیت الله حاج آقا نورالله شهید)

از موسی نجفی

بزرگوارمان مدظله العالی از خود نشان دادند (کلهم نور واحد) که بر خورد ایشان با این جریان مشهور و معروف عام و خاص است.

حلم سید

مؤلف محترم «پندهائی از رفتار علماء اسلام» می نویسد:

یک نفر از طلاب حکایت می کرد که در صحن امام حسین (ع) نزدیک درب تل زینبیه، نشسته بودم و مردی در کنار من ایستاده بود، مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی (علیه الرحمه) با اصحابش، از حرم مقدس امام حسین (ع) خارج شده، و صحن مطهر را از درب تل زینبیه ترک گفت، آن مردی که در کنار من ایستاده بود، آهسته گفت: بروم و سید را دشنام گویم. و سپس دنبال سید حرکت نمود، تا آنکه هر دو از آنجا گذشتند لحظاتی نگذشت که آن مرد دشنام دهنده با چشم گریان برگشت! علتش را پرسیدم، پاسخ داد من سید را تا درب منزل دشنام دادم اما همینکه درب منزل رسیدم، سید فرمود همین جا توقف کن من با شما کاری دارم و داخل شد، طولی نکشید از منزل خارج شد و فرمود بگیر این پولها را و هر موقع تنگ دستی به تو رو آورد به ما مراجعه کن، زیرا ممکن است چنانچه به دیگران مراجعه کنی حاجت ترا برآورده نسازند، دیگر آنکه من آمادگی دارم که هرگونه دشنام و ناسزائی را بشنوم و لکن استدعای من آن است که عرض و ناموس مرا مورد دشنام قرار ندهی.

دشنام دهنده می گوید: چنان این کلمات پیامبر گونه سید در من اثر عمیق گذاشت که نزدیک بود، قالب تهی نمایم، اشگ چشمانم سرازیر شد و رعشه براندام افتاد همانطوریکه مشاهده می کنی.

سماحت آن مرحوم

مرحوم آیه الله شیخ محمد رضا طبسی (م ۱۴۰۵) می گوید: ایام زیارت امام حسین (ع) در کربلا خدمت سید بودیم که مرحوم شیخ علی اکبر سیبویه وارد شد و عرض کرد مؤمنی که در میان باغات بین «طویرج» و «کربلا» سکونت دارد می خواهد وجهی را بعنوان خمس در اختیار یکی از سادات بگذارد تا او بتواند ازدواج نماید ولی از شما اجازه و قبض رسید می خواهد سید فرمود بسیار خوب نام او را بگوئید تا قبض مورد نظر را بنام او بنویسم، مرحوم



سیبویه گفت اسم او را نمی‌دانم سید فرمود: پس این قبض را بنام که بنویسم؟ سپس با خط خود چنین نوشت: ای کسی که می‌خواهی فلان مبلغ را کمک کنی هر مقداری که می‌خواهی کمک کنی مورد قبول من است.

کمک مالی جهت ایجاد محبت

مؤلف بزرگوار «پندهائی از رفتار علماء اسلام» در صفحات ۷۱ و ۸۳ و ۸۴ داستانهای را در این خصوص آورده که یک نمونه آن نقل می‌شود:

مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی یکی از نمایندگانش را برای تبلیغ مردم بطرف شمال عراق فرستاد او به یکی از روستاهای شمال وارد شد ولی بزرگ قبیله از در مخالفت درآمده و این ناسازگاری را به جدی رسانید که این شخص مجبور شد به پاسگاه آن منطقه، مراجعت نماید تا شاید به کمک پلیس بتواند در منطقه از شر بزرگ قبیله در امان بماند، پلیس به او گفت، تنها راه حل این مشکل آن است که به نجف اشرف بازگشته و از آیت الله اصفهانی بخواهی با وزیر کشور تماس گرفته و وزیر به ما دستور دهد تا در مقابل شیخ عشیره ایستادگی کنیم، او به نجف اشرف مراجعت نمود جریان را به عرض مبارک مرحوم اصفهانی رسانید. ایشان فرمود: اشکالی ندارد، نامه ای برای بزرگ قبیله نوشته و همراه مبلغ پانصد دینار به نماینده خود داد و فرمود: به همان آبادی بازگرد و در مهمانسرای شیخ قبیله وارد شو، و این نامه را بدست وی بده، او طبق دستور آقا آمد و نامه را به دست بزرگ قبیله داد همینکه او نامه را باز نمود و آن مقدار پول را دید چهره اش گشاده شد و به خوشحالی با وی دست داد و تصمیم گرفت که با افراد عشیره اش در مجلس نماینده آقا حاضر شود، و در نماز ایشان حضور یافت و در نتیجه قبیله اش از مهمترین طرفداران سید شدند، مدتی گذشت نماینده آقا در سفری به نجف، قصه را برای مرحوم سید نقل نمود. ایشان فرمودند: آیا چنین بهتر بود که من عمل نمودم یا اینکه نامه بنویسم برای وزیر که او را ادب نماید آن هم بطوری که عاقبت خوبی در پی نمی‌داشت، زیرا بالأخره با توسستیزی و دشمنی می‌نمود.

عنایت امیرالمؤمنین (ع) به مرحوم سید

مرحوم آیه الله طیبی - از اصحاب استفتاء مرحوم سید - به یک واسطه از حضرت آیه

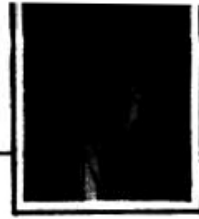


الله خوئی دام ظلّه العالی نقل می‌کند که یکی از معاصرین سید از سادات و علمای محترم نجف بود، اجاره خانه اش مدتی تأخیر افتاده بود، صاحب خانه هر روز فشار می‌آورد که اگر تا فردا وجه الاجاره تأخیر افتاده را پرداخت نکنی اثاثیه ات را به کوچه خواهم ریخت. این مرد عالم با حالتی افسرده به حرم امیرالمؤمنین (ع) مشرف شده و به آن آستانه قدس و طهارت و کنگره قدرت و ولایت الهی توسل می‌جوید در گرما گرم سوز و گداز خواب بر چشمانش سنگینی می‌کند، خوابش می‌برد و در عالم رؤیا خود را در محضر امیرالمؤمنین (ع) می‌یابد حضرت از وی می‌پرسند چرا این همه جزع و فزع می‌کنی؟ سید جریان خود را عرضه می‌دارد امام می‌فرمایند ما حالا تورا می‌بینیم، عرض می‌کند آقا من هر شب دو ساعت سعادت تشرّف در حرم شریف را دارم، می‌فرمایند نه ما حالا شما را می‌بینیم با این حال مسئله ای نیست مطلب شما را حواله دادیم.

سید از خواب بیدار می‌شود و با نهایت شگفتی از خود می‌پرسد این چه حواله بود و حضرت مرا به که حواله دادند بهت و حیرت سر تا پای وجودش را فرا می‌گیرد، و به منزل باز می‌گردد سحرگاه درب خانه اش به صدا درمی‌آید در را باز می‌کند و خود را در مقابل سید می‌بیند چون انتظاری نداشت دست و پای خود را گم کرده و شتابزده می‌گوید: آقا بفرمائید، آیه الله اصفهانی می‌فرمایند مأموریت ما تا همین جا بود و پاکی بدست او داده و دور می‌شوند پاکی را باز می‌کند با کمال تعجب می‌بیند داخل پاکی درست همان مبلغی که وی به صاحب خانه بدهکار بود پول قرار داده شده است.

حفظ آبروی دیگران :

استاد محترم جناب آقای حسین مظاهری نقل کردند که وقتی آیه الله اصفهانی وکالتی به فردی داده بود که بعداً معلوم شد صلاحیت لازم را نداشته است، به او گفته بودند وکالت را از او بگیر، ایشان گفته بود، من وقتی به او وکالت نداده بودم وی در شهر نیمه وجهه‌ای داشت و وقتی وکالت را به او دادم وجهه اش کامل شد و من اگر از او وکالت را بگیرم تمام آبروی او را از بین برده‌ام و من حاضر نیستم وجهه‌ای که از خود داشته از بین ببرم.



سیاست سید و امکانات مالی او

زمانی سید در کاظمین، در قصر عارف واقع در کنار رود دجله تحت نظر بود روزی عبدالله فیصل پادشاه عراق بر او وارد می‌شود و طاقچه‌های اطاق را که سید در آن اقامت داشت پر از بسته‌های اسکناس می‌بیند این منظره او را به تعجب و امیدوار می‌دارد بطوریکه نمی‌تواند شگفتی خود را پنهان کند لذا به سید عرض می‌کند: این همه پول که شما در این اطاق دارید در خزینه دولت وجود ندارد سید در جواب می‌گوید: اینک چیزی نیست زیرا دو برابر آن مصرف روزانه ما است.

آرزوهای سید

آقای طبسی (ره) می‌گوید: سید کراً به من فرمود: آرزوی رسیدن به دو هدف بزرگ فکر مرا همواره بخود مشغول داشته است.

۱- خریدن منازل و زمینهای سامرا و اسکان دادن شیعیان در اطراف حرمین

امامین عسکرین (ع)

۲- ذکر شهادت ثالثه در مناره‌های مسجدالحرام

چرا سید به مکه نرفت؟

زمانی که سید عبدالحسین حجت به مکه مشرف شده بود بر ملک ابن سعود وارد شد، پادشاه عربستان فرصت را غنیمت شمرده و از سید برای تشریف به حج دعوت بعمل آورد سید در جواب فرمودند آمدن ما به مکه موقوف بر تعمیر قبور ائمه بقیع است. اگر اجازه تعمیر به آن طرزی که مطلوب ما است داده شود ما هم دعوت را اجابت خواهیم کرد.

ملاقات سفیر انگلیس با آیت الله اصفهانی

یکی از بازرگانان خیر و متقی بنام حاج مهدی بهبهانی نقل می‌کند: وقتی به خدمت رهبر شیعیان جهان مرحوم آقا سید ابوالحسن موسوی اصفهانی اعلی الله مقامه مشرف شدم دیدم آقا حاج عبدالهادی استرآبادی که از رجال نامی عراق و شخصیت



ارزنده و پست حساسی نیز در دولت عراق داشت. به محضر سید رسیده و پس از مراسم عرض ادب و دست بوسی عرض کرد: مرا نوری سعید به محضر شما فرستاده و اجازه می‌خواهد تا در معیت سفیر کبیر انگلیس و نماینده رسمی حکومت بریتانیا برای دست بوسی مشرف شود.

سید فرمود: نماینده حکومت بریتانیا و سفیر انگلیس از من چه می‌خواهند؟ ما که از آنان گریزانیم آنان اهل خدعه و نیرنگ و عامل جنایت هستند، با اصرار فراوان استرآبادی، مرحوم سید اجازه شرفیابی دادند استرآبادی افزود: اجازه بفرمائید این ملاقات خصوصی باشد.

در حالیکه آثار غضب و خشم در چهره مبارکش ظاهر گردیده بود فرمود نه هرگز ممکن نیست و دستور داد تا علمای بزرگ و اساتید حوزه از قبیل مرحوم آقا ضیاء الدین عراقی و مرحوم شیخ محمد حسین کمپانی و مرحوم خوانساری و مرحوم شیخ محمد کاظم شیرازی و مرحوم جمالی خراسانی و... در هنگام ملاقات تشریف داشته باشند.

در وقت معین سفیر و نماینده بریتانیا و نوری سعید از راه رسیدند و مراسم عرض ارادت و دست بوسی از سید انجام شد مترجم خواسته های آنان را چنین به عرض رسانید: رهبر این آقایان مطالبی به حضورتان آورده اند که من به عنوان مترجم آنها را به عرض می‌رسانم:

حکومت بریتانیا سلام و تحیات فراوان خود و ملت خود را به ساحت قدس آن حضرت تقدیم داشته و معروض می‌دارد دولت انگلستان در جنگ جهانی دوم نذر نمود چنانکه جرمن (آلمان) را در جنگ شکست داد مبلغی را به شکرانه این پیروزی بر معابد و همچنین به رهبران دینی بزرگ جهان تقدیم نماید اکنون که بریتانیا به پیروزی مورد نظر خود رسیده در صدد وفاء به نذر خود بر آمده است آن رهبر عالیقدر مستحضر هستند که رهبران مذهبی بزرگ در جهان امروز منحصر به قداسة البایا (پاپ) و حضرتعالی می‌باشد در مورد پاپ نماینده دولت متبوع ما به واتیکان رفته و به نذر عمل نموده است، اینک اینجانبان به نمایندگی از طرف دولت انگلیس در نجف اشرف به حضور آن جناب شرفیاب شده ایم تا در رابطه با نذر مورد بحث به حضور عالی تقدیم داریم.

پس از آنکه مترجم سخنان خود را به پایان رسانید سید پس از لحظه درنگ فرمودند: مانعی ندارد علمای حاضر در مجلس از موافقت غیر منتظره سید در شگفت شدند و قبلاً هم



نظر به شناختی که از شخصیت عظیم سید داشتند به اطلاع نماینده انگلیس رسانده بودند که رهبر اسلام غیر از پاپ است و قبول پیشنهاد شما از طرف او بسیار بعید به نظر می‌رسد سفیر از موافقت سید بسیار خوشحال شده فوراً چکی به مبلغ یکصد هزار دینار عراقی برابر با دو میلیون تومان صادر کرده و به سید تقدیم داشت اما سید پس از دریافت چک و اطلاع از مبلغ مندرج در آن فوراً کاغذ کوچکی را که در مقابلش بود برداشته و مبلغ صد هزار دینار عراقی را حواله نموده و ضمیمه چک تقدیمی دولت انگلستان کرده که جمعاً چهار میلیون تومان شد.

آنگاه رو به مترجم فرموده و گفت به من اطلاع رسیده که در این جنگ اکثر لشکریان بریتانیا از مسلمین هند بوده‌اند که همه‌شان در جریان آن کشته شده‌اند و از آنان جز یک مشت زن و بچه بی سر پرست و آواره چیزی باقی نمانده است من به حکم مسئولیت اسلامی بر خود وظیفه می‌دانم که این ستم دیدگان بی گناه را هرگز فراموش نکنم و از شما می‌خواهم این مبلغ ناچیز را که تقدیم آن به باقیمانده‌گان قربانیان مذکور بسیار عذر می‌خواهم در میان آنان تقسیم نمائید. آنگاه همگی پس از بوسیدن دست سید مرخص شدند و پس از لحظاتی نوری سعید مراجعت نمود و خود را به روی قدمهای سید انداخت و با ولع شدیدی او را می‌بوسید و می‌گفت: ای رهبر عظیم القدر قربانت شوم می‌دانید که من از اهل بیتم تاکنون از هیچکدام از علمای ما به دلیل مادی بودن اکثر آنها چنین گذشت و بزرگواری دیده نشده است. نماینده انگلیس پس از ترک محضر جناب‌عالی از هوشیاری و درایت شما ستایش‌ها می‌کرد و سخنها می‌گفت. علمای حاضر در مجلس از سید سؤال کردند اگر این وجه به مصرف حوزه می‌رسید به نظر حضرت‌عالی بهتر نبود؟ سید در جواب فرمودند سهم امام (ع) باید در ترویج اسلام و مذهب صرف شود به نظر من یکی از مواردی که می‌توانستیم بهترین بهره‌برداری را در ترویج اسلام و شریعت محمدی (ص) بنمائیم همین بود. گفتار سید مورد تأیید و تحسین همه حاضرین واقع شد.

اهتمام به امر طلاب

آیت‌الله سید مصطفی خوانساری می‌گوید: آیه‌الله سید محمد باقر شهیدی این خاطره را نقل کرد که من کرایه منزلم عقب افتاد و امکان پرداخت برایم نبود جریان را به سید که مرجع شیعه بود تذکر دادم فردای آنروز قتل فرزند سید اتفاق افتاد، مأیوس شدم و با خود



گفتم گرفتاریهای سید مانع می شود که بفکر ما باشد. اما در روز تشییع جنازه مشاهده کردم که سید به طرف من می آید، همینکه به نزدیک من رسید وجهی جهت پرداخت کرایه در اختیار من گذاشت.

نداوم رفاقت

ویژگی دیگر مرحوم سید اصفهانی رفاقت عمیق او با دوستان خود بود و همین خصیصه باعث می شد تا به شایعات و سخن پراکنی حاسدان مغرض که برای بدنام کردن آنان تلاش می کردند بی اعتناء بوده. و دوستان را در اطراف خود داشته باشد.

اجتهاد از دیدگاه معظم له

آیت الله شیخ عبدالحسین فقیهی نقل کردند چون مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی مرجع اعلاهی شیعه بود لذا در مرافعات شخصاً دخالت نمی کرد و قضاوت در مرافعات مردم نزد علمای درجه دوم برده می شد منتها حکم آنان تا توسط آقا سید ابوالحسن تنفیذ نمی شد ارزش قانونی پیدا نکرده و مورد قبول قرار نمی گرفت اتفاقاً در جریان، یکی از علمای بزرگ آن روز نجف که گرایش زیادی به فلسفه داشت و اصطلاحات فلسفی را زیاد در علم اصول و فقه بکار می برد حکمی می کند وقتی به مرحوم آقا سید ابوالحسن پیشنهاد می کنند که این حکم را تنفیذ کند چون مجتهد جامع الشرایطی آن حکم را داده است ناگهان سید با عصبانیت جواب می دهد مگر هر کس که مقداری اصطلاحات فلسفی را بهم بافت مجتهد است، اجتهاد فهمیدن مذاق ائمه (ع) از اخبار مرویه آنان است.

فطانت سید

دانشمند معظم شادروان حاج شیخ حسینعلی راشد نامه ای به مرحوم آیت الله اصفهانی می نویسد و طی آن از نظر ایشان درباره رادیو — که تازه اختراع شده و در خدمت حکومت وقت قرار گرفته بود — استفسار می کند آن مرحوم که بنا نداشت به این سؤال جواب دهد و از طرفی بی جواب گذاشتن سؤال واعظ معروف و نامی تهران را هم صلاح نمی دانسته عبای خوبی برایشان می فرستند و از پاسخ دادن خودداری می ورزد.

الفقر فخری

مرحوم سید در اوان تحصیل از نظر مالی سخت در مضیقه بود بحدی که پس از اتمام کتابی ناچار می‌شد آن را بفروشد و از پول آن کتاب بعدی را تهیه کند ولی این فقر مانع از ادامه تحصیل او نشد و هر روز به شکلی او را رنج می‌داد و تعجب اینجاست که با اینکه خود با سختی زندگی می‌گذراند دیگران را بر خود ترجیح می‌داد. یکی از اساتید عالیقدر قم نقل کرد که روزی لحاف خود را برای فروش به لحافدوز سپرده بود، مردی که فوق العاده مستحق بود به او مراجعه نمود و وضع زندگی خود را تشریح کرد وی فرمود به نزد لحافدوز برو و پول لحاف را بگیر که توازن من محتاج تری!

در وفیات العلماء آمده است: مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ اشرفی می‌فرمود: در خدمت آقا سید ابوالحسن اصفهانی بودم، از کوچه‌ای عبور می‌کردیم، خرابه‌ای بود، سید رو به من کرده و فرمود:

من با اهلیتیم مدت پانزده روز در این خرابه مسکن داشتیم چون صاحب خانه ما به من گفت من راضی نیستم شما اینجا باشید ما ناچار آنجا را خالی و اینجا منزل کردیم تا اینکه خانه‌ای اجاره کردم.

تجاهل عارف

او معمولاً افرادی را که سابقه خوبی با او نداشتند و خدمت او می‌رسیدند از اعمال قبلی آنها گذشت نموده و چنین وانمود می‌کرد که آنها را نمی‌شناسد و تطبیق نمی‌کند تا طرف از سابقه‌ای که با معظم له داشت خجالت نکشد.

مرحوم حاج سراج انصاری که از نویسندگان و مبلغین زمان کسروی بود و مقابله‌ها و مبارزه‌های او با کسروی مشهور عام و خاص است اوائل دوران طلبگی خود در نجف اشرف میانه خوبی با سید نداشت تا اینکه در اثر حوادث روزگار شدیداً مقروض شده و نمی‌تواند زندگی عادی خود را اداره کند یکی از دوستانش او را خدمت سید می‌برد، وی چنان برخورد می‌کند مثل اینکه مرحوم حاج سراج انصاری دفعه اولی است که به منزل سید آمده و سید او را بجای نمی‌آورد و بعد از شنیدن استیصال حاج سراج انصاری با عذر خواهی از اینکه دستش خالی است و برایش امکاناتی بیش از این وجود ندارد مبلغ معتنا بهی به او



می‌پردازند که برای مرحوم حاج سراج باور کردنش مشکل بود. ایشان این خصیصه اخلاقی را از اجداد طاهرینش به ارث برده بود چون نقل می‌کنند - روزی مردی امام سجاد (ع) را دشنام و ناسزا گفت علی ابن الحسین (ع) خاموش ماند و بدو نگریست مرد گفت با توام و امام پاسخ داد من سخن تو را نشنیده می‌گیرم (کشف الغمّة ج ۲ ص ۱۰۱).

تالیفات

۱ - وسیلة النجاه:

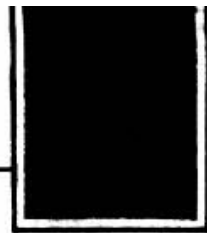
این کتاب ابتداء ، رساله علمیه مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی بود و بنام ذخیره الصالحین نامیده می‌شد و توسط سعید بن محمد رضا الحلی جمع آوری شده بود، مرحوم سید در دو نوبت فتاوی خود را جهت مراجعه مقلدین در آن درج می‌کنند و لکن به علت جامع نبودن آن، با افزودن مسائل زیادتری که بکلی با اصل خودش تفاوت دارد آن را بصورت فعلی تغییر می‌دهند.

این کتاب در دو جلد تدوین شده، در جلد اول مباحث تقلید، کتاب الطهارة، کتاب الصلوة، کتاب الزکاة، کتاب الخمس و در جلد دوم کتابهای مکاسب ، متاجر، شفعه، صلح، اجاره، جماله، عاریه، ودیعه، مضاربه، شرکت، مزارعه، مساقات، دین، رهن، حجر، ضمان، حواله، کفاله، وکالت، اقرار، هبه، وقف، صدقات مستحبه، وصیت، ایمان و نذور و عهود، صید و ذباحت، اطعمه و اشربه، غصب، احیاء موات و مشترکات، لقطه، نکاح، طلاق، خلع و مبارات، ظهار و لعان و ایلاء و میراث قرار دارد.

وسيلة النجاه به اسم «صراط النجاة» بوسیله سید ابوالقاسم اصفهانی به فارسی و به اسم «ذریعة النجاة» بوسیله شیخ سعادت حسین بن متور علی السلطان پوری به اردو ترجمه شده است.

بسیاری از فقهای بعد از سید بر آن حاشیه زده‌اند از جمله حضرت آیه الله العظمی امام خمینی مدظله العالی که فتاوی خود را به صورت حاشیه بر آن نوشته و سپس در زمان تبعید به ترکیه با تحریر و درج فتاوی خود در کتاب و افزودن مسائل دیگری آن را به صورت یک کتاب فقهی - فتوایی مستقلی در آوردند که مورد استفاده فقها و علماء می‌باشد. خود حضرت امام در آغاز کتاب تحریر الوسیله چنین می‌نگارند:

«در گذشته کتاب «وسيلة النجاة» تألیف سید الحجّة، فقیه اصفهانی (قدس سره) را حاشیه کردم و آنگاه که در اواخر ماه جمادی الثانی ۱۳۸۴ به دنبال حوادث دردناکی که بر



اسلام و مسلمانها وارد آمد. که شاید تاریخ آن را ثبت کند. به بورسا (یکی از شهرهای ترکیه) تبعید شدم و در آنجا تحت نظر و مراقبت، فارغ البال بودم در مقام برآمدم که آن حاشیه را بصورت متن مستقلی در آورم تا استفاده از آن آسانتر باشد و اگر خداوند توفیق داد مسائل مورد نیاز روز را نیز بر آن بیفزایم.»

از جمله مسائل ارزنده‌ای که حضرت امام به این کتاب افزودند: عبارتند از ۱- باب امر به معروف و نهی از منکر ۲- مسائل نماز جمعه ۳- مسائل دفاع ۴- مسائل قضاء ۵- مسائل مستحدثه. و بطوریکه از استاد محترم جناب آقای حرم پناهی شنیدم بر کتاب «وسيلة» شرحی به نام «سفينة الهدای فی شرح وسیلة النجاة» در ۲۰ جلد نوشته‌اند که تاکنون به چاپ نرسیده است.

۲- حاشیه بر عروة الوثقی

۳- شرح کفایة الاصول

۴- انیس المقلدین

۵- حاشیه بر تبصرة علامه

۶- حاشیه نجات العباد مرحوم صاحب جواهر

۷- ذخیره الصالحین، رساله عملیه ایشان که سه بار هم چاپ شده است

۸- ذخیره العباد

۹- وسیلة النجاة صغری - رساله عملیه مختصر.

۱۰- منتخب الرسائل

۱۱- مناسک حج

تقریرات او

معظم له برای تدریس اهمیت زیادی قائل بود و لذا شاگردان او نیز برای درس ارزش خاصی قائل بودند و با ولع تمام مطالب پر فائده او را یادداشت می‌کردند، در نتیجه جمعی از شاگردان تقریرات بحثهای فقهی و اصولی او را نوشته‌اند از جمله:

۱- آیت الله شیخ محمد تقی آملی (م ۱۳۹۱ق) درس اصول ایشان را بصورت حاشیه بر کفایه تقریر کرده است.

۲- مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد رضا طبسی

۳- مرحوم آیت الله سید محسن جلالی مقرر درس فقه

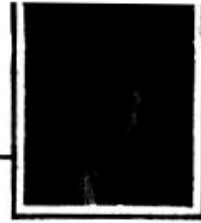
گروهی از شاگردان ایشان

در حوزه درسی ایشان افراد زیادی که غالباً به مرتبه عالیه اجتهاد نائل آمده بودند حاضر شده و از خرمین دانش اسلامی آن بزرگوار استفاده می‌کردند که اینک نام برخی از آنان^۱ را ذیلاً می‌آوریم:

- ۱- مرحوم آیت الله سید محسن حکیم (م ۱۲۹۵)
- ۲- مرحوم آیت الله شیخ عبدالنبی اراکی (م ۱۳۸۵)
- ۳- مرحوم آیت الله میرزا محمد تقی آملی (م ۱۳۹۲) و فرزندش مرحوم آیت الله آقا ضیاء الدین آملی
- ۴- مرحوم آیت الله شیخ محمد تقی بروجردی
- ۵- مرحوم آیت الله شیخ محمد حسین خیابانی، مؤلف نخبه الازهار فی احکام الخیار (م ۱۲۹۲)
- ۶- مرحوم آیت الله شیخ مهدی معزالدوله
- ۷- مرحوم آیت الله میر سید علی یشربی کاشانی (م ۱۳۷۹)
- ۸- مرحوم آیت الله سید مهدی خوانساری، مؤلف «احسن الودیعة» (م ۱۳۹۱)
- ۹- مرحوم آیت الله حاج حسین خادمی مؤلف «رهبر سعادت» (م ۱۴۰۵)
- ۱۰- آیت الله شهید سید ابوالحسن شمس آبادی
- ۱۱- آیت الله میرزا هاشم آملی
- ۱۲- مرحوم آیت الله شیخ عباسعلی شاهرودی (م ۱۳۸۳)
- ۱۳- مرحوم آیت الله سید محمد هادی میلانی (م ۱۳۹۵)
- ۱۴- مرحوم آیت الله حاج شیخ آقا بزرگ اشرفی (مؤلف الروائح الفقیهه م ۱۳۹۵)
- ۱۵- مرحوم آیت الله حاج میرزا محمد باقر آشتیانی (م ۱۴۰۴)
- ۱۶- مرحوم استاد علامه سید محمد حسین طباطبائی تبریزی (م ۱۴۰۲) مؤلف تفسیر المیزان
- ۱۷- مرحوم آیت الله حاج میرزا حسن موسوی بجنوردی (م ۱۳۹۴.ه.ق) مؤلف القواعد الفقیهية

.....

۱- لازم به تذکر است که ذکر نام این بزرگان دلیل بر بهترین شاگرد سید نیست و ترتیب اسامی هم دلیل بر مقام علمی آنان نمی‌باشد. و این تذکر در همه مقالات «نجوم امت» جاری است.



- ۱۸- مرحوم آیت الله سید محسن جلالی (م ۱۳۹۶)
- ۱۹- مرحوم آیت الله سید مرتضی مرتضوی لنگرودی
- ۲۰- مرحوم آیت الله حاج میرزا مصطفی صادقی قمی
- ۲۱- مرحوم آیت الله حاج شیخ مهدی حرمی قمی
- ۲۲- مرحوم آیت الله حاج سید جعفر شاهرودی
- ۲۳- مرحوم آیت الله حاج سید سجاد علوی
- ۲۴- آیت الله سید هادی خسرو شاهی
- ۲۵- آیت الله شیخ محمد تقی غروی بهجت
- ۲۶- مرحوم آیت الله حاج سید عبدالهادی شیرازی (از شاگردان خصوصی سید)
- ۲۷- مرحوم آیت الله حاج میرزا فتاح شهیدی
- ۲۸- آیت الله حاج سید مصطفی مهدوی اصفهانی
- ۲۹- آیت الله حاج سید محمدباقر طباطبائی سلطانی .

وفات و مدفن ایشان

آیه الله اصفهانی در روز دوشنبه نهم ذی الحجه ۱۳۶۵ در کاظمین دیده از جهان فانی فرو بستند، هنگامی که جسد پاک آن بزرگوار رادر صحن مطهر علوی آوردند آیه الله شیخ محمد حسین کاشف الغطاء خطاب به آن چنین گفت:

«هنیئاً لك يا ابالحسن عشت سعيداً و مت حميداً قدانسيت الماضين واتعبت الباقين
كانك قدولدت مرتين»

یعنی این نزول در جوار پروردگار عالمیان بر تو گوارا باد چه زندگی سعادت‌مندانه و رحلت پسندیده‌ داشتی، زندگی آنگونه با تدبیر و حسن سیاست توأم بود که گذشتگان از علما را در بوته فراموشی قراردادی و باقیمانده‌گان را به رنج و تعب افکندی گوئی که تودوبار به دنیا آمده بودی- یکبار برای کسب تجربه و درایت و بار دیگر برای به کار بستن آن و شاعر اهل بیت، حجت الاسلام حاج میرزا محمدعلی انصاری (ره) در ضمن شعر بلندی که در رثای ایشان سروده ماده تاریخ وفات او را این گونه بیان می‌کند.

یک تن از فردوس اعلا سربرون آورد و گفت
هست در فردوس اعلا جای سید بوالحسن

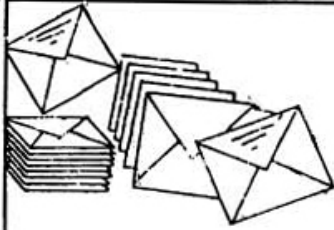
مدارک

در این مقاله علاوه بر مدارک زیر از اظهارات آیت الله شیخ عبدالحسین فقیهی و آیت الله



صفائی خوانساری و استاد حرم پناهی نیز استفاده شد.

- ۱- الامام السيد ابوالحسن
- ۲- معجم رجال الفكر والادب فی النجف خلال الف عام / ۳۴۹
- ۳- مؤلفین کتب چاپی ج ۱/ ۱۳۷
- ۴- اختران تابناک ج ۱/ ۳۶
- ۵- مشاهیر دانشمندان اسلام ج ۴- بخش استدراکات - ص ۳۷۵
- ۶- گنجینه دانشمندان ج ۳/ ۸۱
- ۷- پندهائی از رفتار علمای اسلام ص ۵۷، ۶۷، ۷۵، ۷۷، ۸۳، ۷۴
- ۸- علمای بزرگ شیعه از کلینی تا خمینی ص ۳۸۱
- ۹- ستارگان درخشان (در ضمن زندگانی خاندان پیامبر(ص) چاپ شده) ص ۳۰۹
- ۱۰- فقهای نامدار شیعه ص ۴۲۶
- ۱۱- نهضت روحانیون ایران ج ۲، ۱۶۱
- ۱۲- النورة العراقية ورسالة الاسلام ش ۱، س ۶
- ۱۳- نقش روحانیت در اسلام و اجتماع س ۲۲۵
- ۱۴- وفيات العلماء ۲۳۹- ۲۴۲
- ۱۵- آشنائی با علوم اسلامی ص ۳۱۱
- ۱۶- شهدای روحانیت شیعه در یک صد ساله اخیر ج ۱، ص ۱۶۱
- ۱۷- علماء معاصرین ص ۱۹۳
- ۱۸- معارف الرجال ج ۱ ص ۱۴۰
- ۱۹- ریحانة الادب، ج ۱، ص ۱۴۲
- ۲۰- مجله امید ایران، ش ۹۹۷ هفتم اسفند ۱۳۵۷
- ۲۱- تذکرة القبور یا دانشمندان بزرگ اصفهان
- ۲۲- دیوان انصاری
- ۲۳- زندگانی حضرت آیت الله چهارسوقی از سید محمد علی روضانی ۱۲۷
- ۲۴- نگرشی بر زندگی پربار عالم ربانی حضرت آیت الله طوسی
- ۲۵- امام و روحانیت از دفتر سیاسی سپاه پاسداران
- ۲۶- مبانی سیاسی و تاریخ نهضت اسلامی آیت الله حاج آقا نورالله شهید
- ۲۷- مرگی در نور ۳۵۲
- ۲۸- مشاهیر جهان ۲۴۷
- ۲۹- حیاة آية الله شیخ علی الشاهرودی
- ۳۰- فرهنگ معین ج ۵/ ۱۵۴
- ۳۱- تاریخ نائین ج ۱ ص ۱۰۲
- ۳۲- ملاقات با امام زمان ج ۱ ص ۱۸۰ و ۱۳۷
- ۳۳- نهضت امام خمینی ج ۲



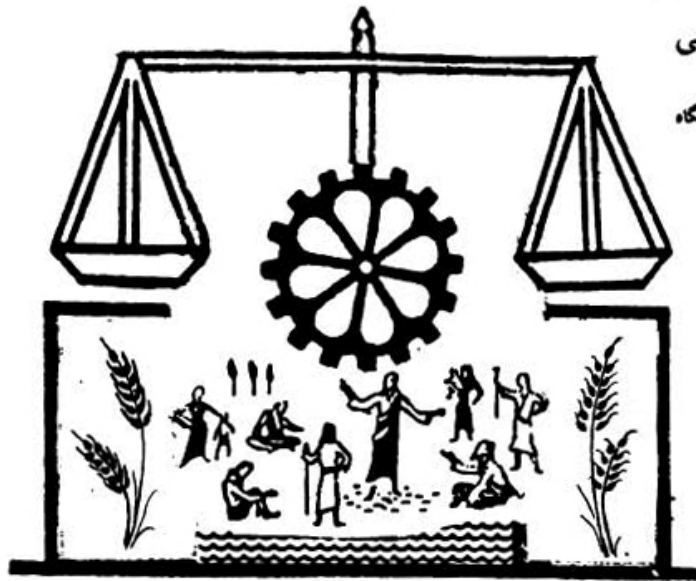
پرسش و پاسخ

برادرمان کمال رضائی از اصفهان اطلاعاتی راجع به اخوان الصفاء خواسته بودند که ذیلاً جواب داده می‌شود:

اخوان الصفا و خلان الوفا نامی است که بر دسته‌ای از حکمای قرن چهارم هجری اطلاق شده است، کسانی که رسائلی را بدون ذکر نام مؤلف، انتشار می‌داده‌اند، از آنجا که از اهداف عمده این گروه ایجاد توافق بین دین و فلسفه بوده و بخاطر وحشی‌گی که کم و بیش نسبت به تکفیر آنها وجود داشته، نام خویش را مخفی نگاه داشته‌اند، احتمالاً دلیل دیگر آن‌ارائه فکری جدید و بدون گرایش مذهبی بوده که علنی کردن آن منجر به تخطئه آنها از سوی همه مذاهب موجود می‌شده است، نویسندگان جدید اسماعیلی آنها را از خود دانسته‌اند و این بدلیل شباهتهائی است که برخی از استدلالهای اخوان الصفا با اسماعیلی‌ها دارد و البته گاه این شباهتها فزون از حد معمول است.

اسامی چندی از جمله «ابوسلیمان محمدبن معشر البستی»، «ابوالحسن علی بن هارون الزنجانی»، «ابواحمد المهرجانی» و «ابوالحسن میناس الصوفی» و «زیدبن رفاعه» به عنوان نویسندگان احتمالی این رسائل ذکر شده است که البته در پذیرفتن آن تردید وجود دارد. فلسفه گرائی آنها در تهذیب دینی از آلودگیها از مهمترین خصائص آنهاست در این رسائل که ضمن چهار جلد انتشار یافته، تقریباً از تمامی مباحث هستی‌شناسی، طبیعت‌شناسی علوم دقیقه از قبیل ریاضی و نیز مسائل اجتماعی و سیاسی و حکمت علمی ذکری بمیان آمده و به منزله یک مجموعه در حکمت عملی و نظری است که تمامی کوشش آنها در جهت سازش دادن آن با ظواهر دینی می‌باشد.

برای شناخت بهتر آنها ر. ک: الاعلام الاسماعیلیه/ ذبیح الله صفات تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی / احمد امین - ضحی الاسلام / م.م شریف - تاریخ فلسفه در اسلام (مرکز نشر دانشگاهی).



عدالت اجتماعی

در بُعد اقتصادی

بحث دارد مشخص کردن موارد عدل و ظلم است که تعیین گردد که در هر مورد عدل چیست و ظلم کدام است در اینجا است که موضع مکاتب مختلف اجتماعی مشخص می‌گردد و مقصود هر یک از آنها از عدالت و قسط معلوم می‌شود. اسلام نیز که اجرای عدالت بطور کلی و عدالت اجتماعی به طور خاص را هدف خویش قرار داده است، بی‌شک خود را در مورد عدالت بصورتی روشن بیان کرده و راههای

.....

۱- سوره نحل آیه ۹۰.

۲- سوره اعراف آیه ۲۹.

خداوند در آیات متعددی از قرآن به طور صریح امر به عدل و قسط فرموده است، می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ

و...^۱

به تأکید، خداوند امر به عدل

واحسان و... می‌کند.

نیز می‌فرماید:

قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ^۲

بگو پروردگارم فرمان به قسط داده

است.

لزوم رعایت عدالت در همه

موارد، امری روشن است آنچه نیاز به

تحقق آن را نیز نشان داده است.

عدالت اجتماعی در بُعد اقتصادی از نظر اسلام با تعدیل ثروت اغنیاء و تأمین زندگی متوسط اجتماعی برای همه افراد جامعه تحقق می‌یابد، در این بحث به اثبات این مطلب و راههای تحقق آن می‌پردازیم.

پیش از ورود به اصل بحث لازم است ریشه تفاوت افراد و جوامع در برخورداری از ثروت و نعمتهای الهی مشخص گردد تا ببینیم موضع اسلام در برابر این تفاوتها چیست؟

ریشه تفاوتهای اقتصادی

تفاوتهای اجتماعی که در بهره‌مندی از امکانات زندگی میان افراد و جوامع وجود دارد بطور عمده به یکی از دو موضوع برمی‌گردد:

۱ - تفاوتهای اختیاری ۲ - تفاوتهای طبیعی

□ تفاوتهای اختیاری

بخشی از فاصله‌های درآمدی میان افراد، اختیاری است و معلول ستم و استثمار دیگران یا ناشی از عوامل طبیعی نیست، بلکه به انتخاب و روش خود افراد و جوامع باز می‌گردد مانند:

الف - تفاوت ناشی از سستی و تنبلی عده‌ای در برابر کوشش و نشاط

اقتصادی گروهی دیگر.

ب - تفاوت ناشی از جهان بینی حاکم بر فرد و جامعه‌ای با فرد و جامعه دیگر، زیرا ممکن است ایدئولوژی خاصی عده‌ای را به استفاده کمتر از امکانات این جهان، دوری از لذت‌مادی و کم‌کاری متمایل کند، طبعاً این جامعه نیز فقیر خواهد ماند، ولی در مقابل، افراد و جوامعی که ایدئولوژی دیگری دارند و از تحرک عقیدتی برخوردارند، دارای جامعه‌ای ثروتمند خواهند بود.

ج - تفاوت ناشی از مدیریت و سازماندهی اقتصادی. اگر فرد یا جمعیتی در کارهای اقتصادی، تدبیر، دوراندیشی و برنامه‌ریزی لازم را نداشته باشند کارآئی و بازده اقتصادی آنان تفاوت بسیاری با افراد و جوامعی که از مدیریت و برنامه‌ریزی اقتصادی مناسبی برخوردارند، خواهد داشت.

د - تفاوت ناشی از مصرف‌گرایی و میانه‌روی. افراد و جوامعی که بدون تناسب با امکانات و سطح تولید خود، مصرف را افزایش می‌دهند و بیش از پس‌انداز و سرمایه‌گذاری، مصرف می‌کنند بطور طبیعی دارای سطح درآمد و ثروت متفاوتی خواهند بود با افراد و جوامعی که تناسب معقول بین سرمایه‌گذاری و مصرف را مراعات

می‌کنند.

هـ - تفاوت درآمدهای ناشی از عملکرد سیستم‌های اقتصادی. گاهی اختلاف درآمدها ناشی از عملکرد برخی سیستم‌های اقتصادی است، مانند سرمایه‌داری که زمینه تمرکز ثروت و سرمایه را در دست عده‌ای محدود فراهم می‌کند و در مقابل، جمع بسیاری در محرومیت قرار می‌گیرند، زیرا آزادی اقتصادی به گونه‌ای مطرح است که قوی، قوی‌تر و ضعیف، ضعیف‌تر می‌گردد.

□ تفاوت‌های طبیعی

برخی تفاوت درآمدها در میان انسانها طبیعی است، زیرا علل و ریشه‌های آنها به تفاوت طبیعی توانمندیهای آنان باز می‌گردد.

چون افراد نوع بشر در صفات و ویژگی‌های روحی، فکری و بدنی باهم تفاوت دارند انسانها در صبر و شجاعت، در قدرت اراده و تصمیم‌گیری، در آرزوها و آرمانها، در ذوق‌ها و سلیقه‌ها، در قدرت حافظه و فراگیری، در تیزهوشی و سرعت انتقال، در توان ابداع، ابتکار و اختراع، در نیروی عضلات و مقاومت بدن، در آرامش اعصاب و سایر چیزهایی که از مقومات شخصیت انسانی به شمار

می‌روند با هم متفاوتند و این مواهب در افراد به تفاوت قرار داده شده است.

این تفاوتها در اصل ناشی از حوادث عارضی در تاریخ زندگی بشر نیست و نمی‌توان ادعا کرد که ریشه همه این تفاوتها در تبعیضات اجتماعی نهفته است و اگر تبعیضها نمی‌بود همه انسانها در صفات و ویژگی‌های شخصیت، مشابه و همانند هم بودند زیرا به روشنی مشاهده می‌کنیم گاهی حتی افرادی که در شرایط مساوی از نظر امکانات و برخورداری از حقوق بوده‌اند، در این موارد تفاوت‌های بسیاری با هم داشته‌اند، کم نیستند برادران و خواهرانی که از یک پدر و مادر به دنیا آمده و در یک محیط زندگی کرده و از شرایط و امکانات پرورشی و تربیتی مشابهی برخوردار بوده‌اند، ولی در استعدادها، ذوقها، قدرت جسمی و روحی و... با هم تفاوت داشته‌اند، حتی کم نیستند دوقلوهایی که در شرایط مساوی تغذیه و رشد و... قرار داشته‌اند ولی از تواناییهای متفاوت برخوردار شده‌اند، در واقع اصل تفاوت‌های مزبور، ناشی از عوامل فراوانی است که بسیاری از آنها در کنترل بشر نیست.

با توجه به اینکه هرکس مالک حاصل کار خویش یا هر عامل دیگری

از عوامل تولید متعلق به خود می باشد —
در چارچوب سیستم های مختلف —
تفاوت های طبیعی، منتهی به تفاوت در
آمدها خواهد گردید.

البته نمی توان انکار کرد که
گاهی این تفاوتها یا شدت تفاوتها،
ناشی از عوامل اجتماعی است که در
اختیار و کنترل انسانها می باشند، نظیر
تفاوت در فقر و ثروت خانواده، در
وجود و عدم امکانات تحصیلی و
برخورداری از فرصتها، زمینه ها و شرایط
اجتماعی که در استعدادها، ذوقها و
سلیقه های افراد پرورش یافته، در این
شرایط مؤثر واقع می شوند ولی نه این
عوامل بطور قاطع در تفاوتها مؤثرند زیرا
با وجود همه این عوامل اجتماعی،
گاهی افراد محروم، استعدادها و
قابلیتهای فوق العاده ای را از خود بروز
داده اند و برعکس افراد برخوردار به
دلیل اینکه زیر فشار محرومیتها قرار
نداشته اند استعدادهایشان نهفته مانده
است و نه این عوامل، تنها عوامل مؤثر در
تفاوتها می باشند، اصل وجود تفاوتها در
مقومات شخصیت انسانها طبیعی و
گریز ناپذیر است ولی باید اعتراف
کرد که همه تفاوتها در اثر عوامل
طبیعی نیست.^۳

ریشه های تفاوت درآمد که
ذکر شد، جنبه اقتصادی دارد، ممکن

است تفاوت درآمدها ریشه غیر
اقتصادی نیز داشته باشد، مانند حوادث
طبیعی و یا جنگها که در اینجا به اینگونه
ریشه ها نمی پردازیم.

بنابر این، وجود اصل تفاوت
میان افراد، واقعیتی است مسلم و نتیجه
یک چارچوبه اجتماعی مشخصی
نیست و یک دیدگاه واقع بینانه

.....

۳ — مارکسیستها می پندارند که علت اصلی
اینگونه تفاوتها، شرایط اجتماعی و اقتصادی
افراد جامعه است، ترکیب طبقاتی جامعه ها
باعث شده که استعداد افراد طبقه برخوردار از
امکانات، بروز کند و آنان بتوانند تواناییهای
لازم را در خویش پرورش دهند و در مقابل،
افراد طبقه محروم و زیر سلطه به دلیل نداشتن
فرصتها و امکانات لازم، استعدادهایشان بروز
نکرده و باعث پیدایش تفاوتها در میان آنان و
طبقات مرفه جامعه شده است.

باید گفت: این سخن تا حدی درست
است، اما نمی تواند تفسیر کاملی برای همه
تفاوتها باشد زیرا قرار داشتن یک نفر در طبقه
مرفه و قرار گرفتن فرد دیگر در طبقه محروم،
بدون تفسیر باقی می ماند، زیرا این سؤال مطرح
می شود که چه شد یکی از رفاه برخوردار شد تا
امکانات لازم برای رشد استعدادهای خود
و خانواده اش را داشته باشد و دیگری از این رفاه
برخوردار نشد، چرا نقش آنان جابجا نشد و
بجای این یکی چرا آن دیگری جزء محرومان
قرار نگرفت، خلاصه تفاوتهای عارضی، ناشی
از تفاوتهای اصلی است، علل اصلی بروز
تفاوتها با تفسیر مارکسیسم قابل توجه نیست.

نمی‌تواند وجود تفاوتها را انکار کند و یک نظام اجتماعی نمی‌تواند این تفاوت‌ها را نادیده بگیرد.

در روایتی از امیرمؤمنان (علیه السلام) نیز به این تفاوتها اشاره شده است آنجا که می‌فرماید:

لِحَالْفِ بِحِكْمَتِهِ بَيْنَ هَمَمِهِمْ
وَأَزَادَتِهِمْ وَسَائِرِ حَالَاتِهِمْ وَجَعَلَ ذَلِكَ
قَوَاماً لِمَعَايِشِ الْخَلْقِ...^۴

خداوند به حکمت خود بین همت‌ها وخواسته‌های مردم و سایر حالاتشان تفاوت ایجاد کرد و این اختلاف‌ها را وسیله برپائی زندگی مردم قرار داد.

در این روایت به این نکته اشاره شده که این تفاوتها وسیله قوام جامعه است، زیرا اگر همه افراد یک جامعه از توان بدنی و فکری و ذوق و سلیقه مشابه برخوردار باشند همه درصدد انجام کارهای مشابه بر می‌آیند، در نتیجه کارهای دیگر انجام نمی‌گیرد و نظام جامعه از هم می‌پاشد، با اختلاف سلیقه‌ها و تفاوت‌های بدنی و روحی است که هرکاری برای عده‌ای جاذبه دارد و به آن می‌پردازند و در نتیجه چرخ جامعه به گردش در می‌آید و کاری زمین نمی‌ماند.

برخورد مکاتب مختلف با تفاوت در آمده

در مورد تفاوتها، دیدگاهها و نقطه نظرهای مختلفی وجود دارد که با توجه به حاکمیت برخی از آنها در جوامع کنونی دنیا، مناسب است. طرح و بررسی شوند. بدین منظور ابتداء به دیدگاه مکتبهای سرمایه‌داری و سوسیالیسم و کمونیسم می‌پردازیم سپس به تفصیل، نقطه نظر اسلام را ارائه می‌دهیم.

لیبرالیستها

طرفداران مکتب سرمایه‌داری بر آنند که این تفاوت‌ها بتدریج کاسته شده و بر اثر برقراری تعادل‌های اقتصادی بر طبق مکانیسمهای ارائه شده، یک نوع نظم اقتصادی طبیعی حاکم خواهد شد که به خودی خود مشکل تفاوتها حل می‌شود یا از شدت آن کاسته می‌گردد.

این دیدگاه به رؤیا شبیه‌تر است تا واقعیت و مبتنی بر برداشتی غیرصحیح از قلمرو فعالیت‌های انسانها در جامعه و قیاس آن به قلمرو علوم طبیعی است. بهترین شاهد بطلان این نظریه واقعیت‌های عینی جوامع سرمایه‌داری است با اینکه اگر دخالت

.....
۴ - وسائل الشیعة ج ۱۳ ص ۲۲۴ کتاب
الاجارة باب ۲ ح ۳.

کاری که انجام داده است.

این دیدگاه نیز ناصواب است زیرا:
اولاً: برخلاف واقع است، چون نمی‌توان ریشه همه تفاوت در آمده‌ها را در روابط اقتصادی و اجتماعی جستجو کرد و اختلاف استعدادها و موقعیتهای فراهم شده برای افراد رانادیده گرفت.

خط کلی نظام اسلامی در برابر تفاوتها، خط کنترل، ارشاد و هدایت این تفاوتها به سمت شکوفائی سالم و عادلانه اقتصادی است

ثانیاً: چنانچه فرض مذکور درست باشد راه علاج آن در الغاء مالکیت خصوصی ابزار تولید نیست زیرا علاوه بر ضایعات خطرناکی که بسیاری از جوامع بشری از این تفکر متحمل می‌شوند، بتدریج استعدادها و موهبتهای ذاتی و فطری آنان سرکوب شده یا بصورت انحرافی، از آنها بهره گرفته می‌شود. این راه حل هرگز نمی‌تواند مانع بروز اصل تفاوت درآمدها شود، زیرا تنها با تغییر شکل

مستقیم دولتهای سرمایه‌داری در اقتصاد و حمایتهای آنان از برخی تأمینهای اجتماعی نمی‌بود، بدون شک بروز اختلافات طبقاتی و شکافها و فاصله‌های عظیم درآمدها و ثروتها، این جوامع را دچار بحرانها و مشکلات فراوان اجتماعی و سیاسی می‌نمود.

احساس ضرورت دخالت دولت در اقتصاد و ضرورت برقراری برخی از تأمینهای اجتماعی، خود دلیل نادرست بودن این گونه تفکر است که آزادیهای اقتصادی بخودی خود ایجاد تعادل نمی‌کند.

سوسیالیستها و کمونیستها

طرفداران سوسیالیسم معتقدند که تفاوت‌های مورد نظر بطور عمده از سیستم سرمایه‌داری و مالکیت خصوصی ابزار تولید سرچشمه گرفته است و برای از میان بردن این فاصله‌ها می‌باید مالکیت خصوصی عوامل و ابزار تولید لغو شود تا زمینه هرگونه استثمار و ربودن ارزشهای اضافی بوسیله کارفرمایان از طبقه کارگر از بین برود.

کمونیستها معتقدند که هرگونه تفاوت در آمد باید از بین برود و تساوی کامل برقرار گردد و هرکس به اندازه نیاز خود برخوردار شود نه به مقدار

قانون روابط اقتصادی و حقوقی نمی‌توان از انگیزه‌های فزون‌طلبی و آثار حاصل از تفاوت‌های ذاتی افراد و ویژه در جامعه جلوگیری کرد. به همین جهت در جوامع سوسیالیستی دوباره تفاوت‌های طبقاتی به گونه‌ای دیگر و در قالب شکل دیگری بروز کرده و جامعه را به دو قطب قوی و ضعیف - از نظر اقتصادی و سیاسی - تقسیم کرده است.

ثالثاً: با توجه به تز سوسیالیسم - از هرکس به قدر توانش و به هرکس به اندازه کارش - و با وجود تفاوت

توانها و استعدادها و نیز تفاوت موقعیتهای اجتماعی، سیاسی و حزبی افراد در جوامع سوسیالیستی، برخلاف پیش‌بینی مارکس، حاصل درآمد افراد در این جوامع نیز متفاوت خواهد بود و این تفاوت درآمدها همواره استمرار و افزایش خواهد یافت.^۵

رابعاً: نظریه کمونیسم که برقراری تساوی کامل است، موجب استثمار می‌شود، زیرا همانگونه که اگر کارگری یک ساعت کار کند و دیگری حاصل کار او را بر باید، ظلم است، در صورتی که همان کارگر در همان مدت

۵ - برابر آمار منتشر شده از طرف دولت سوسیالیستی شوروی تفاوت حداقل دستمزد سالیانه* در این کشور به شرح زیر است: **

۱	حداقل قانونی برای کارگران مناطق روستایی	۳۶۰ دلار
۲	حداقل قانونی برای کارگران مناطق شهری	۴۰۰ دلار
۳	ماشین نویس اداری	۵۸۸ دلار
۴	پزشک	۱۲۶۰ دلار
۵	مدیر مزرعه دولتی	۳۵۲۰ دلار
۶	رئیس اداره	۵۷۲۰ دلار
۷	مدیر کارخانه	۶۲۶۰ دلار
۸	وزیر کابینه دولت ایالتی	۹۱۲۵ دلار

۵ این ارقام برحسب دلار آمریکا و قبل از کسر مالیات است. همچنین این ارقام شامل پادشاهیایی که به مدیران و مسئولان حزبی و اداری پرداخت می‌شود نیست. ←

• • • • •
→
• • • • •
• • • • •

Zarabotmaya Peatev Period
Perekhoda K.Kumminizmu
Moscow 1983 P.P141- 4

چنانکه ملاحظه می‌شود، اختلاف درآمد در روسیه سوسیالیستی به روشنی وجود دارد و به هیچ وجه از بین نخواهد رفت، بعلاوه برخلاف نظریه و ادعای مارکس و لنین که معتقد بودند ارزش، تنها بر مبنای کار تولیدی در واحدهای صنعتی سنجیده می‌شود، و اختلاف درآمدها از بین خواهد رفت، نه تنها ارزشهای تولید شده بر این مبنی سنجیده نمی‌شود بلکه روز بروز بر اختلاف درآمدها نیز افزوده شده و جامعه طبقاتی بوجود آمده است، یک وزیر ایالتی که برای تشریح مارکس کارش تولیدی نیست بیش از بیست و پنج برابر یک کارگر دستمزد دریافت می‌دارد.

بخاطر توانائی و کارائی بیشتر بتواند دو برابر دیگران محصول ارائه دهد، محروم کردن او از اضافه ارزشی که ایجاد کرده حق کشی و استثمار ظالمانه است.

خامساً: قطع رابطه بین کار و درآمد، تنزل دادن انسان به رتبه حیوان بارکش و یا پیچ و مهره کارخانه می باشد و این تحقیر انسان است.

سیاست اقتصادی اسلام در برابر تفاوتها

با توجه به اینکه از طرفی چشم پوشی از فاصله های فاحش درآمد و ثروت با این استدلال که تفاوت های درآمدی، آن را پدید آورده و نباید در برابر آن موضعگیری نمود، نادرست می باشد و در عین حال این تفاوتها خود بخود بتدریج از بین نخواهد رفت. و از طرف دیگر سلب مالکیت افراد از حاصل کارشان موجب سرکوب استعدادها و از بین رفتن کارائی های آنان بوده و ظلم است، نتیجه می گیریم که می بایستی در حالی که افراد، مالک محصول کار خود بحساب می آیند و رابطه آنها با بازده کارشان حفظ می گردد باید سیاستهایی در تولید، توزیع و مصرف در پیش گرفته شود که از طرفی فقر بطور کلی از بین برود و همه از زندگی

آبرومندانه ای برخوردار شوند، چه کسانی که هیچ توان کار ندارند و چه افرادی که دارای توان و کارائی نسبتاً کمتری هستند.

از طرف دیگر امکان پیدایش مالکیت های بزرگ اراضی، صنایع و معادن و... برای افراد معدود از بین برود و ثروت در دست عده ای اندک تمرکز نیابد و بالاخره در یک برنامه ریزی اصولی از فاصله ها کاسته شده و سطح درآمد و ثروت افراد - در عین وجود تفاوتهایی - به یکدیگر نزدیک شود.

بنابر این می توان گفت خط کلی نظام اسلامی در برابر تفاوتها، خط کنترل، ارشاد و هدایت این تفاوتها به سمت شکوفائی سالم و عادلانه اقتصادی است. در این زمینه به دو محور مهم آن اشاره می کنیم:

۱ - استفاده از سیاستها و ابزارهای حقوقی جهت تعدیل ثروت (توازن اجتماعی) و برقراری تأمین اجتماعی لازم به گونه ای ثابت و یا متغیر و پویا در نظام اقتصاد اسلامی منظور شده است که در همین بحث به تفصیل خواهد آمد.

۲ - استفاده از سیاستهای فرهنگی و تربیتی که بر اساس بینشهای عمیق و ارزشهای اصیل اسلامی

پایه گذاری می شود و کلیه نظامهای اجتماعی، حقوقی و سیاسی مکتب اسلام را شکل می دهد، بر اثر این سیاستها در آیات و روایات زیادی این بینش به مسلمانان داده می شود که همواره ثروتها از طرف خداوند متعال بوده و او مالک و رازق همه کائنات است و او همچنانکه این نعمتها را به افراد می دهد می تواند از آنها سلب کند.

با تربیت افراد بر این بینش از طرفی به ثروتمندان هشدار داده شده که به مال و منال خود مغرور نشوند و فراموش نکنند که سرچشمه این نعمتها خداوند است، بنابراین بایستی به وظائفی که برای آنان مقرر نموده است بخوبی عمل کنند و تصور نکنند که اموال، حق اصیل آنان و مخصوص خودشان است و از طرف دیگر سایرین را بر آن می دارد که ثروت را از خداوند که مالک اصلی اموال است، درخواست کنند و مقدمات رسیدن به آن را با بکار بستن دستورات شرعی و اسلامی فراهم سازند و در این رابطه بکوشند، نه اینکه چشم به مال دیگران دوخته، بذر کینه و دشمنی و تضادهای اجتماعی را در جامعه ایجاد کنند. ذیلاً به دو نمونه از آیات اشاره می کنیم:

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا

وَلِّلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بَكِيْلًا شَيْءٍ عٰلِمًا. ۶

از آنچه خداوند به وسیله آن برخی شما را بر برخی برتری داده است آرزو نکنید، برای مردان از آنچه به دست آورده اند سهمی و برای زنان از آنچه کسب کرده اند سهمی است و شما باید از فضل الهی طلب کنید، همانا خداوند به هر چیزی داناست.

نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا ۷

ما روزی آنان را در زندگی میانشان تقسیم کردیم و برخی را بر برخی به درجاتی برتری دادیم تا یکدیگر را استخدام کنند.

بدین ترتیب اسلام زمینه های فرهنگی و اعتقادی تعدیل ثروت و جلوگیری از بروز تضادهای فاحش طبقاتی را به گونه ای پایه گذاری می نماید که در عین حال که پیاده شدن رونماهای اقتصادی و حقوقی، این هدف مهم اقتصادی را آسان می کند، از بروز خطر از هم پاشیدگی روابط انسانی و اجتماعی و جایگزینی اندیشه ها و خصصتهای ضد انسانی،

.....

۶ - سورة نساء / ۳۲.

۷ - سورة زخرف / ۳۲.

دشمن گرایی و رقابت‌های ناسالم و مخرب جلوگیری می‌نماید.^۸

البته این به معنای نادیده گرفتن و یا تسلیم شدن در برابر روابط غیر عادلانه اقتصادی نیست، بلکه در جهت شکل‌گیری هر چه بهتر و آسان‌تر سیاستها و ابزارهای اقتصادی و حقوقی تعدیل ثروت و یا تأمینهای اجتماعی می‌باشد مخصوصاً با در نظر گرفتن اینکه این سیاستها تنها از راه مالیاتهای دولتی انجام نمی‌گیرد، بلکه بخش عظیمی از تأمین اجتماعی در اسلام به وسیله خود مردم، داوطلبانه انجام می‌گیرد و این خود از ویژگیهای اقتصاد اسلامی است که همواره اهداف و سیاستهای اقتصادی را با مسائل اخلاقی و اعتقادی در هم آمیخته، انسان را همانگونه که در واقعیت، معجون و ترکیبی از جسم و روح و انگیزه‌های مادی و معنوی است، می‌انگارد و او را همچون یک حیوان متمدن و یا انسان ماشینی تصور نمی‌کند.

بنابر این اسلام برای از بین بردن فاصله‌های فاحش ثروت و در آمد با دو کار همزمان، اقدام به برقراری عدالت اقتصادی می‌نماید:

۱ - از طرفی با تحدید و کنترل ثروت اغنیاء تعدیل ثروت را برقرار

می‌نماید.

۲ - از طرف دیگر با ایجاد تأمین اجتماعی، سطح متوسطی از زندگی را برای نیازمندان فراهم می‌آورد.

اینک به اثبات ضرورت این دو مطلب و بیان راههای اجرای آنها می‌پردازیم.

ادامه دارد



۸ - در اثر وجود این خصلتها امروزه جوامع بشری، به رغم تمدن چشمگیر، همچون حیوانات درنده به جان یکدیگر افتاده‌اند و از همه امکانات بدست آمده و تکنولوژی پیشرفته در راه رقابتها و در نتیجه، افزایش دشمنی‌ها و نابودی یکدیگر استفاده می‌کنند.

در مکتب اسلام انسان و خصلتهای انسانی او، اصل و اساس قرار گرفته، همواره سعی بر آن است که افراد جامعه قبل از هر چیز انسانیت خود را حفظ کنند و سپس سایر شرایط زندگی مادی و اجتماعی را، و این امر تنها در سایه ارزشها و فرهنگ و تربیتهای اسلامی محقق می‌گردد.

مستضعفان

و

مستکبران

از دیدگاه

قرآن و عترت

قسمت اول

محمد حسین اسکندری

استکبار و استضعاف در فرهنگ اسلام، دو اصطلاح سیاسی است که در جامعه امروز ما کاربرد زیادی دارند و احیاناً، مورد سوء برداشت، سوء تفاهم و یا حتی سوء استفاده‌هایی قرار می‌گیرند که با سرنوشت همه جامعه و فرد فرد مسلمانان بستگی پیدا می‌کند. از این رو، توضیح این دو واژه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و به روشن شدن ذهن جوانان مؤمن و در نهایت به حاکمیت اسلام و استحکام انقلاب اسلامی کمک خواهد کرد.

در بررسی ابعاد گوناگون استکبار و استضعاف، نخست به توضیح مفهوم این دو واژه پرداخته و سپس جوانب دیگر

آن دو را مورد توجه قرار می‌دهیم.

مفاهیم استکبار

می‌توان گفت: استکبار بطور کلی دارای دو مفهوم است:

الف - طلب بزرگی

ب - اعجاب به نفس، تکبر و خود بزرگ بینی، بلند پروازی، برتری طلبی و گردن کشی که این خود بر دو نوع است:

□ ممکن است انسان، در برابر انسانهای دیگر چنین حالتی را در خود احساس کند.

□ □ ممکن است در برابر خدا چنین حالت نفسانی داشته باشد،

چنانکه گفته اند: بزرگترین تکبر، تکبر در برابر خدای متعال است.

و نیز استکبار در برابر خداوند دارای دو بُعد است: یکی بُعد فردی دوم بُعد اجتماعی.

استکبار در برابر خدا در بُعد فردی آن به نوبه خود دارای ابعاد گوناگون رفتاری، اخلاقی یا روانی و عقلانی یا فکری است، چنانکه، در بُعد اجتماعی نیز می‌تواند به شکلهای مختلفی در جامعه ظهور و بروز داشته باشد که مهمترین آنها استکبار سیاسی و شکل اقتصادی آن خواهد بود.

اکنون لازم است این مفاهیم و ابعاد و شکلهای گوناگون آن را مورد دقت بیشتری قرار دهیم، باشد که از سوء برداشتها و سوء استفاده‌ها در این زمینه تا حدی که بر ایمان مقدور است کم کنیم.

نخستین مفهوم استکبار

به ترتیبی که در بالا گفته شد، نخستین مفهوم استکبار، طلب کردن بزرگی است، در کتب ادبی گفته اند: یکی از معانی باب استفعال، طلب است و بر این اساس، استکبار یعنی تلاش برای بزرگ شدن، تلاش برای بدست آوردن یک مقام معنوی یا مادی

و کسب یک موقعیت اجتماعی نظیر تحصیل نفوذ و قدرت یا کسب ثروت.

راغب اصفهانی در مفردات گوید: «استکبار بر دو قسم است. یکی آن است که انسان خواستار آن باشد که بزرگ شود، چنین خواهسته‌ای هرگاه به نحو شایسته انجام گیرد و در شرائط خاص زمانی و مکانی که لازم باشد، پسندیده و بجا خواهد بود».

بدیهی است از دیدگاه واقع بین اسلام، تحصیل موقعیت در جامعه از هر نوعی که باشد بطور مطلق، کاری ناپسند و نامشروع نیست بلکه اگر در چارچوب قیود شرعی و مقررات اسلامی و در محدوده ضوابط اخلاقی و الهی آن، انجام گیرد و اگر انسان در طلب آن، هدف صحیحی را دنبال کند و در تحصیل این موقعیت و نیز در استفاده از آن، روش مشروع و درستی را به کار گیرد، آری در چنین شرائطی تلاش وی تلاشی مشروع و خواسته‌اش بجا و منطقی خواهد بود، چرا که این مقدار آزادی عمل و حریت را خدای متعال که آفریننده انسان است به وی اعطاء و افاضه نموده و کسی نمی‌تواند و نباید این آزادی و هدیه الهی را از انسان سلب کند مگر با اذن خدا و اجازه او یعنی در مواردی که این آزادی عوارضی

را همراه آورد و در مقاطعی که مفاسدی را در پی داشته باشد. در این گفتار ما به همین مقدار بسنده می‌کنیم و طالب تفصیل می‌تواند به کُتب فقهی، اخلاقی و اعتقادی اسلامی مراجعه کند.

دومین مفهوم استکبار

دومین مفهوم استکبار همان است که در آیات و روایات، مورد طرد و منع قرار گرفته است و آن عبارت است از حالت اعجاب به نفس و خود بزرگ بینی، خود را برتر و بالا تر دیدن و بر دیگران ترجیح دادن، خاضع و متواضع نبودن و چون صخره‌های سخت نفوذناپذیر و چون چهار پایان چرنده بی تفاوت بودن.^۱

باز هم راغب اصفهانی به دنبال سخنان گذشته اش درباره نوع دوم استکبار می‌گوید:

«.... دوم آنکه مقام و موقعیتی را از خود ظاهر کرده و عظمتی را برای خویش ادعا کند که در واقع فاقد آن است (بیش از آنچه که هست خود را نشان دهد) که این ادعائی ناپسند و صفتی زشت است و خداوند در این مورد می‌فرماید: «شیطان از انجام سجده سر پیچی کرده و گردنکشی نمود

و از کافران بود».

وی سپس عین همین معنی را برای تکبر هم مطرح کرده و سرانجام، می‌گوید: «کبر و تکبر و استکبار معانی قریب و مفاهیم مشابهی دارند.» همچنین علی (علیه السلام) در بعضی موارد، واژه مستکبر را در برابر کلمه متواضع به کار برده است آنجا که می‌فرماید: «سپس بدینوسیله فرشتگان مقرب خویش را در بوتّه آزمایش قرار داد تا متواضعین و فروتنان ایشان را از مستکبران نشان تشخیص و تمیز دهد.»^۲ و بقرینه تقابل می‌توان دریافت که مستکبر به معنی متکبر است.

جلوه‌های استکبار

استکبار به معنی دوم آن دو نوع ظهور و جلوه و به عبارت دیگر دو چهره دارد:

یکی آنکه انسان خود را از انسانهای دیگر بالا تر ببیند و در برابر آنان احساس تکبر و تَبَخُّثُر نموده و ایشان را حقیر و کوچک و پست و بی مقدار و خود را بزرگ و عالی مقدار به

.....

۱ - فهم فی ذلك كالانعام السائمة والصخور القاسية. نهج البلاغه خطبه ۱۰۸.
۲ - نهج البلاغه خطبه ۱۹۲.

حساب آورد.

از دیدگاه اسلام این نوع تکبر از صفات رذیله است و انسان مؤمن باید روح خود را از این صفت ناپسند بیالاید و بهر مقامی که می رسد تلاش کند تا خود را به این صفت ناپسند نیالاید بلکه برعکس در هر موقعیتی هر چند بالاتر به همان نسبت بر تواضع و فروتنی خویش بیفزاید. بدیهی است که این موضوع، مقتضی تفصیلی بیشتر و سخنی مبسوط تر است، ولی از آنجا که محور بحث ما در این نوشته چیزی دیگر است این سخن را در همین جا به پایان می رسانیم و خواننده را به کتب اخلاقی و روانی که در این زمینه به شرح و بسط پرداخته اند ارجاع می دهیم.

دوم آنکه انسان یا هر موجود مکلفی دیگر، در برابر خدای متعال که آفریدگار و پروردگار او است به جای کرنش و خضوع و تذلل، تکبر ورزد و احساس بزرگی و عزت کند و در برابر فرامین او به جای اطاعت و انقیاد، سرپیچی و گردن کشی نماید. بدیهی است این چهره استکبار از چهره نخست آن زشت تر و ناشایسته تر است چنانکه گفته اند: بزرگترین و کریه ترین تکبر آن است که انسان در برابر خداوند در خویشتن احساس می کند

و معمولاً با تکبر در برابر موجودات و یا انسانهای دیگر تلازم دارد.

علی (علیه السلام) درباره این نوع استکبار سخنانی زیبا و مبسوط و خطبه ای مفصل دارد که در بخشی از آن آمده:

«ستایش منحصر به خداوندی است که لباس عزت و کبریایی پوشیده و آن دو را نه برای مخلوقات بلکه ویژه خویش قرار داده و برای جلالت و بزرگی خود برگزیده و حریم و قرقگاه خود ساخت تا دیگران در آن داخل نشوند.

آن کسی که در این دو باوی به منازعه برخیزد از رحمت خویش به دور خواهد ساخت پس بدین وسیله، فرشتگان مقرب خود را در بوتۀ آزمایش قرار داد تا متواضعان ایشان را از مستکبران نشان تمییز داده و باز شناسد و — با اینکه از آنچه در دلها است و از اسرار نهان آگاه است — به آنان فرمود: «من انسانی از گِل می آفرینم پس چون او را پرداختم و از روح خویش در وی دمیدم، سجده کنان مقابل وی بیفتید، همه فرشتگان یک سره سجده کردند مگر ابلیس که نخوت و غیرت نابجا، وی را فرا گرفت و بر آدم بخاطر آفرینش و اصل خویش (که از آتش بود) تعصب و فخر نشان داد. پس

دشمن خدا و پیشوای متعصبان و سر سلسله گردن کشان، همان کسی است که اساس تعصب را پی ریزی نمود و با خداوند در مقام جبروتیش به ستیز و منازعه پرداخت، لباس بزرگی را به تن نمود و پوشش تواضع و فروتنی را بیرون آورد، نمی بینید که چگونه خداوند او را به واسطه تکبرش به ذلت کشانیده و در اثر بلند پروازی، پست و خوارش گردانید، او را در این جهان طرد و آتش سوزان دوزخ را در جهان دیگر برایش آماده ساخت»^۳

ابعاد استکبار در برابر خداوند

استکبار انسان در برابر خداوند، دارای دو بُعد است:

الف - بُعد فردی استکبار

ب - بُعد اجتماعی استکبار

در اینجا لازم است هریک از این دو بُعد را که نیازمند توضیح بیشتر است مستقلاً مورد بررسی قرار داده و نقاط مبهم هریک را روشن سازیم.

بُعد فردی استکبار

مفهوم استکبار در بُعد فردی آن بدون توجه به جامعه و با قطع نظر از افراد دیگر، شکل پیدا می‌کند، چرا که جامعه و یا افراد دیگر در تکون استکبار

در این بُعد آن نقشی ندارند، چون به معنی گردن کشی انسان در برابر خدا و سر پیچی وی از فرمان الهی است خواه جامعه یا افراد دیگری وجود داشته باشند یا نه.

آیات قرآن در موارد متعددی این بُعد از استکبار را به سختی مذمت و محکوم نموده و انسان را نسبت به عواقب ناخوشایند و نتایج تلخ آن هشدار داده است که در اینجا به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم:

در آیه ۶۰ سوره غافر می‌فرماید:

وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ.

پروردگارتان گفت: مرا بخوانید تا جوابتان دهم، کسانی که از پرستیدن من تکبر ورزند بزودی درون جهنم خواهند شد.

در آیه ۸۷ سوره بقره می‌فرماید:

أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِقًا كَدَّبْتُمْ وَفَرِقًا تَفْتَلُونَ.

چرا هر وقت پیامبری با تعلیماتی که دلخواهتان نبود سوی شما آمد گردن کشی کردید پس گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را می‌کشید.

.....

۳ - نهج البلاغه خطبه ۱۹۲.

و در آیه ۴۰ سوره اعراف می‌گوید:

إِنَّ الدِّينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا
عَنْهَا لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ.

کسانی که آیات ما را دروغ خوانده و از آن گردن کشیده‌اند درهای آسمان را بر آنان نگشایند.

و در آیه ۲۲ نحل اشاره به ریشه استکبار کرده و می‌گوید مستکبران ایمان ندارند:

فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ
مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ.

کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دل‌هایشان به انکار خو کرده و ایشان گردن کشانند.

و نیز علی (علیه السلام) در نهج البلاغه به نتایج تلخ استکبار فردی در بُعد معنوی آن اشاره کرده و در خطبه ۱۹۲ می‌فرماید:

«پس شیطان، دشمن خدا، راهبر متعصبان و سرسلسله مستکبران، همان است که بنای عصبیت را پی ریخت و با خداوند در مقام جبروتیش به ستیز و منازعه پرداخت، لباس تعزز را به بر نمود، پوشش تذلل و تواضع را بیرون آورد. نمی‌بینید چگونه خداوند او را بخاطر تکبرش تحقیر و بخاطر بلند پروازیش پست و بی‌مقدار نمود سپس او را در دنیا مطرود ساخت و در جهان

دیگر عذابی را برایش آماده کرد؟»

بنابر این، استکبار در این بُعد یعنی گردن کشی و تکبر در برابر خداوند و سر پیچی و اطاعت نکردن از فرامین وی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، زیرا از آنجا که فرد، تشکیل دهنده جامعه و بوجود آورنده حوادث و پدیده‌های اجتماعی است استکبار اجتماعی و آثار ظالمانه و ویرانگر آن نیز در اصل و ریشه به همین نوع از استکبار باز می‌گردد و در برابر استکبار فردی، استضعاف به معنی خضوع و تذلل انسان در برابر خداوند و اطاعت و انقیاد و سر پیچی نکردن وی از فرامین الهی است.

* * * * *

استکبار اجتماعی در واقع

مولود استکبار فردی است

* * * * *

از سخن فوق به روشنی می‌توان دریافت که استکبار و استضعاف در بُعد فردی آن، دو صفت یا دو رفتار متناقضند یعنی دو امر متضادی هستند که راه سوم و بینابینی در میان آن دو وجود ندارد، چرا که، انسان در برابر خدا یا خاضع و مطیع است که در این صورت مستضعف خواهد بود و یا

عصیانگر است و گردنکش و در برابر قانون آسمانی و شرع الهی سرپیچی و سرکشی می‌کند که او را در اصطلاح قرآن مستکبر خوانند و از این دو حال نمی‌تواند بیرون باشد.

بر این اساس استکبار یعنی، در برابر خدا گردن‌کشی و از فرامین وی سرپیچی نمودن، آیات خدا را دروغ دانستن، در برابر قوانین و تعالیمی که انبیاء از جانب خدا آورده‌اند چون دلخواه نیست ایستادگی کردن و آن را نپذیرفتن. حال این پدیده به هر شکل ظاهر شود و یا هر علت و انگیزه‌ای که داشته باشد فرق نمی‌کند، خواه گردن‌کشی و سرپیچی شخصی در برابر قانون خدا بدین لحاظ باشد که با منافع اقتصادی وی ناسازگار بوده و مانع منافع باد آورده و سودهای کلان و سرشار و بی‌حساب وی شود و خواه به خاطر این باشد که قانون آسمانی با منافع سیاسی شخص مستکبر در تضاد بوده، مانع نفوذ و قدرت اجتماعی وی گردیده است و ناگزیر است برای مطرح کردن خود در جامعه و کسب قدرت و نفوذ، از قانون خدا سرپیچی و به حدود الهی تجاوز کند و بدون رعایت ضوابط و حدود شرع به فعالیت سیاسی بپردازد و به طرح شعارهایی

مستضعفان و مستکبران از دیدگاه عترت و قرآن

متوسل شود که مستقیم و یا غیر مستقیم حاکمیت قانون خداوند را - بطور مقطعی هم که شده - متزلزل سازد، آن را بی ارزش و بی ثمر و غیر عادلانه و ناتوان از حل مشکلات اجتماعی معرفی کند، هر کمبودی را بدون اینکه به خود زحمت دهد و علل واقعی آن را جستجو کند به حساب شرع و قانون الهی بگذارد. مشکلاتی که می‌داند علتش چیز دیگر است تعمداً و مغرضانه به آن نسبت دهد، با طرح شعارهای مورد توجه مکتب‌های الحادی و انحرافی که احیاناً از بُعد احساساتی دارای زرق و برق نیز هستند، مستقیم یا غیر مستقیم، به جنگ شعار الهی رفته و بدین وسیله به منظور تضعیف نمودن آنها - بجای تقویت - و کمرنگ و کوچک کردن آنها - بجای تعظیم - تلاش کند.

به عبارت دیگر انسانها بطور کلی در ارتباط با قانون الهی، موضعگیریهایی گوناگونی دارند و به گروه‌های متنوعی تقسیم می‌شوند که در اینجا به سه گروه از آنها و موضعگیریهایی که دارند - بخاطر اهمیت و آثار برجسته مثبت یا منفی که می‌توانند داشته باشند - اشاره می‌کنیم:

□ انسانهای آزاد از هوسها، خود خواهیها و خود محوریهها و آلودگیهای نفسانی، خود ساخته، عبادالرحمان، دارای قلب سلیم، مطیع خداوند و خالی از اغراض. این گروه از آنجا که انگیزه الهی در روحشان قوی است و جاذبهها و کششهای مقدس آسمانی بر اعمال و رفتار و تمایلاتشان حاکمیت دارد، دقیقاً سعی می کنند آنچه را که خواست خداوند متعال است به اجرا در آورند و هیچ عامل دیگر و انگیزه قوی تری در وجود ایشان نیست تا موجب سرکشی، سر پیچی و استکبارشان شود، خداوند در نظرشان بزرگ و غیر او هر چیز و هر کس که باشد کوچک و ناچیز و غیر معتنا باشد خواهد بود.

خداوند می فرماید:

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ (بقره ۲۰۷)

از مردم کسانی هستند که جان خویش را در طلب خشنودی خدا بفروشند و خدا به بندگان خویش مهربان است.

علی (علیه السلام) در این زمینه درباره انبیاء می فرماید:

«خداوند تکبر را برای آنان بد شمرد و تواضع و فروتنی را بر ایشان شایسته و

زیبنده دانست پس گونه های خود را بر زمین نهادند صورتهایشان را بخاک سائیدند و بال و پر خویش برای مؤمنین فرو کشیدند و مردم مستضعفی بودند»^۴

□ □ انسانهای سود پرست، قارون صفت، پول دوست هستند که انگیزه های اقتصادی در دل و روح ایشان از انگیزه قانون خواهی و خداجوئی قوی تر است و ایشان را برای دستیابی به سود بیشتر وادار به بی انضباطی و قانون شکنی می کند. به حدود خدا تجاوز کرده و با کمال بی اعتنائی و بی توجهی به ضوابط الهی و مقررات آسمانی، به استثمار، احتکار، اسراف و تبذیر، خودخواهی و تجمل پرستی، تضییع حقوق کارگران و زبردستان، بی توجهی به محرومین و فقراء، ایتم و بی سر پرستان می پردازند بدون آنکه رضای خدا و مصالح جامعه را در نظر گیرند.

خداوند در سوره ماعون درباره این

گروه می گوید:

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ وَلَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ وَيَمْتَعُونَ

۴ - نهج البلاغه خطبه ۱۹۲.

الْمَأْمُونُونَ.

آیا دیده‌ای آن کس را که انکار جزا (روز قیامت) می‌کند همان است که یتیم را به عنف براند و به غذا دادن مستمند ترغیب نکند پس وای بر آن نمازگزاران که از نماز خویش غافلند، ریاکاری و خودنمایی می‌کنند و از دادن زکات (واحسان به فقرا) خودداری می‌ورزند.

□ □ □ انسانهای جاه طلب و سیاست‌باز، معاویه صفت، ماکیاولیست که انگیزه‌های سیاسی و عطش قدرت و گرایش به نفوذ و سیادت درجانشان ریشه دارتر و از انگیزه‌های قانون خواهی و انضباط طلبی و خداجوئی و خداپرستی، در روحشان قوی‌تر است و در مواردی ایشان را وادار به شکستن ضوابط اخلاقی و زیر پا گذاردن احکام الهی و تجاوز به حدود خدا خواهد کرد، به هردری می‌زنند تا قدرتی به کف آورند و رقبای خود را وادار به تسلیم در برابر خویش کنند و از هر موقعیتی هر چند نامربوط استفاده یا سوء استفاده کنند، به هر شعاری هر چند غیر واقعی و غیر عملی برای رسیدن به خواسته خود توسل جویند، از گفتن دروغ و زدن تهمت و بدنام کردن دیگران پرهیز و ابائی ندارند و حتی اگر لازم باشد مقدمات را نیز فدای مقاصد سیاسی

مستظفان و مستکبران از دیدگاه عبرت و قرآن

خویش سازند.

و بطور خلاصه هم هدفشان نامقدس است و هم این هدف نامقدس، هر وسیله‌ای را در نزد ایشان توجیه می‌کند و به هیچ چیز پسای بند نیستند.

خداوند متعال درباره کسانی که این صفت را ندارند در آیه ۸۳ سوره قصص می‌فرماید:

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.

این سرای آخرت را برای کسانی نهاده‌ایم که در زمین سرکشی و فسادى نخواهند و عاقبت مخصوص پرهیزکارانست. و در سوره بقره آیه ۲۰۴ تا ۲۰۶ می‌فرماید:

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَافِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَيْسَ الْيَهُودَ .

و از مردم کسی است که گفتاروی درباره زندگی دنیا، ترا به شگفت وادارد و خداوند را بر آنچه در دل دارد گواه گیرد در حالیکه سخت‌ترین دشمنان است و چون

برود در روی زمین سعی دارد تا در آن فساد به بارآورد و کِشت و دام تباہ کند و خدا فساد را دوست نمی‌دارد و چون به او گفته شود از خدا بترس، غرور او را به گناه وادارد پس جهنم او را بس است و بد بستری است.

ابعاد مختلف استکبار فردی

استکبار فردی نیز به نوبه خود دارای ابعاد گوناگون رفتاری، روانی و اعتقادی است به این معنی که هم در عمل، ظهور و جلوه دارد و انسان مستکبر را به نوع خاصی از رفتار و به سرپیچی از فرامین حق و عدم اطاعت از او امر الهی و می‌دارد و هم در عین حال بصورت یک سری خوی و خصلتها و صفات و ملکات و ارزشهایی در روح و روان انسان رسوخ می‌کند که آن ملکات و صفات، ریشه‌های درونی و روانی ظهور این اعمال و رفتار در اعضا انسان خواهد بود و در عین حال این گونه رفتار استکباری در بُعد عقلانی و ذهنی توسط یک سری افکار و عقائد و استدلالات توجیه می‌شوند که ریشه‌های اصلی و پایه‌های نخستین استکبار بوده بطوریکه نه تنها رفتار مستکبرانه بلکه ملکات و صفات اخلاقی استکباری نیز بتدریج در پرتو همین افکار و عقائد در روان انسان

بوجود می‌آیند.

در قرآن کریم در مواردی به این سه بُعد اشاره شده است که چند نمونه را در اینجا یادآوری می‌کنیم:

در برخی از آیات به بُعد رفتاری استکبار اشاره شده است نظیر آیه ۲۳ تا ۲۵ مدثر:

ثُمَّ آذَبُوا اسْتَكْبَرَ فَقَالَ اِنْ هَذَا اِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرَانِ هَذَا اِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ.

سپس پشت کرد و گردن کشی نمود پس گفت: این نیست جز سحر و جادویی که بیان کنند، این نیست جز گفتار بشر.

و در آیه ۸۷ سوره بقره می‌فرماید:

اَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى اَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِقًا تَقْتُلُوْنَ.

چرا هر وقت پیامبری با تعلیماتی که دلخواهتان نبود سوی شما آمد گردن کشی کردید، گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را می‌کشید.

در برخی دیگر از آیات به بُعد روانی و اخلاقی استکبار اشاره می‌شود، نظیر آیه ۲۲ سوره نحل که می‌فرماید:

اِلَهُكُمْ اِلَهٌ وَّاحِدٌ فَالَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ قُلُوْبُهُمْ مُّكَيَّرَةٌ وَهُمْ مُّسْتَكْبِرُوْنَ.

خدای شما خدای یکتا است، کسانی که به آخرت ایمان ندارند دل‌هایشان به انکار خو کرده و ایشان مستکبرانند.

و علی (علیه السلام) در خطبه ۱۹۲
نهج البلاغه می فرماید:

فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ
الْمُسْتَكْبِرِينَ فِي أَنْفُسِهِمْ بِأَوْلِيَائِهِ
الْمُسْتَضْعَفِينَ فِي أَعْيُنِهِمْ.

خداوند آن بندگان خود را که روحاً
سرکش و متکبرند بوسیلهٔ دوستان خود که به
چشم ایشان کوچک و حقیرند، در بوته
آزمایش قرار می دهد.

در آیاتی نیز به بُعد فکری و
اعتقادی استکبار اشاره می شود.

خداوند در آیهٔ ۷۵ سوره (ص) پس
از اینکه از استکبار شیطان خبر می دهد
به عنوان پرسش از علت آن می فرماید:

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا
خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ
الْعَالِينَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ
وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ.

پروردگارت گفت: ای ابلیس چه بازت
داشت از اینکه در برابر چیزی که با دستان
خودم آفریده ام سجده کنی؟ گردنکشی
نمودی یا از بلندرتبگان بودی؟! (ابلیس
در پاسخ) گفت من بهتر از اویم، مرا از آتش
آفریدی او را از گِل.

و نیز در آیات ۲۲ تا ۲۵ مدثر
می گوید:

ثُمَّ نَظَرْتُمْ عِبْسًا وَبَسَرْتُمْ آدَبَرَ
وَاسْتَكْبَرْتُمْ قَالُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُوتَرُونَ

مستظفان و مستکبران از دیدگاه عزت و قرآن

هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ.

سپس نظر کرد، آنگاه عبوس شده و
چهره در هم کشید پس از آن پشت کرد و
گردن کشی نمود و گفت این نیست مگر
جادوئی که نقل کنند، این نیست جز گفتار
بشر.

بنابر این نتیجه می گیریم که احیاناً
انسانهایی به استناد دلائلی، خود را
بیش از آنچه که هستند می بینند و این
بینش و طرز فکر سبب رسوخ یک سری
خصوصیات روحی و خصلتهای روانی
است که به شکل خاصی در شکل
دادن به اعمال و رفتار انسانی که
دارای آن خصلتهاست تأثیر می گذارد
و باعث صدور و بروز رفتار ویژه ای از
شخص مستکبر و سرپیچی و
عصیانگری وی خواهد شد.

بُعد اجتماعی استکبار

استکبار در جامعه از این دیدگاه
مورد توجه قرار می گیرد که شخص
مسکبر وقتی بخاطر خود خواهی و خود
پرستی، مال دوستی و جاه طلبی
خویش، نسبت به خدا، گردن کشی و از
فرامین وی سرپیچی و نسبت به قانون
و حد و حدود الهی تجاوز می کند، طبعاً
ممکن است بعلت قانون شکنی او
حقوق دیگران در جامعه پایمال شود و

ضربه آبروئی، سیاسی یا ضربه اقتصادی بخورند.

به این معنی که چون قوانین و سُنن الهی حاکم بر جامعه برای مستکبر، دلخواه و طبق میل نیست و منافع باد آورده و بی ضابطه سیاسی یا اقتصادی وی به نفع عامه مردم و بخاطر تحقق عدالت در چارچوب قانون حاکم بر جامعه، محدود گردیده است، وی از قبول آن سرباز می زند و با سرپیچی و قانون شکنی خود، به عدالت اجتماعی که محتوای قانون است ضربه وارد می آورد تا از این رهگذر حقوق آنان را پایمال و آن را فدای امیال و خواسته های خود سازد یعنی در حقیقت او دیگران را کم، کوچک، ضعیف، غیر معتنی به و کم اهمیت و برعکس خود را بزرگ و با اهمیت می داند و برایشان ترجیح می دهد. احترام، شخصیت، محبوبیت، و ثروت، وسعت، تجمل، و هر چیز دیگر را صرفاً برای خود می خواهد و برای رسیدن به آنها، دیگران را پایمال و جان و مال و آبروی ایشان را در معرض تهدید و مورد تجاوز قرار می دهد.

با ملاحظه و دقت در مطالب فوق، این حقیقت را در می یابیم که استکبار اجتماعی در واقع مولود استکبار فردی

است که در زمینه اجتماعی از آن متولد می شود و از شاخه ها و فروع و ثمرات اجتماعی آن به شمار می رود، آری استکبار در برابر انسانها، نادیده گرفتن آنان، تضييع حقوقشان و تجاوز به حدود و حریم ایشان، از نتایج استکبار شخص در برابر خدا و گردن کشی و سرپیچی او از قانون الهی حاکم بر جامعه بوده و از آن ریشه تغذیه می کند و سیراب می شود.

از آنچه گذشت نتیجه می گیریم که استکبار مطلقاً اعم از فردی یا اجتماعی، یک مفهوم اضافی است با این تفاوت که استکبار فردی، اضافه ای است حداکثر میان سه طرف که عبارتند از: ۱- شخص مستکبر ۲- خدای متعال که شخص در برابر او حالت استکبار دارد ۳- فرامین الهی و حدود خدا، زیرا استکبار در شکل سرپیچی از فرامین خدا و تجاوز به حدود الهی، ظهور و بروز پیدا می کند.

ولی در مفهوم اضافی استکبار اجتماعی، طرف چهارمی نیز وجود دارد و آن عبارت است از افراد دیگر و کسانی که در جامعه به خاطر خودخواهیها و سرپیچی های شخص مستکبر در چارچوب اقتصاد یا در جو سیاست،

متحمل خسارت شده و یا به ضعف و انزوا کشیده شده و به اصطلاح ترور شخصیت می شوند و یا به فقر ناداری مبتلا می گردند.

* * * * *
در جامعه‌ای که قانون الهی و حق و عدالت حاکم نباشد افراد به دو گروه مستکبر و مستضعف تقسیم می شوند

* * * * *
بنابر این در شکل گیری مفهوم استکبار اجتماعی علاوه بر شخص مستکبر و خدای متعال، وجود جامعه نیز ضروری است و جامعه در حقیقت، ترکیبی است از افراد انسانی که دورهم زندگی می کنند که از امور حقیقیه است و قانون حاکم بر ایشان که از امور اعتباریه می باشد و منشأ شکل و وحدت این افراد پراکنده می شود و جامعه را که یک واحد اعتباری است، به وجود می آورد.

در این صورت اگر قانون، صحیح و عادلانه باشد، براساس حق و حقیقت و شناخت عمیقی از انسان و توجه به همه ابعاد وجودی وی — اعم از مادی و

مستضعفان و مستکبران از دیدگاه عزت و قرآن

معنوی، روحی و جسمی، فردی و اجتماعی، کمی و کیفی — و رعایت مکانیزم رشد و حرکت و بالندگی افراد و در نظر گرفتن زمینه های متفاوت تکوینی و حقوق همه افراد جامعه با توجه به تفاوت هایی که در آفرینش آنان وجود دارد، دور از تسلط انگیزه ها و منافع شخصی و گروهی وضع شده باشد و در یک کلمه، الهی و آسمانی باشد و همین قانون از حاکمیت و تسلط بر جامعه نیز برخوردار باشد، موبه موباً کمال قدرت و وسوسه و حساسیت اجراء شود، مطلقاً به هیچکس اعم از ضعیف یا قوی اجازه قانون شکنی داده نخواهد شد.

آری فقط در این صورت می توان مطمئن بود که عدالت بر جامعه حاکم است نه ظالمی هست و نه مظلومی، نه مستکبری وجود دارد و نه مستضعفی، بلی فقط در پرتو حاکمیت شرع و قانون الهی بر جامعه، عدالت گسترش می یابد و استکبار و استضعاف و ظلم و بی عدالتی ریشه کن می شود، ولی اگر قانون و ضوابط اجتماعی به هر شکلی و با هر انگیزه ای تضعیف شد، در حقیقت این مستکبران و قدرتمندان و زورمداران و متجاوزان هستند که جایگزین قانون می شوند و به مقتضای

هوا و هوس و تمایلات شخصی، گروهی و صنفی خود حکومت می‌کنند و بر جان و مال و ناموس و روح و جسم و عیض و آبروی دیگران تسلط می‌یابند، ایشان را به ضعف و ناتوانی می‌کشند و روز به روز استکبار آنان و استضعاف اینان عمیقتر خواهد شد.

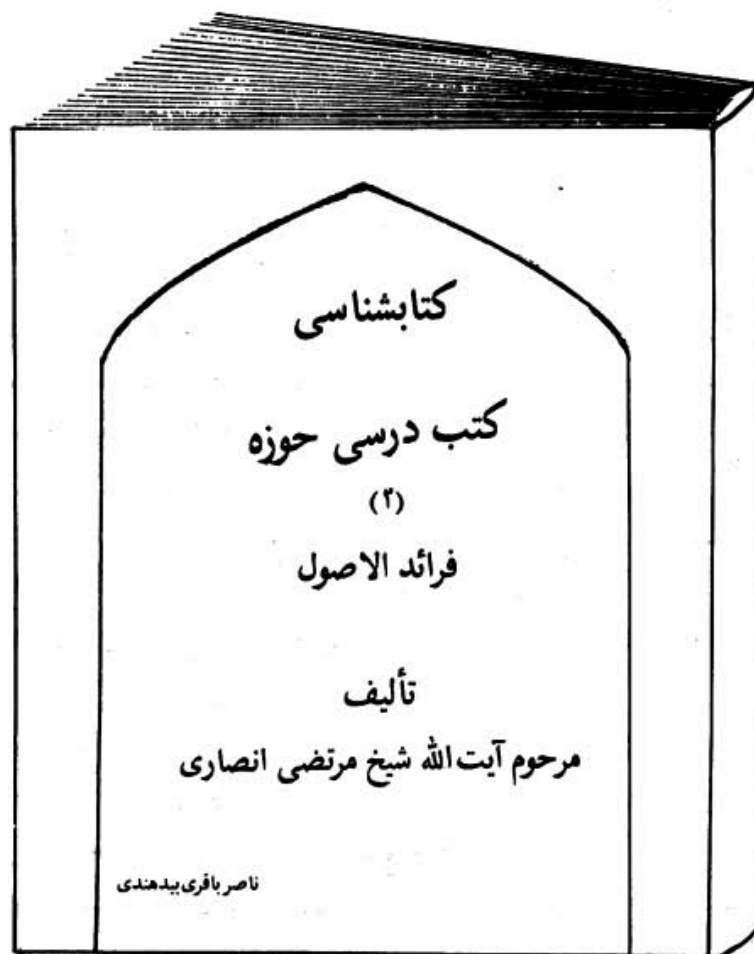
وقتی خوب دقت می‌کنیم و جامعه و حوادث اجتماعی را عمیقاً مورد مطالعه قرار می‌دهیم این حقیقت را به روشنی درک خواهیم کرد که تلاش در تضعیف حاکمیت قانون که اکثراً مستقیم یا غیر مستقیم از سوی همان مستکبران مغرض و احياناً از سوی افراد نادان که توجه به نتایج زیانبار و پر خسارت کار احمقانه خود ندارند، انجام می‌پذیرد به هر شکلی و با هر شعاری که انجام شود هر چند که با شعار استضعاف و حمایت از مستضعفین همراه باشد، آری چنین تلاشی در حقیقت، زمینه حاکمیت استکبار را فراهم می‌آورد و سرانجام این مستکبران هستند که از آن بهره‌مند می‌شوند آنان که در انتظار فرصتی هستند تا از آب گل آلود ماهی بگیرند تا با تضعیف حاکمیت قانون و پیدایش هرج و مرج، خود را بر جامعه تحمیل و نفَس دیگران را قطع کنند. *

علی (علیه السلام) در خطبه ۹۳ نهج البلاغه می‌فرماید:

تَرِدُ عَلَيْكُمْ فِتْنَتُهُمْ سَوْهَاءَ مَخْشِيَةٍ
وَقَطْعاً جَاهِلِيَّةً لَيْسَ فِيهَا مَنَارٌ هُدَى وَلَا
عَلَمٌ يُرَى

فتنه‌ها و فسادهای زشت و خوفناک ایشان و مقاطعی از تاریخ جاهلیت بر شما وارد می‌شود در حالی که نه در آن علائم راهنمایی و هدایت وجود دارد و نه پرچمی و علمی که دیده شود.

آری این فتنه، همان هرج و مرج و قانون شکنی و مشخص نبودن راه و وجود نداشتن منار هدایت و علائم راهنمایی است. یعنی در حقیقت چنین جامعه‌ای از هم گسسته است و وجود خارجی ندارد، آنچه وجود دارد انسانهایی هستند که گرگ و میش در کنار هم زندگی می‌کنند و بجای قانون و ضابطه، ابهام و تاریکی و زور و قدرت و هرج و مرج حاکم است. آری در جامعه‌ای که قانون الهی و حق و عدالت حاکم نباشد افراد به دو گروه مستکبر و مستضعف به مفهوم اجتماعی آن در دو زمینه اقتصادی و سیاسی تقسیم می‌شوند، یعنی در جامعه دو نوع مستکبر زیانبار و خطرناک وجود دارد: مستکبر سیاسی و مستکبر اقتصادی که در مقابل ایشان مستضعفان سیاسی و

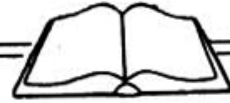


۶۴ - حاشیه فرائد الاصول

حاشیه متوسطی است با عناوین «قوله - قوله» این حاشیه استدلالی بوده و اقوال بعضی از علماء اصول را نیز نقل نموده و بر چهار جزء تقسیم شده که نسخه حاضر مشتمل بر جزء سوم و چهارم می باشد و به تاریخ چهاردهم شوال ۱۲۸۱ بپایان رسیده است، نویسنده این حاشیه ظاهراً از شاگردان شیخ انصاری است و در تألیف آن از درس شیخ نیز بهره برده است. ۶۱

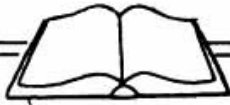
.....

۶۱ - فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیت الله نجفی مرعشی ج ۳۸۷/۸.

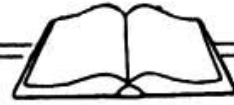


- ۶۵ - حاشیه فرائد الاصول احتمالاً کمال بن محمد
حاشیه مفصلی است با عناوین «قوله، قوله» این حاشیه در عصر شیخ انصاری
تألیف شده و مؤلف از شاگردان وی میباشد بعضی از گفته های درسی وی را نیز نقل کرده
است. ۶۲
- ۶۶ - حاشیه فرائد میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی (م ۱۳۰۲) ۶۳
۶۷ - حاشیه علی فرائد الاصول مهدی بن احمد حیدر حسنی حسینی
کاظمی بغدادی (م ۱۳۳۶ هـ) ۶۴
- ۶۸ - حاشیه علی فرائد الاصول احمد بن حسن تفرشی.
ایشان حاشیه ای هم بر مکاسب شیخ دارند. ابتداء یک جلد در استصحاب، سپس
یک جلد در سائر اصول عملیه نوشته است تاریخ فراغت: ۱۲۹۴ ۶۵
- ۶۹ - حاشیه علی فرائد الاصول محمد شریف بن محمد طاهر
حسینی تویسرکانی (م ۱۳۱۲) ۶۶
- ۷۰ - حاشیه رسائل شیخ عبدالنبی نوری (م ۱۳۴۴) ۶۷
۷۱ - حاشیه علی فرائد الاصول محمد علی بن محمد کاظم
شاهزودی (م ۱۳۹۳) ۶۸ مؤلف از شاگردان شیخ (ره) بوده است.
- ۷۲ - حاشیه علی فرائد الاصول محمد تقی بن مجتبی ۶۹
۷۳ - حاشیه علی رسائل الشیخ علی اکبر قمی معروف به
حکمی (م ۱۳۲۲).
مؤلف صاحب کرامت بوده است.

-
- ۶۲ - فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیت الله نجفی مرعشی ج ۸/۴۰۹.
۶۳ - قصص العلماء، الذریعة ج ۶/۱۶۱.
۶۴ - الذریعة ج ۶/۱۶۱، معجم مؤلفی الشیعة/۷۴.
۶۵ - معجم مؤلفی الشیعة ۱۰۵، الذریعة ج ۶/۱۵۳.
۶۶ - معجم رجال الفکر والادب فی النجف/۹۴، الذریعة ج ۶/۱۵۷، معجم مؤلفی الشیعة ۱۰۹.
۶۷ - الذریعة ج ۶/۱۵۸.
۶۸ - معجم مؤلفی الشیعة/۲۲۲.
۶۹ - معجم مؤلفی الشیعة/۱۲۸.



- ۷۴ - حاشیه علی الرسائل
بن محمد سعید زنجانی (م ۱۳۴۹ هـ):^{۷۰}
- ۷۵ - حاشیه برفرائد
سید عبدالحسین مجتهد لاری (م ۱۳۴۲).
مؤلف از شاگردان میرزای مجدد شیرازی است.^{۷۱}
- ۷۶ - حاشیه علی فرائد الاصول
نخجوانی (م ۱۳۳۴):^{۷۲}
- ۷۷ - حاشیه علی فرائد الاصول
جلال الدین روضاتی (م ۱۳۵۶):^{۷۳}
- ۷۸ - حاشیه علی فرائد الاصول
علی بن نصرالله نجفی همدانی
(م ۱۳۳۹ هـ):^{۷۴}
- ۷۹ - حاشیه علی فرائد الاصول
محمد بن هاشم نقوی هند
(م ۱۳۲۳):^{۷۵}
- ۸۰ - حاشیه رسائل
دزفولی کاظمی (م ۱۳۲۷).
مرحوم آخوند خراسانی برآن تقریظ زده است.^{۷۶}
- ۸۱ - حاشیه رسائل
شیخ محمدحسن آل یس کاظمی.^{۷۷}
در دایرة المعارف تشیع آمده است: پس از وفات شیخ انصاری، ریاست مذهب و
زعامت حوزه های علمیه به او منتقل گردید.
-
- ۷۰ - معجم المؤلفین ج ۲۶۶/۵.
۷۱ - گنجینه دانشمندان ج ۶/۵.
۷۲ - الذریعة ج ۱۵۹/۶، معجم مؤلفی الشیعة/۴۱۵.
۷۳ - تذکرة القبور/۱۷۹.
۷۴ - اعیان الشیعة ج ۱۹۶/۴، معجم مؤلفی الشیعة/۴۳۷، معجم المؤلفین ۲۵۴/۷، الذریعة ج
۱۵۸/۶.
۷۵ - معجم مؤلفی الشیعة/۴۴۷.
۷۶ - معجم مؤلفی الشیعة/۱۷۴، الذریعة ج ۱۵۵/۶.
۷۷ - الذریعة ج ۱۵۵/۶.



- ۸۲ - حاشیه فرائد شیخ قاسم اسلامی (مستشهد به سال ۱۴۰۰)
وی حاشیه ای هم بر مکاسب و کفایه دارد. ^{۷۸}
- ۸۳ - حاشیه فرائد شیخ عبدالرحیم نهاوندی (م ح ۱۳۰۴)
از اجلاء شاگردان شیخ و از مدرسان بوده است، در تهران فوت کرده و در نجف
دفن شده، ترجمه او در آثار و آثار/ ۱۴۳ آمده است. ^{۷۹}
- ۸۴ - حاشیه فرائد شیخ عبدالمحمد بن شیخ حسن زائردهام
نجفی (م ۱۳۵۷).
تقریرات استادش صاحب کفایه است. ^{۸۰}
مولی محمد امین.
- ۸۵ - حاشیه رسائل تاریخ تألیف ۱۲۹۱ ^{۸۱}
- ۸۶ - حاشیه رسائل شیخ احمد بن شیخ علی بن محمدرضا
آل کاشف الغطاء (م ۱۲۴۴) ^{۸۲}
- ۸۷ - حاشیه رسائل سید ابوطالب قاضی بن ابی تراب
(م ۱۲۹۵) ^{۸۳}
- ۸۸ - حاشیه رسائل مؤلف از شاگردان شیخ انصاری (ره) بوده و این تعلیقه را در زمان حیات استاد
خود نوشته است. ^{۸۴}
- ۸۹ - حاشیه رسائل نویسنده از شاگردان شیخ انصاری (ره) است و از او به استادنا الاعظم و مولانا
الافخم یاد می‌کند. ^{۸۵}
- ۹۰ - حاشیه رسائل

۸۲ - الذریعة ج ۶ / ۱۵۳.

۸۳ - الذریعة ج ۶ / ۱۵۳.

۸۴ - الذریعة ج ۶ / ۱۵۴.

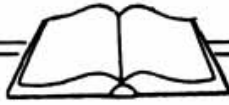
۸۵ - الذریعة ج ۶ / ۱۵۴.

۷۸ - شهدای روحانیت شیعه در یکصد ساله اخیر ج ۱ / ۳۹۳.

۷۹ - الذریعة ج ۶ / ۱۵۷.

۸۰ - الذریعة ج ۶ / ۱۵۸.

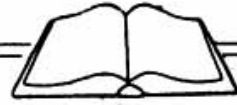
۸۱ - الذریعة ج ۶ / ۱۵۳، معجم رجال الفكر والادب / ۴۳.



مؤلف بعضی از اصحاب شیخ است. ۸۶

- ۹۱ - الحاشية على الفرائد شیخ مرتض تآلهی فرزند عبدالله (م ۱۳۴۸) ۱۵۴
- ۹۲ - حاشية الرسائل محمدحسن بن شیخ محمد صادق دزفولی ۸۸
- ۹۳ - حاشیه رسائل شیخ علی انصاری اهوازی بن شیخ منصور ۸۹
- ۹۴ - حاشیه رسائل حاج شیخ جوادین ملامحرم علی بن کلب قاسم (م ۱۳۲۵ هـ ق) ۱
- ۹۵ - حاشیه رسائل سید حسن اشکوری بن سید عباس (م ۱۳۴۹) ۱!
- ۹۶ - حاشیه رسائل شیخ عبدالحسین محلاتی بن علی (=میرزا بابا م ۱۳۲۳) ۱!
- ۹۷ - حاشیه بر رسائل سید حسین قزوینی حلی بن سید مهدی (م ۱۳۲۵) ۱!
- ۹۸ - حاشیه رسائل سیدرضا موسوی لنکرانی بن سید محمد (م ۱۳۲۲) ۱!
- ۹۹ - حاشیه رسائل سید محمد صادق آل بحر العلوم بن سید حسن ۹۵
- ۱۰۰ - حل المعاهد عن وجوه الفرائد مهدی کرهرودی سلطان آبادی (م ۱۳۱۴) ۱!
- ۱۰۱ - الحاشية الجديدة شیخ محمد باقر بهاری همدانی بن

-
- ۸۶ - الذریعة ج ۶/۱۵۴
- ۸۷ - بزرگان و سخن سرايان همدان / ۲۲۷
- ۸۸ - معجم رجال الفكر والأدب / ۴۶
- ۸۹ - گنجینه دانشمندان ج ۲/۷۹
- ۹۰ - ریحانة الادب ج ۲/۳۸۶
- ۹۱ - نقباء البشر / ۵۹۱
- ۹۲ - اندریعة ج ۷/۹۸، تذكرة القبور
- ۹۳ - نقباء البشر / ۶۶۲
- ۹۴ - نقباء البشر / ۷۷۱
- ۹۵ - نقباء البشر / ۸۶۷
- ۹۶ - الذریعة ج ۷/۷۵



جعفر بن محمد^{۹۷}

۱۰۲ - مخزن الفوائد فی حاشیة الفرائد
محمد علی قاضی طباطبائی تبریزی.

معظم له از شاگردان میرزای مجدد شیرازی و میرزا حبیب الله رشتی و فاضل شریانی و آخوند ملاحسینقلی همدانی بوده است.^{۹۸}

۱۰۳ - مرشد الدلائل فی حاشیة الرسائل
شیخ احمد سلطان آبادی. (م ح ۱۳۱۵).

وی حاشیه ای نیز بر مکاسب دارد و از شاگردان مرحوم ایروانی است.^{۹۹}

۱۰۴ - وسائل الرسائل
سید حسن صدرالدین بن سید هادی

کاظمی (م ۱۳۵۴): مؤلف تکملة امل الآمل و...

۱۰۵ - وجیزه
شیخ جعفر فرزند شیخ باقر سودانی (م ۱۳۴۵)

وی شاعر و از شاگردان سیدزیدی و شیخ احمد کاشف الغطاء است.

بخش سوم: شروح و حواشی بر قسمتی از کتاب

۱۰۶ - الاستصحاب
مولی محمد باقر بن محمد باقر ایروانی

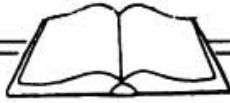
پس از وفات سید کوه کمری تدریس حوزه نجف و ریاست مذهبی به وی منتهی شده است وی حاشیه ای هم بر مکاسب دارد.^{۱۰۲}

۱۰۷ - تعلیقه بر بعضی از مباحث رسائل
سید اسدالله نبوی دزفولی.^{۱۰۳}

۱۰۸ - تعلیقه علی مهمات رسائل الشیخ
محمد صالح حائری

.....

- ۹۷ - الذریعة ج ۱۵۴/۶، گنجینه دانشمندان ج ۳۶۷/۷.
- ۹۸ - الذریعة ج ۱۵۴/۶، زندگانی و شخصیت شیخ انصاری/۳۶۰، ریحانة الادب ج ۴/۴۰۵، گنجینه دانشمندان ج ۳/۳۲۵.
- ۹۹ - معجم مؤلفی الشيعة/۲۱۴، الذریعة ۶/۲۱۷ و ۱۵۳، زندگانی و شخصیت شیخ انصاری/۳۰۷.
- ۱۰۰ - الذریعة ج ۱۵۶/۶، زندگانی و شخصیت شیخ انصاری/۳۶۴، مقدمه تأسیس الشيعة/
- ۱۰۱ - زندگانی و شخصیت شیخ انصاری/۳۶۳.
- ۱۰۲ - زندگانی و شخصیت شیخ انصاری/۳۰۲، الذریعة ج ۱۶۰/۶.
- ۱۰۳ - گنجینه دانشمندان ج ۱۴۲/۵.



مازندرانی (۱۳۴۶م) ۱۰۴

۱۰۹ - حاشیه رسائل شیخ اسماعیل بن علی نقی تبریزی

حاشیه براستصحاب رسائل است. ۱۰۵

۱۱۰ - حاشیه رسائل میرزا ابراهیم بن مولی محمد علی

مجلات شیرازی (۱۳۳۶م).

مؤلف از اعظم تلامیذ میرزای شیرازی است و حاشیه او بر باب استصحاب رسائل است. ۱۰۶

۱۱۱ - حاشیه رسائل میرزا ابراهیم بن حسین ذینلی خوئی شهید

(۱۳۲۵).

مؤلف از محضر شیخ انصاری دو سال بهره مند شده و حاشیه او بر باب قطع و ظن رسائل است. ۱۰۷

۱۱۲ - حاشیه بر رسائل شیخ محمد تقی معروف به آقا نجفی

اصفهانی (۱۳۳۲م)

حاشیه براوائل رسائل است. ۱۰۸

۱۱۳ - حاشیه بر رسائل شیخ محمد تقی تربتی (۱۳۳۰م).

بر مبحث تعادل و تراجیح است.

مؤلف از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی (رهبر نهضت تنباکو) است. ۱۰۹

۱۱۴ - حاشیه فرائد الاصول محمد حنفیه .

.....

۱۰۴ - علماء معاصرین/۲۲۲.

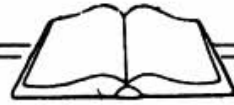
۱۰۵ - الذریعة ج ۱۵۳/۶.

۱۰۶ - اعیان الشیعة ج ۴۳۴/۵، نقباء البشر/۲۲، معجم المؤلفین ج ۱/ ۱۰۳. الذریعة ج ۱۵۲/۶، گنجینه دانشمندان ج ۴۵۶/۵.

۱۰۷ - معارف الرجال ج ۲۳۷/۱، الذریعة ج ۱۵۲/۶، معجم مؤلفی الشیعة ۱۶۶، ریحانة الادب ج ۱۹۵/۲، شهداء، الفضیلة

۱۰۸ - الذریعة ج ۱۵۵/۶.

۱۰۹ - هدیه الرازی الی الامام المجدد الشیرازی، زندگانی و شخصیت شیخ انصاری ۳۶۰، الذریعة ج ۱۵۵/۶.



حاشیه استدلالی مفصلی است با عناوین «قوله - قوله» مباحث استصحاب - بنا به گفته مؤلف - در این حاشیه شرح داده نمی‌شود زیرا جداگانه کتابی در این موضوع نوشته است نسخه حاضر که جلد دوم کتاب است از بحث شک (مقصد سوم) تا آخر برائت را دارد. ۱۱۰

۱۱۵ - حاشیه علی الرسائل
سید محمد بن احمد موسوی
کماری قراچه داغی (م ۱۳۵۷ ق) .
تا آخر استصحاب است با عنوان «قوله - قوله» چاپ تبریز، ۱۳۴۷ ق، سنگی،
خشتی ۲۵۷ صفحه.

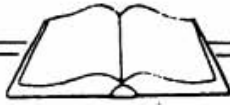
مؤلف از شاگردان شریعت اصفهانی و سید یزدی و حائری یزدی است. ۱۱۱
۱۱۶ - حاشیه بر رسائل
سید عبدالصمد بن احمد موسوی
جزائری تستری. ۱۱۲
نا تمام

۱۱۷ - حاشیه رسائل
شیخ عبدالله مامقانی (م ۱۳۵۱) صاحب تنقیح المقال
بر مبحث قطع و ظن است. ۱۱۳

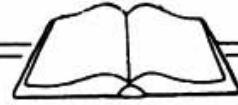
۱۱۸ - حاشیه بر رسائل
مولی علی خوئی (م ۱۳۰۹)
از اجله تلامذه شیخ بوده و پس از فوت استاد، رسائل تدریس می‌کرده و از اول قطع
تا اواخر اجماع کتاب را شرح کرده که با کتاب مشارق الاصول در ۱۳۱۲ به طبع رسیده،
سنگی. ۱۱۴

۱۱۹ - حاشیه رسائل
مولی محمد علی بن مولی کاظم
شاهرودی (م ۱۲۹۳) .
بر بعض مباحث فرائد است. ۱۱۵

-
- ۱۱۰ - فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیت الله نجفی مرعشی ج ۸/۱۴۲ .
۱۱۱ - مؤلفین کتب چاپی ج ۵/۲۸۶، الذریعة ج ۲۶/۲۸۴ .
۱۱۲ - الذریعة ج ۶/۱۵۸ .
۱۱۳ - الذریعة ج ۶/۱۵۸ .
۱۱۴ - مؤلفین کتب چاپی ج ۴/۲۲۶، الذریعة ج ۶/۱۵۸، معجم مؤلفی الشیعة ۱۶۷ .
۱۱۵ - الذریعة ج ۶/۱۵۶ .



- ۱۲۰ - حاشیه رسائل
چهاردهی.
میرزا محمدعلی بن مهر نصیر مدرسی
برمباحث قطع و ظن. ۱۱۶
- ۱۲۱ - حاشیه رسائل
(م ح ۱۳۱۰).
مولی محمدعلی بن احمد قراچه داغی
مربوط به اصول علمیه است. ۱۱۷
- ۱۲۲ - حاشیه رسائل
براصل برائت ۱۱۸
شیخ علی اکبر بن محمد حسین نهاوندی
- ۱۲۳ - حاشیه رسائل
غلامحسین دربندی نجفی (م ۱۳۲۲).
مولی غلامحسین بن علی اصغر بن
برمباحث قطع. و شاگرد او شیخ عبدالله مامقانی آنرا برای خود استنساخ کرده
است. ۱۱۹
- ۱۲۴ - حاشیه رسائل
(م ۱۳۳۷).
سید محمد کاظم بن عبدالعظیم طباطبائی یزدی
گاهی آنرا ردّ المقدمة الثالثة نامیده اند زیرا در آن، مقدمه سوم از مقدمات دلیل
انسداد رد شده است.
- ۱۲۵ - حاشیه بر رسائل
ظالمی نجفی (م ۱۳۲۵).
شیخ محمود بن شیخ محمد ابن ذهب
از ابتدا تا اواخر شبهه محصوره است. تاریخ فراغت رجب ۱۲۹۵ ۱۲۰
- ۱۲۶ - حاشیه رسائل
طباطبائی نجفی (مشهور به سید مهدی حکیم).
سید مهدی بن صالح بن سید احمد بن سید محمود
از حجیه ظن تا آخر باب تعادل و تراجیح، حجیت قطع را بدین جهت ننوشته که
.....
- ۱۱۶ - الذریعة ج ۱۵۹/۶، معجم مؤلفی الشیعة/۱۲۹.
۱۱۷ - الذریعة ج ۱۵۹/۶، ریحانة الادب ج ۴/۴۳۸.
۱۱۸ - الذریعة ج ۱۵۹/۶.
۱۱۹ - الذریعة ج ۱۵۹/۶.
۱۲۰ - معجم مؤلفی الشیعة/۲۷۱، الذریعة ۱۶۱/۶، اعیان الشیعة ۱۸/۴۸



قبلاً در شرحی بر منظومه شیخ موسی شیرازی این مبحث را نگاشته بوده است و لذا به همان اکتفا ورزیده. مؤلف، والد مرحوم آیت الله سید محسن حکیم است. ۱۲۱

۱۲۷ - حاشیه رسائل شیخ محمد حسن بن حاج محمد صالح کُتُبِ بغدادی. تادلایل انسداد و بعضی از استصحاب. شیخ آقا بزرگ تهرانی (ره) می نویسد: «دو سال قبل از فوت مؤلف دیده ام و نمی دانم به اتمام رسانده است یا نه» ایشان حاشیه کاملی هم بر رسائل دارد. ۱۲۲

۱۲۸ - حاشیه بر رسائل سید حسین بن سید علی بن ابوالقاسم بختیاری اصفهانی.

بر اصول عملیه است. ۱۲۳

۱۲۹ - حاشیه رسائل سید حسین بن محسن علوی سبزواری

(م ۱۳۵۲)

بر حجیت ظن و برائت ۱۲۴

۱۳۰ - حاشیه رسائل شیخ محمد رضی بن شیخ علی گیلانی

(م ۱۳۱۸) تا آخر حجیت قطع و ظاهراً از تقریرات استاد خود شیخ عبدالله مازندرانی است. ۱۲۵

۱۳۱ - حاشیه بر رسائل سید عبدالحسین بن یوسف شرف الدین

موسوی عاملی براستصحاب بود، که گوئی در سال ۱۳۲۹ به یغما رفته است. ۱۲۶

۱۳۲ - حاشیه بر رسائل میرزا عبدالرحیم بن نصرالله کلی سری

مختصر و بر حجیت قطع و اصل برائت می باشد. ۱۲۷

۱۳۳ - حاشیه علی فرائد الاصول جواد بن عبدالحسین مبارک

.....
۱۲۱ - الذریعة ج ۱۶۲/۶. اعیان الشیعة ج ۱۴۷/۴۸.

۱۲۲ - الذریعة ج ۱۵۶/۶.

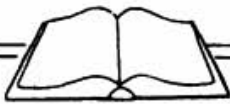
۱۲۳ - الذریعة ج ۱۵۶/۶، معجم رجال الفکر والادب / ۶۱.

۱۲۴ - الذریعة ج ۱۵۶/۶، معجم مؤلفی الشیعة / ۲۰۸.

۱۲۵ - الذریعة ج ۱۵۷/۶.

۱۲۶ - الذریعة ج ۱۵۷/۶.

۱۲۷ - الذریعة ج ۱۰۸/۶.



نجفی (م ۱۳۱۱ هـ) ۱۲۸

۱۳۴ - حاشیه بر رساله استصحاب شیخ انصاری
موسی بن فضل
الله حسینی همدانی

وی حاشیه ای بر رساله تعادل و تراجیح و حاشیه ای بر رساله قطع و ظن و حاشیه ای
بر رساله برائت مرحوم شیخ انصاری نیز دارد. ۱۲۹

۱۳۵ - حاشیه فرائد الاصول

این حاشیه که مربوط به کتابخانه شخصی آیت الله حاج سید احمد زنجانی (قدس
سره) است، در زمان حیات مرحوم شیخ نوشته شده و تا اواخر مباحث استصحاب کتاب با
«دام ظلّه» از او یاد می‌کند، از آغاز قطع تا پایان تعادل و تراجیح: ۱۳۰

۱۳۶ - حواشی بر قطع فرائد
شیخ احمد علوی! ۱۳۱

۱۳۷ - حاشیه فرائد الاصول
شیخ احمد بن الحسین.

مبحث تعادل و تراجیح، در نجف اشرف در روز پنجشنبه ۲۶ جمادی الاول ۱۳۵۰
به پایان رسیده است این حاشیه آن نیست که در الذریعه ج ۱۵۳/۶ از شیخ احمد بن حسین
تفریسی معرفی شده است، زیرا که آن حاشیه به سال ۱۲۹۲ و ۱۲۹۴ نگاشته شده و
باتاریخ این حاشیه قابل تطبیق نیست. ۱۳۲

۱۳۸ - حاشیه فرائد الاصول
مولی علی دوزدی.

حاشیه ای است بر مباحث قطع کتاب رسائل.

در یادداشتی که حضرت آیت الله مرعشی روی صفحه اول نوشته اند آمده که
وی از شاگردان شیخ مرتضی انصاری بوده است. ۱۳۳

۱۳۹ - حاشیه فرائد
سید مهدی بن سید احمد بن سید حیدر

.....
۱۲۸ - معجم المؤلفین ج ۱۶۶/۳، اعلام الشیعة/۳۳۲، اعیان الشیعة ۴۵۸/۱۸، معجم مؤلفی
الشیعة/۴۱۱.

۱۲۹ - آشنائی با چند نسخه خطی دفتر اول - ص ۴۶.

۱۳۰ - آشنائی با چند نسخه خطی - دفتر اول/۱۹۹.

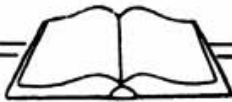
۱۳۱ - گنجینه دانشمندان ج ۴۴۱/۷.

۱۳۲ - فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیه الله مرعشی نجفی ج ۳۶۳/۲.

۱۳۳ - فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیه الله مرعشی نجفی ج ۱۲۶/۴.



- حسنى حسینی بغدادی کاظمی (م ۱۳۳۶) ۱۳۴
۱۴۰ - حاشیة الفرائد
یکی از شاگردان شیخ انصاری
مبحث استصحاب و تعادل و ترجیح ۱۳۵
- ۱۴۱ - حاشیه رسائل
سید آقا نورالدین محمد بن ابوالحسن
حسینی تفرشی وزوائی قمی (م ۱۳۴۲) .
براصل برائت است. ۱۳۶
- ۱۴۲ - حاشیه رسائل
شیخ علی بن عبدالله بن احمد بن محمد
بن مظفر (م بعد از ۱۳۰۸) .
براستصحاب. ۱۳۷
- ۱۴۳ - حجیة القطع
مباحث استدلالی است گویا حاشیه ای است بر قسم «حجیت قطع» از کتاب
رسائل، چون اقوال او را زیاد نقل کرده و بر آن تعلیقه دارد.
اول آن: «الحمد لله كما هو حقّه و بعد القول فی القطع و ما يلحقه من الحكم فی
مقام العمل .
- ۱۴۴ - ذریعة الاعتماد
لطف الله لاریجانی .
تا اواسط دلیل انسداد است ۱۳۸
- ۱۴۵ - شرح بر قطع و ظن و استصحاب و تعادل و ترجیح رسائل
شیخ محمد لا کانی ۱۳۹
- ۱۴۶ - الفرائد العلویة
شیخ علی بن حبیب الله ابیوردی شیرازی متخلص
-
- ۱۳۴ - الذریعة ج ۱۶۱/۶ .
۱۳۵ - فهرست نسخه های خطی کتابخانه های رشت و همدان / ۱۳۱۶ .
۱۳۶ - الذریعة ج ۹۸/۷ .
۱۳۷ - الذریعة ج ۹۸/۷ .
۱ - تراثنا عدد رابع - سنة ثانیة - مقاله حضرت حجة الاسلام سید احمد حسینی درباره مخطوطات
کتابخانه فیض مهدوی در کرمانشاه ص ۳۰ .
۱۳۸ - الذریعة ج ۱۶۰/۶ .
۱۳۹ - گنجینه دانشمندان ج ۱۹۰/۵ .



به حبیب چاپ طهران ۱۳۱۵ق و ۱۳۲۸ق الذریعة ج ۱۶/۱۳۹.
تعلیقاتی است با عنوان [فائده: قال شیخنا المرتضی... أقول] مربوط به بعضی فقرات و سائل است.

۱۴۷ - نهاية الوسائل فی شرح الرسائل
مولی اکبر بن رجبعلی
دیزجی زنجانی (م ۱۳۱۰).
گویا کامل بوده و ۲ جلد است (ببینید الذریعة ج ۶/۱۹۵) ولی نسخه خطی که در ذیل معرفی می شود تا آخر مبحث «حجیت ظن» را دارد و در نجف اشرف به سال ۱۲۷۹ به پایان رسیده است و نسخه دیگر آن که در صفحه ۵۲ فهرست نسخه های خطی از آن یاد شده از مبحث «تعارض» ادله شروع می شود و به بحث «حسن و قبح» ختم می گردد. و نسخه ای از آن درج ۷ ص ۱۵۷ معرفی شده که از بحث صحیح و اعم تا پایان کتاب را دارد و به روز هفتم ربیع المولود ۱۲۸۰ به پایان رسیده است. و بعضی از مباحث ناتمام مانده است. ۱۴۰

بخش چهارم: ترجمه و شروح فارسی رسائل

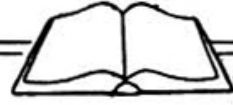
۱۴۸ - ترجمه فرائد الاصول
سید محمد صالح بن محمد سعید
بن صالح موسوی خلخالی طهرانی (م ۱۳۰۶).
چاپ تهران ۱۴۱
۱۴۹ - تشریح المقاصد
سید محمد جواد ذهنی تهرانی انتشارات
حاذق - قم.
تا کنون ۴ جلد آن منتشر شده است.

بخش پنجم: تلخیص

۱۵۰ - تلخیص الفرائد
سید جواد میرعظیمی مراغه ای ۱۴۲
۱۵۱ - برکات الرضویه
سید محمد عصار (م ۱۳۵۵) ۱۴۳

.....

۱۴۰ - فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی ج ۲/۳۷، ۵۲ و ج ۷/۱۵۷، معجم مؤلفی الشیعة/۱۹۸
۱۴۱ - مؤلفین کتب چاپی ج ۳/۵۲۲، گنجینه دانشمندان ج ۵/۲۹، نقباء البشر/۸۸۰.
۱۴۲ - گنجینه دانشمندان ج ۴/۵۷۸. ۱۴۳ - الذریعة ج ۲/۸۷ و ج ۲۶/۲۳۳



۱۵۲ - مختصر الرسائل شیخ مهدوی بن محمد حسین بن عزیز خالصی کاظمی (۱۲۷۷ ق - ۱۳۴۳ ق).

مؤلف از علمای مبارز شیعه (از شاگردان میرزا حبیب الله اشتی و میرزا محمد حسن شیرازی اس) چاپ مشهد ۱۳۴۳ ق ۱۴۴

۱۵۳ - الرسائل الجديدة علی مشکینی اردبیلی.

۱۵۴ - مختصر رسال شیخ باقر بن حسن بن اسدالله کاظمی ۱۴۵

بخش ششم: نظرخواهی از تنی چند از اساتید محترم در مورد بهترین حاشیه و شرح بر رسائل

• از استاد محقق حاج آقا موسی شبیری زنجانلی درباره بهترین حاشیه بر رسائل پرسیده شد فرمودند:

برای اهل تحقیق حاشیه مرحوم آخوند خراسانی و حاشیه حاج آقا رضا همدانی و برای افراد متوسط و مبتدی حاشیه اوثق الوسائل و برای افراد متوسط و منتهی حاشیه مرحوم آشتیانی خوب است.

و مجموع من حیث المجموع اگر کسی بخواهد کار کند و مطلبی بدست بیاورد همان حاشیه مرحوم آخوند و حاشیه مرحوم حاج آقا رضا همدانی که گویا حرفهای میرزای شیرازی در آنها وارد شده و بیشتر تحقیقات متأخرین در آنها یافت می شود مناسب است.

• از استاد محترم حاج آقای یوسف صانعی پرسیدم: بهترین شرح و حاشیه رسائل کدام است؟

فرمودند: وقتی ما رسائل می خواندیم شرح کبیرا فروشی و حاشیه تنکابنی و حاشیه رحمة الله را مطالعه می کردیم

• از استاد عالیقدر جناب آقای ابوطالب تجلیل در مورد بهترین شرح بر رسائل سؤال شد. فرمودند:

بهترین شرح، بحر الفوائد مرحوم آشتیانی است که از شاگردان مرحوم شیخ انصاری بوده است و پس از آن حاشیه مرحوم آخوند که هم مختصر است و هم نظریه های

.....

۱۴۴ - ریحانة الادب ج ۱۱۷/۲، مؤلفین کتب چاپی ج ۳۹۶/۶، وفيات العلماء ۲۲۵.

۱۴۵ - فوائد الرضوية ۴۳۱.



خودش را دارد.

• از استاد بزرگوار آقای جلال طاهر شمس گلپایگانی راجع به بهترین شرح و حواشی
پرسیده شد اظهار داشت:

بهترین شرح بنظر بنده اوثق الوسائل حاج میرزا موسی است که مؤلف، هم از
شاگردان صاحب رسائل است و هم بر مطالب احاطه داشته ولو مطالعه این شرح در بعضی از
موارد حوصله کافی می‌خواهد ولی اگر خواننده حوصله بخرج دهد و مطالب را تا به آخر
مطالعه کند می‌بینید که چه زیبا فرمایشات شیخ را حلاجی کرده است، این شرح مشتمل
بر مطالب عمیق هم هست.

• از استاد سید یوسف مدنی تبریزی (صاحب درالفوائد) از بهترین شرح و
حواشی بر رسائل سؤال شد فرمودند:

بنده شرحهائی که تازگی نوشته شده ندیدم ولی در میان شرح و حواشی قبلی
بهترین آنها بحر الفوائد است (که بنده در شرحم از کتاب او استفاده زیادی کرده‌ام) و
پس از آن اوثق و شرح شیخ کبیر مازندرانی و حاشیه مرحوم آخوند و مرحوم حاج آقا رضا
همدانی هم مختصر و خوب است.

• از استاد جناب آقا شیخ مصطفی اعتمادی دامت افاضاته پیرامون بهترین شرح و
حاشیه بر رسائل پرسیدم فرمود:

هیچ یک از شرح بهتر از بحر الفوائد مرحوم آشتیانی نیست ولی مفصل است و
علت برتری این شرح بر سایر شرح را اینگونه تعلیل فرمود که لارطب و لایابس الافی
کتاب بحر الفوائد.

و ادامه دادند که اوثق الوسائل هم خوب است، مؤلفش از شاگردان مرحوم شیخ
بوده و مطالب را زود بدست می‌دهد.

و در مورد شرح رسائل خود فرمودند: من ۱۶ کتاب را درموقع نوشتن این شرح
دیده‌ام و تمام مطالب شیخ را بررسی کرده و مطالبی را که شیخ متعرض نشده ولی مناسب
بوده است ذکر کرده‌ام.

و اشکالاتی را که به مرحوم شیخ وارد کرده‌اند سه دسته کرده‌ام:

۱ - بعضی که قابل توجیه بوده، عبارت را جوری تفسیر کرده‌ام که اشکال

برطرف شده.



۲ - اشکالاتی که از مقام علمی شیخ بعید بوده است آنها را طرح کرده و
نیاورده‌ام.

۳ - اشکالاتی که قابل توجیه نبوده است که آنها را ذکر کرده‌ام.

• از استاد جناب آقای محسن دوزدوزانی سؤال شد فرمودند:

شرح مرحوم آشتیانی خوب است ولی مغلق می‌نویسد و اوثق خیلی خوب است
وحاشیه تنکابنی هم خیلی عالی است چون جاهای حساس را شرح کرده است و ساده هم
می‌باشد و حاشیه شیخ کبیر مازندرانی هم توضیح دارد و هم تحقیق و هم اشکال و وسیله
الوسائل هم خوب است و همچنین فرائد مرحوم شیخ غلامرضا قمی.

بخش هفتم: چاپهای مختلف رسائل

رسائل مطبوع در سال ۱۲۹۶ که توسط محمدعلی خراسانی تصحیح شده
مطابق با نسخ مصححه است. ۱۴۶

و صاحب کتاب مؤلفین کتب چاپی ج ۶ درص ۱۳۱ و ۱۳۲ چاپهای متعددی از
رسائل را نام برده است و به نظر می‌رسد در حال حاضر بهترین چاپ آن فرائد الاصول با
تحقیق و مقدمه و تعلیقات عبدالله نورانی، چاپ دفتر انتشارات اسلامی است. (چاپ
یکم، ۱۳۶۵، ۸۶۴ صفحه، قطع رحلی در یک جلد و چاپ دوم در ۲ جلد متن این کتاب
براساس چهار نسخه توسط مصحح محقق تصحیح و در پا نوشتها مدارک اقوال و احادیث
ذکر شده و در پایان، فهرست آیات، روایات، اعلام، مطالب و منابع تحقیق و تعلیق آمده
است و فهرست سودمند دیگری تحت عنوان «بعض الالفاظ المستعملة فی اصول الفقه»
بر آن افزوده که فهرستی است از موضوعات کتاب براساس حروف مثلاً، الاشتغال، اصالة
العموم و... ۱۴۷



.....

۱۴۶ - رک فوائد الاصول ج ۲/۲۵۱.

۱۴۷ - رک تراثا، عدد اول سنه ثانیه / ۲۲۲.



حق الله وحق الناس

رضا استادی

قسمت دوم

□ فرق هشتم که مورد اختلاف است و برخی از فقهاء در آن تردید کرده و یا قبول ندارند:

تبرع به شهادت در حق الله به فتوای بسیاری از فقهاء مانع قبول شهادت نیست ولی در حق الناس ادعای اجماع شده که تبرع مانع قبول است.

در جواهر فرموده: بلاخلاف اجده فيه كما اعترف به غير واحد، بل في كشف اللثام: انه مما قطع به الاصحاب سواء كان قبل دعوى المدعى او بعدها، ولعله العمدة في الحكم المزبور لا التعليل بالتهمة الواقعة من كثير...^{۶۸}

صاحب تکملة فرموده: ان تمّ الاجماع على عدم قبول الشهادة المتبرع فهو ولكنه لا يتم...^{۶۹}

در تقریرات بحث آقای گلپایگانی آمده: فالحاصل ان المانع هو التبرع والدليل هو الاجماع فيكون عدم قبول شهادة المتبرع (في حقوق الآدميين) حكما من احكام القضاء نظير عدم تأثير يمين المنكر بلا استدعاء من المدعى...^{۷۰}

اقول: در مسأله اجماع منقول هست اما در عین حال نمی توان گفت مسأله اجماعی

.....

۶۸ - جواهر ۱۰۴/۴۱.

۶۹ - مبانی التکملة ۱۰۸/۱.

۷۰ - کتاب الشهادة ص ۲۰۸.

است زیرا گفته شده که ظاهر کلام محقق اردبیلی قبول شهادت متبرع است حتی در حق الناس^{۷۱}، و نراقی در مستند صریحاً فتوی به قبول داده است^{۷۲} و سبزواری هم در کفایه در مسأله اشکال داشته است، و به سرائر ابن ادریس هم قول به قبول نسبت داده شده^{۷۳}، از معاصرین هم امام خمینی فرموده: التبرع بالشهادة فی حقوق الناس يمنع عن القبول فی قول معروف و فیه تردد^{۷۴} و صاحب تکملة هم فتوی به قبول داده است.^{۷۵}

و کیف کان اگر در مسأله اجماع معتبری باشد فهو الدلیل والّا سائر ادله ای که اقامه شده صحیح نیست.

مثلاً گفته شده تبرع به شهادت موجب تهمت است و تهمت هم مانع قبول است. پاسخ داده شده که اولاً متهم یعنی کسی که عدالتش ثابت نباشد و ثانیاً در همه موارد متبرع متهم نیست زیرا برخی موارد شهادت متبرع خلاف میل خود او است و ثالثاً شاید متبرع فکر می‌کرد، که اداء شهادت بر او واجب است و به این جهت پیش از اینکه از او بخواهند، شهادت داده و در این صورت هم اتهام معنی ندارد.

و گاهی به چند روایت نبوی تمسک شده است:

کقوله صلی الله علیه وآله: ثم یفشوا الکذب حتی یشهد الرجل قبل ان یشهد. وقوله صلی الله علیه وآله: تقوم الساعة علی قوم یشهدون من غیر ان یشهدوا مع ماورد من ان الساعة تقوم علی شرار الخلق.

وقوله صلی الله علیه وآله: ثم یجئ قوم یعطون الشهادة قبل ان یسألوها^{۷۶}. در پاسخ این روایات گفته شده:

اولاً: این روایات در جوامع حدیثی ما نقل نشده و از حیث سند اعتبار ندارند. ثانیاً: این روایات معارض است با روایت نبوی دیگر: که نقل شده از آن حضرت:

.....

۷۱ - مجمع الفائدة کتاب الشهادات ص ۱۷، البته ایشان هم فرموده لولا الاجماع لكانت مقبولة.

۷۲ - مستند الشیعه کتاب القضاء و الشهادات.

۷۳ - به کفایه سبزواری کتاب القضاء ص ۲۰ و به سرائر ص ۱۸۵ رجوع شود.

۷۴ - تحریر الوسيلة ۴۴۴/۲.

۷۵ - التکملة ص ۲۴.

۷۶ - این روایات را در سنن ابن ماجه ۶۴/۲ و صحیح مسلم ۵۴/۶ و مستند احمد ۴۲۶/۳ و سنن بیهقی

۱۵۹/۱۰ و دعائم الاسلام ۵۰۶/۲ ببینید.

خیر الشهداء الذی یأتی بالشهادة قبل ان یسألها^{۷۷}.
 و اینکه در مسالک فرموده است: «جمع بین الحدیثین بحمل الاول علی الاول
 والثانی علی الثانی» جمع تبرعی است كما لا یخفی.
 در پایان مسأله، عبارت شرایع و قواعد را نقل می‌کنیم:
 قال فی الشرایع: التبرع بالشهادة قبل السؤال یطرق التهمة فیمنع القبول، اما فی
 حقوق الله تعالی او الشهادة للمصالح العامة فلا یمنع وفيه تردد.
 قال فی القواعد: لتبرع باقامة الشهادة عند الحاكم قبل السؤال لم یقبل للتهمة وان
 كان بعد الدعوى ولا یصیر به مجروحاً، اما حقوق الله تعالی او الشهادة للمصالح العامة فلا
 یمنع التبرع القبول اذ لا مدعی لها.

□ فرق نهم که مورد قبول است اما نمی‌توان آن را فرق بین حق الناس و مطلق حق
 الله دانست:

شهادت بر شهادت در حق الناس قبول می‌شود و در حدود که حق الله است پذیرفته
 نمی‌شود. پس این فرق بین قسمی از حق الله که حدود است می‌باشد و بین حق الناس^{۷۸}.
 و از عبارت جواهر استفاده می‌شود که حد هم گاهی حق الناس است پس فرق بین
 حدود و غیر حدود است نه بین حدود و حق الناس.

قال فی المبسوط ۲۸/۵:

لا یقبل الشهادة علی الشهادة عند نافی شیء من الحدود ویقبل فی الاموال او ما المراد
 به المال و فی القصاص و قال بعضهم: حقوق الآدمیین کلها یثبت بالشهادة علی الشهادة
 ویقبل فیها کتاب قاض الی قاض وعندنا لا یقبل فی شیء من الاحکام، قالوا سواء كان مالا
 او حداً مثل حد القذف او قصاصاً.
 اما حقوق الله تعالی فعندنا لا یثبت بشهادة علی شهادة ولا کتاب قاض الی قاض

.....

۷۷ - مبانی التکملة ۱/۱۰۸.

۷۸ - به شرایع و مسالک ۲/۴۱۶ و جواهر ۴۱/۱۹۱ و قواعد علامه چاپ شده با ایضاح الفوائد ۴/۴۴۵ و
 تحریر علامه ۲۱۵ و کشف اللثام کتاب الشهادات ۲/۲۰۴ و خلاف شیخ طوسی ۲/۶۲۹ و تحریر الوسيلة ۲/۴۴۹
 و مبانی التکملة ۱۴۲ و کتاب الشهادات تقریرات بحث آقای گلپایگانی ۳۴۷ رجوع شود.

وقال بعضهم تقبل ويثبت بذلك .

قال في الجواهر: و كيف كان فهي مقبولة في حقوق الناس غير الحد منها... نعم لا تقبل في الحدود المبتية على التخفيف^{٧٩}.

و در عين حال فاضل هندی در كشف اللثام اين فرق را بين مطلق حق الله و حق الناس دانسته نه فقط حدود^{٨٠} و از علامه حلی در تذکره هم همین قول نقل شده است. در عبارت خلاف هم نسخه بدل حدود الله: «حقوق الله» است^{٨١}.

و اما دليل مسأله، اولاً روشن است که قبول شهادت بر شهادت طبق قاعده است و دليل خاص لازم ندارد بلکه عدم قبول دليل می خواهد، و عدم قبول، در حدود فقط دليل دارد نه در مطلق حق الله، و اصلاً در روایات اين مسأله لفظ حد هست نه حق الله.

محمد بن الحسن باسناده عن الحسين بن سعيد عن صفوان عن طلحة بن زيد عن ابي عبدالله عن ابيه عن علي عليه السلام انه كان لا يجيز شهادة على شهادة في حد^{٨٢}.

و باسناده عن محمد بن علي بن محبوب عن محمد بن الحسين عن محمد بن يحيى الخشعمي عن غياث بن ابراهيم عن جعفر عن ابيه قال: قال عليه السلام: لا تجوز شهادة على شهادة في حد ولا كفالة في حد، و رواه الصدوق باسناده عن غياث بن ابراهيم^{٨٣}.

عن امير المؤمنين عليه السلام انه قال: لا كفالة في حد ولا شهادة على شهادة^{٨٤}.

وفي فقه الرضا عليه السلام: ولا تجوز شهادة على شهادة في الحدود^{٨٥}.

□ فرق دهم که مورد قبول مشهور است:

اگر دو نفر عادل شهادت دادند و قبل از اینکه حاکم حکم کند، فاسق یا کافر شدند

.....

٧٩ - جواهر ٤١/١٨٩ - ١٩٢

٨٠ - كشف اللثام ٢/٢٠٤ كتاب الشهادات.

٨١ - خلاف ٢/٦٢٩.

٨٢ - الوسائل ١٨/٢٩٩ به نقل از تهذيب ٦/٢٥٥.

٨٣ - الوسائل ١٨/٢٩٩ به نقل از تهذيب و استبصار و فقيه.

٨٤ - مستدرک ٣/٢١٤ به نقل از دعائم، بنا بر اینکه جمله دوم هم به قرينه جمله اول مربوط به حدود

باشد.

٨٥ - مستدرک الوسائل ٣/٢١٤.

حاکم در حق الناس حکم می‌کند اما در حق الله حکم نمی‌کند یعنی عدالت عند اقامة الشهادة در حق الناس کافی است و عدالت عند حکم الحاکم لازم نیست اما در حق الله عدالت عند حکم الحاکم لازم است.^{۸۶} البته برخی از فقهاء مانند علامه در مختلف و شهید در حق الناس هم گفته‌اند: عدالت عند الحکم لازم است.^{۸۷}

برای این فرق به اجماع تمسک شده است که اگر اجماع معتبر محقق باشد فلا اشکال، اما گفته شده اجماع، محتمل المدرك است و کاشف از قول معصوم نیست زیرا احتمال دارد مدرک مجمعین همان وجوهی باشد که در کتابها نقل شده و ما هم برخی را نقل و رد می‌کنیم.

به قاعده تدرء الحدود بالشبهات تمسک شده و به این بیان که طرؤفسق بعد الشهادة وقبل الحکم موجب شبهه است.

جواب داده شده که طرؤفسق بلکه طرؤکفر موجب شبهه در شهادت سابقه نمی‌شود اللهم الا در مواردی که فسق و کفر طاری موجب شک در عدالت سابقه شود و این صورت هم مورد بحث نیست

محقق اردبیلی فرموده: الا ان يكون المشهود به حقاً لله تعالى محضاً مثل الزنا فانه لا يحکم بطرؤفسق الشاهد قبل الحکم کانه للاجماع، ولکونه مبنياً على التخفيف ولانه يدبر بالشبهات ولاشک ان مثل ذلك قدیسمی شبهة...^{۸۸}

اجماع و قاعده درء الحدود، پاسخ داده شد دلیل دیگر که مبنی بودن حق الله بر تخفیف باشد نیز اینجا کار ساز نیست زیرا تخفیف و مسامحه مربوط به قبل از ثبوت است ولی وقتی با شهادت عدلین ثابت شد حاکم حق مسامحه ندارد و باید حکم کند.

نکته دیگر که در قاعده تدرء الحدود به نظر می‌آید اینکه این قاعده بر فرض مفید باشد، برای مطلق حق الله مفید نیست و فقط برای حدود مفید است.

.....

۸۶ - به شرایع و مسالک ۴۱۹/۲ و جواهر ۲۱۹/۴۱ و مبسوط ۲۴۴/۸ و قواعد و ارشاد علامه، و کفایه سبزواری، کتاب الشهادات الورق الاخير - مستند الشیعة، کتاب الشهادات الفصل السادس فی الطواری، و کتاب الشهادات آقای گلپایگانی ص ۴۰۳ و تحریر الوسيلة ۴۵۲/۲ رجوع شود.

۸۷ - مختلف کتاب القضاء ص ۱۷۶.

۸۸ - مجمع الفائدة، کتاب الشهادات، الورق الاخير.

از این جهت که این فرق دلیل محکم و قابل قبولی ندارد صاحب تکملة گفته است: لو شهدا ثم فسقا او فسق احدهما قبل الحكم فالمشهور عدم جواز الحكم بشهادتهما في حقوق الله، واما حقوق الناس ففيه خلاف، والظاهر هو الحكم بشهادتهما مطلقاً لان المعبر انما هو العدالة حال الشهادة^{۸۹}.

□ فرق یازدهم که با صرف نظر از خصوصیات فی الجملة مورد قبول است:

اگر موجب حد با اقرار مجرم ثابت شود (نه با بیئنه و...) و مجرم پس از اقرار توبه کند امام مخیر است^{۹۰} که او را عفو کند و یا حد بر او جاری نماید، این مخیر بودن امام در حدود الله است اما در حقوق الناس ساقط نمی شود مگر به اسقاط صاحب حق^{۹۱} قال فی کشف اللثام: ثم المراد بالحد (فی هذه المسألة) حدود الله فاما ما كان من حقوق الناس لا يسقط الا باسقاط صاحب الحق و سیأتی فی حد القذف انه لا يسقط الا بالبیئنه او اقرار المقذوف او عفو او اللعان، و فی حد السرقة انه لا يسقط بالتوبة بعد الاقرار^{۹۲}.

وقال فی الرياض: ثم هذا فی حدود الله تعالی واما حقوق الناس فلا يسقط الحد الا باسقاط صاحبه كما صرح به بعض الاصحاب ووجهه واضح...^{۹۳}

صاحب جواهر فرموده است این مخیر بودن در همه حدود هست گرچه مانند حد سرقت باشد که مربوط به حقوق الناس است^{۹۴} پس فرق بین حدود و سائر حقوق الناس است.

در شرایع فرموده: اگر مقتول وارثی غیر از امام نداشته باشد امام یا باید قصاص کند و

.....

۸۹ - مبانی التکملة ص ۱۴۸.

۹۰ - امام معصوم مقصود است و نواب او هم در این مسأله به او ملحق می شوند، به جواهر ۲۹۳/۴۱ -

۴۹۴ و تحریر الوسيلة ۴۶۰/۲ رجوع شود.

۹۱ - به شرایع و مسالك ۴۲۶/۲ و جواهر ۲۹۳/۴۱ و تحریر الوسيلة ۴۶۰/۲ و ۵۹۷ و مبانی التکملة ۱/

۱۷۷ - ۱۷۸ و کشف اللثام کتاب الحدود ص ۲۱۴ و ریاض المسائل ۵۲۳/۲ و جامع المدارک ۲۷۴/۶ و ۲۷۷

و جواهر ج ۳۹ ص ۴۳ و ج ۴۳ ص ۳۵۵ رجوع شود.

۹۲ - کشف اللثام کتاب الحدود ص ۲۱۴.

۹۳ - ریاض المسائل ۵۲۳/۲.

۹۴ - جواهر ۲۹۴/۴۱ - ۲۹۵.

یا دیه بگیرد و نمی تواند عفو کند، و در مسالك فرموده مستند این فتوی صحیحه ابی ولاد از حضرت صادق علیه السلام است^{۹۵}. و وجه آن این است که این مورد از حقوق الناس است و دلیل این فرق روایات است:

عن ابن محبوب عن ابن رثاب عن ضریس الكناسی عن ابی جعفر علیه السلام قال: لا یعفی عن الحدود التي لله دون الامام، فاما ما كان من حقوق الناس في حد فلا بأس بان یعفی عنه دون الامام.^{۹۶}

عن ابن محبوب عن العلا عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال: قلت له: رجل جنی علی اعفوعته؟ او ارفعه الی السطان؟ قال هو حقتك ان عفوت عنه فحسن وان رفعت الی الامام فانما طلبت حقتك و کیف لك بالامام.^{۹۷}

وفی فقه الرضا علیه السلام: اروی عن العالم علیه السلام انه قال: لا یعفا عن الحدود التي لله عزوجل دون الامام علیه السلام فانه مخیر ان شاء عفا وان شاء عاقب — الی ان قال — وما كان من حدود الله جل وعز دون الناس مثل الزنا واللواط و شرب الخمر فالامام مخیر فی ان شاء عفا الامام وان شاء عاقبه وما عفا الامام فقد عفا الله وما كان بین الناس فالقصاص اولی.^{۹۸}

وقال الصدوق فی المقنع: ولل امام ان یعفو عن کل ذنب بین العبد وخالقه فان عفا عنه جاز عفوه وان كان الذنب بین العبد والعبد فلیس للامام ان یعفو.

در مورد این روایات و عبارات یادآوری چند نکته لازم است:

۱ — اگر فرق در این مورد را اینطور عنوان کنیم: حق الله را فقط امام می تواند عفو کند و اما حق الناس را هم امام و هم صاحب حق می توانند عفو کنند، شاید روایت اول دلالت بر این فرق داشته باشد زیرا فرموده حق الناس را اشکالی ندارد صاحب حق عفو کند، بگوئیم معنایش این است که امام می تواند و صاحب حق هم همینطور نه اینکه منحصر به صاحب حق باشد، اما روایت دوم و سوم دلالتی ندارد.

.....

۹۵ — مسالك ۳۱۳/۲.

۹۶ — الوسائل ۳۳۰/۱۸ و ۴۵۴ به نقل از کتب اربعه.

۹۷ — الوسائل ۴۵۴/۱۸ به نقل از کافی و تهذیب و استبصار.

۹۸ — مستدرک الوسائل ۲۱۹/۳.

اما اگر فرق را اینطور عنوان کنیم که حق الله را امام می‌تواند عفو کند و حق الناس را نمی‌تواند، پس این روایات هیچ دلالتی بر این فرق ندارد، بله این فرق از عبارت مفنح استفاده می‌شود.

۲ - در این روایات قید اینکه حق الله با اقرار ثابت شده باشد نیست ولی در دو روایت دیگر که بعداً نقل می‌شود هست.

۳ - و نیز در این روایات قید توبه هم مطرح نیست و ظاهراً در روایات دیگر هم نیست.^{۹۹}

عن ابی الحسن الثالث علیه السلام فی حدیث: واما الرجل الذی اعترف باللواط فانه لم یقم علیه البیتة وانما تطوع بالاقرار من نفسه، واذاکان للامام الذی من الله ان یعاقب عن الله کان له ان یمن عن الله اما سمعت قول الله: «هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب»^{۱۰۰}.

عن ابی عبدالله البرقی عن بعض اصحابه عن بعض الصادقین علیهم السلام قال: جاء رجل الی امیر المؤمنین علیه السلام فاقرب بالسرقة فقال له: اتقرء شیئاً من القرآن؟ قال: نعم سورة البقرة، قال: قدوهبت یدک لسورة البقرة قال: فقال الاشعت: اتعطل حداً من حدود الله؟ فقال: وما یدرک ما هذا؟ اذا قامت البینة فلیس للامام ان یعفو واذا اقر الرجل علی نفسه فذاک الی الامام ان شاء عفا وان شاء قطع^{۱۰۱}.

واما روایت زرارة از ابی جعفر علیه السلام: کان علی علیه السلام لا یری ان یعفا عن شیء من الحدود^{۱۰۲} با روایات فوق تنافی ندارد زیرا عدم اعمال حق، منافی با ثبوت اصل حق نیست.

تا اینجا از روایات استفاده شد که امام در برخی صور حق عفو مجرم را دارد در صورتی که حق الله و حد باشد اما اینکه امام حق الناس را نمی‌تواند عفو کند از روایت ابی ولاد استفاده می‌شود:

.....

۹۹ - مستدرک الوسائل ۳/۲۱۹.

۱۰۰ - الوسائل ۱۸/۳۳۱ به نقل از تحف العقول.

۱۰۱ - الوسائل ۱۸/۳۳۱ به نقل از فقیه و تهذیب و استبصار.

۱۰۲ - الوسائل ۱۸/۴۹۵ به نقل از فقیه.

محمد بن يعقوب عن محمد بن يحيى عن احمد بن محمد و عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن محبوب عن ابي ولاد الحناط قال: سألت ابا عبدالله عليه السلام عن رجل مسلم قتل رجلاً مسلماً (عمداً) فلم يكن للمقتول اولياء من المسلمين الا اولياؤه من اهل الذمة من قرابته فقال: على الامام ان يعرض على قرابته من اهل بيته (دينه) الاسلام فمن اسلم منهم فهو وليه يدفع القاتل اليه فان شاء قتل وان شاء عفا وان شاء اخذ الدية فان لم يسلم احد كان الامام ولي امره فان شاء قتل وان شاء عفى وان شاء اخذ الدية فجعلها في بيت مال المسلمين لان جناية المقتول كانت على الامام فكذلك تكون دية لامام المسلمين قلت: فان عفا عنه الامام فقال: انما هو حق جميع المسلمين وانما على الامام ان يقتل او يأخذ الدية وليس له ان يعفو^{١٠٣}

وعنه عن ابي ولاد قال: قال ابو عبدالله عليه السلام في الرجل يقتل وليس له ولي الا الامام انه ليس للامام ان يعفو، له ان يقتل او يأخذ الدية فيجعلها في بيت مال المسلمين، لان جناية المقتول كانت على الامام وكذلك تكون دية لامام المسلمين^{١٠٤}.

□ فرق دوازدهم كه مورد قبول است:

قال في الشرايع: لا كفالة في حد ولا شفاعة في اسقاطه ولا تأخير فيه مع الامكان والامن من توجه ضرر^{١٠٥}.

دليل ابن مسأله روايات است:

في الصحيح والحسن عن الصادق عليه السلام قال، قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا كفالة في حد^{١٠٦}.

عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن النوفلى عن السكونى عن ابي عبدالله عليه السلام: قال قال امير المؤمنين عليه السلام: لا يشفعن احد في حد اذ بلغ الامام فانه لا يملكه واشفع

.....

١٠٣ - الوسائل ٩٣/١٩ به نقل از كافي و فقيه و تهذيب.

١٠٤ - الوسائل ٩٣/١٩ به نقل از تهذيب.

١٠٥ - به شرايع و مسالك ٤٣٤/٢ و جواهر ٣٩٤/٤١ و رياض المسائل ٥٣٧/٣ و كشف اللثام كتاب

الحدود ص ٢٢٧ و مباني التكملة ١٨٤/١ - ١٨٥ رجوع شود.

١٠٦ - الوسائل ٣٣٣/١٨ به نقل از كافي و تهذيب.

فيما لم يبلغ الامام اذ ارايت الندم، واشفع عند الامام في غير الحد مع الرجوع من المشفوع له، ولا يشفع في حق امرء مسلم ولا غيره الا باذنه. ١٠٧

عن مثنى الخياط عن ابي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لاسامة بن زيد لا يشفع في حد ١٠٨.

عن سلمة عن ابي عبدالله عليه السلام قال: كان اسامة بن زيد يشفع في الشيء الذي لاحد فيه فاتى رسول الله صلى الله عليه وآله بانسان قد وجب عليه حد فشفع له اسامة، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا تشفع في حد ١٠٩.

عن السكوني عن جعفر عن ابيه عن علي عليه السلام في حديث قال: ليس في الحدود نظر ساعة. ١١٠

عن الدعائم عن امير المؤمنين عليه السلام قال: لأبأس بالشفاعة في الحدود اذا كانت من حقوق الناس يسألون فيها قبل ان يرفعونها فاذا رفع الحد الى الامام فلا شفاعة ١١١.

وعن الدعائم ايضاً عن امير المؤمنين عليه السلام قال: لا كفالة في حد ولا شهادة على شهادة ولا يجوز كتاب قاض الى قاض ١١٢.

□ فرق سيزدهم كه برخى فقهاء قبول دارند:

فتواى مشهور اين است: اذا جنت ام الولد تعلقت الجناية برقبته وللمولى فكها... ١١٣

اما شيخ در مبسوط فرموده: اذا جنت ام الولد كان ارش جنايتها على سيدها... ١١٤

.....
١٠٧ - الوسائل ٣٣٣/١٨ به نقل از كافي و فقيه و تهذيب.

١٠٨ - الوسائل ٣٣٣/١٨ به نقل از كافي.

١٠٩ - الوسائل ٣٣٣/١٨ به نقل از كافي.

١١٠ - الوسائل ٣٣٣/١٨ به نقل از تهذيب.

١١١ - مستدرک الوسائل ٢٠٧/٣.

١١٢ - مستدرک الوسائل ٢١٩/٣.

١١٣ - به شرايع و كشف اللثام كتاب المعنق ص ٣٩ و جواهر ٣٨٢/٣٤ و ج ٣٤ ص ٣٣ و مختلف

كتاب القصاص ص ٢٧٠ و خلاف شيخ طوسي رجوع شود.

١١٤ - المبسوط ١٦٠/٧.

و ابن براج هم فرموده: واذا جنت ام الولد جنایة كان علی سیدها ارش جنایتها^{۱۱۵}
علامه حلی در مختلف فرموده: قول شیخ در مبسوط بعید از صواب نیست زیرا مولی
با استیلا مانع بیع ام الولد شده پس مثل این است که او جانی عمدی را آزاد کرده
باشد.^{۱۱۶}

شرايع پس از اینکه فتوای مشهور را گفته، فرموده و فی روایة مسمع عن ابی عبدالله
علیه السلام جنایتها فی حقوق الناس علی سیدها^{۱۱۷}.

و در جای دیگر فرموده: و فی روایة جنایتها علی مولاها^{۱۱۸}.

کشف اللثام فتوی مشهور را نقل کرده سپس به فتوای شیخ در کتاب دیات مبسوط
اشاره کرده و فرموده: یؤیده قول الصادق علیه السلام فی خبر مسمع...^{۱۱۹}

صاحب جواهر فرموده: شیخ در دیات مبسوط به خبر مسمع عمل کرده و برخی
فقه‌های بعد شیخ هم به آن متمایل شده، ولی لاریب فی ضعفه لا یتعلق او عموم مادله علی
تعلق الجنایة برقبة المملوك بل یمکن حمل خبر مسمع علی ان للسید الفداء^{۱۲۰}.

و روایت مسمع این است: محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن نعیم
بن ابراهیم عن مسمع بن عبد الملك عن ابی عبدالله علیه السلام قال: ام الولد جنایتها فی حقوق
الناس علی سیدها وما كان من حقوق الله عزوجل فی الحدود فان ذلك فی بدنها قال: ویقاص
منها للممالیک ولاقصاص بین الحر والعبد.^{۱۲۱}

□ فرق چهاردهم که مورد قبول مشهور است:

فتوای مشهور و نیز فتوای امام خمینی در تحریر الوسیلة این است که در قصاص دست
راست به دست راست قطع می‌شود و اگر جانی دست راست نداشت، دست چپ او به

.....

۱۱۵ - المهذب ۲/ ۴۸۸.

۱۱۶ - المختلف کتاب القصاص ۲۷۰.

۱۱۷ - الجواهر ۳۴/ ۳۸۲.

۱۱۸ - الجواهر ج ۴۳ ص ۳۳.

۱۱۹ - کشف اللثام کتاب العتق ص ۳۹.

۱۲۰ - الجواهر ج ۳۴/ ۳۸۳.

۱۲۱ - الوسائل ۱۹/ ۷۶ و ۱۸/ ۵۸۷ به نقل از کافی و فقیه و تهذیب.

دست راست قطع می‌شود و اگر دست چپ هم نداشت پایش به دست راست قطع می‌شود و اگر پا نداشت باید دیه بدهد.

و فتوای بعض فقهاء مانند فخرالمحققین و شهید ثانی و آیه الله خوئی در تکملة این است که «دست راست به دست راست قطع می‌شود و اگر جانی دست راست نداشت دست چپ او به دست راست قطع می‌شود و اگر دست چپ نداشت باید دیه بدهد. مستند فتوای اول دو روایت است که بعداً نقل می‌کنیم و مستند فتوای دوم آیه قصاص است و صاحبان فتوای دوم یکی از آن دو روایت را قابل استناد ندانسته و دیگری را هم ظاهراً ندیده‌اند، این دو فتوی مربوط به قصاص بود که حق الناس است. اما در حدسرت که حق الله است اگر سارق دست راست نداشت مشهور این است که دست چپش یا پایش قطع نشود و حد مبدل به تعزیر گردد، مدرک این فتوی هم روایات است^{۱۲۲}.

واقا روایات:

محمد بن قیس عن ابي جعفر عليه السلام قال: قضی امیر المؤمنین علیه السلام فی السارق اذا سرق قطع یمینه واذا سرق مرة اخرى قطعت رجله اليسرى، ثم اذا سرق مرة اخرى سجنه وترکت رجله الیمنی یمشی علیها الی الغائط ویده اليسرى يأکل بها ویستنجی بها...^{۱۲۳}
عن عبدالرحمن بن الحجاج، قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن السارق یسرق فتقطع یده، ثم یسرق فقطع رجله، ثم یسرق، هل علیه قطع؟ فقال: فی کتاب علی علیه السلام: ان رسول الله صل الله علیه وآله مضی قبل ان یقطع اکثر من یدورجل، ... قال: فقلت له: لوان رجلاً قطعت یده اليسرى فی قصاص فسرق ما یصنع به؟ قال: فقال: لا یقطع و لا یترك بغير ساق، قال: قلت: فلوان رجلاً قطعت یده الیمنی فی قصاص ثم قطع یدرجل ایقتص منه ام لا؟ فقال: انما یترك فی حق الله عزوجل فاما فی حقوق الناس فیقتص منه فی

.....

۱۲۲ - به جواهر ۵۳۸/۴۱ و شرایع و مسالک ۴۴۶/۲ - ۴۴۷ و تکملة المنهاج ص ۵۱ و تحریر الوسیله ۴۸۹/۲ و مفتاح الکرامه ۱۳۷/۱۰ و نیز جواهر ۳۳۱/۴۱ و مسالک ۴۸۳/۲ و تحریر الوسیله ۵۴۱/۲ و تکملة المنهاج ص ۹۳ رجوع شود.

۱۲۳ - وسائل الشیعة ۱۸/۴۹۲ به نقل از کافی و تهذیب و علل الشرایع.

الاربع جميعاً^{١٢٤}.

عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن حبيب السجستاني قال: سألت ابا جعفر عليه السلام عن رجل قطع يدين لرجلين اليمينين قال: فقال: يا حبيب تقطع يمينه للذى قطع يمينه أولاً وتقطع يساره للرجل الذى قطع يمينه اخيراً لانه انما قطع يد الرجل الاخير ويمينه قصاص للرجل الاول قال: قلت: انّ علياً عليه السلام انما كان يقطع اليد اليمنى والرجل اليسرى فقال: انما كان يفعل ذلك في ما يجب من حقوق الله فاما يا حبيب حقوق المسلمين فانه تؤخذ لهم حقوقهم في القصاص اليد باليد اذا كانت للقاطع يد، والرجل باليد اذا لم يكن للقاطع يد، فقلت له: او ما تجب عليه الدية وتترك له رجليه؟ فقال: انما يجب عليه الدية اذا قطع يدرجل وليس للقاطع يدان ولا رجلان فثم تجب عليه الدية لانه ليس له جارحة يقاصّ منها. ١٢٥

وفي الوسائل عن المحاسن عن ابن محبوب مثله الى قوله: قصاص للرجل الاول، ثم قال: فقلت: تقطع يده جميعاً فلا يترك له يد يستنظف بها؟ فقال: نعم انها في حقوق الناس فيقتص في الاربع جميعاً، فاما في حق الله فلا يقتص منه الا في يدورجل، فان قطع يمين رجل وقد قطعت يمينه في القصاص قطعت يده اليسرى وان لم يكن له يدان قطعت رجليه باليد التي قطع، ويقتص منه في جوارحه كلها اذا كانت في حقوق الناس.^{١٢٤}

اقول: رواية حبيب سجستاني كه در سه كتاب از كتب اربعة و نيز در محاسن برقى نقل شده روايتى است معمول بها كما فى تحرير الوسيلة.

قال: يعتبر في القصاص التساوى في المحل مع وجوده فتقطع اليمين باليمين، واليسار باليسار، ولولم يكن له يمين وقطع اليمين قطعت يساره، ولولم يكن له يد اصلاً قطعت رجليه على رواية معمول بها ولا بأس به...^{١٢٧}

* * *

.....

١٢٤ - وسائل الشيعة ٤٩٥/١٨ به نقل از تهذيب و استبصار. اين روايت صحيحه است.

١٢٥ - وسائل الشيعة ١٣١/١٩ به نقل از كافي و فقيه و تهذيب، در مورد سند اين حديث به مفتاح

الكرامة ١٣٦/١٠ رجوع شود در آنجا اعتبار حديث تقويت شده است.

١٢٦ - وسائل الشيعة ١٣١/١٩ به نقل از محاسن برقى.

١٢٧ - تحرير الوسيلة ٥٤١/٢.

□ فرق پانزدهم که مورد قبول همه فقهاء است:

در حدود الله واجب است بر حاکم در صورتی که علم به جرم پیدا کرد اقامه حد نماید و نیازی به شکایت کسی، یا مطالبه اقامه حد ندارد اما در حق الناس گرچه حاکم علم پیدا کند اقامه حد توقف بر مطالبه صاحب حق دارد^{۱۲۸}.

عبارت شرایع این است: يجب على الحاكم اقامة حدود الله تعالى بعلمه كحد الزنا اما حقوق الناس فتقف اقامتها على المطالبة حداً كان او تعزيراً^{۱۲۹}.

و صاحب ریاض فرموده: در این مسأله ظاهراً خلافی و اشکالی نیست^{۱۳۰}.

روایاتی که می‌تواند مدرک این فتوای باشد و یا برخی از فقهاء در این فتوی به آن تمسک یا استیناس کرده‌اند سه روایت است:

۱ - روایت حسین بن خالد^{۱۳۱} که در فرق اول یاد شد مراجعه شود.

۲ - صحیحة فضیل عن الصادق علیه السلام: اذا اقر على نفسه انه شرب خمراً حده فهذا من حقوق الله تعالى، وان اقر على نفسه بالزنا وهو غير محصن فهذا من حقوق الله تعالى، واما حقوق المسلمين فاذا اقر على نفسه عند الامام بفرية لم يحده حتى يحضر صاحب الفرية او وليه، واذ اقر بقتل رجل لم يقتله حتى يحضر اولياء المقتول فطالبوه بدم صاحبهم^{۱۳۲}.

۳ - صحیحة فضیل ايضاً عن ابي عبد الله عليه السلام قال: من اقر على نفسه عند الامام بحق احد من حقوق المسلمين فليس على الامام ان يقيم عليه الحد الذي اقر به عنده حتى يحضر صاحب الحد او وليه ويطلبه بحقه^{۱۳۳}.

اقول: روایت حسین بن خالد دلالت دارد بر این که اگر حاکم علم پیدا کرد در حق الله باید اقامه حق کند ولی در حق الناس بستگی به مطالبه صاحب حق دارد.

.....

۱۲۸ - به شرایع و مسالك ۴۳۱/۲ و جواهر ۳۶۶/۴۱ و ايضاح الفوائد ۴۹۰/۴ و مبانى التكملة ۲۲۷/۱

رجوع شود.

۱۲۹ - جواهر ۳۶۶/۴۱.

۱۳۰ - ریاض المسائل ۵۳۳/۲.

۱۳۱ - وسائل الشیعة ۳۴۴/۱۸.

۱۳۲ - وسائل الشیعة ۳۴۳/۱۸.

۱۳۳ - وسائل الشیعة ۳۴۴/۱۸ به نقل از کافی ۲۲۰/۷.

اما در روایت بعدی موضوع علم قاضی مطرح نیست، اقرار مجرم مطرح است که شاید هم برای قاضی علم نیاورد فتأمل..

□ فرق شانزدهم که از عبارت چند نفر از فقهاء استفاده می شود:

در حق الله حکم قاضی متوقف بر مطالبه کسی نیست اما در حق الناس حکم حاکم توقف بر مطالبه صاحب حق دارد.

در مسالك فرموده: الحكم بحق الآدمی مطلقاً يتوقف على التماسه. ۱۳۴

در كشف اللثام فرموده: القضاء في حقوقهم يقف على المطالبة... ۱۳۵

مرحوم آشتیانی فرموده: قدادعی جماعة الاجماع على توقف القضاء في حقوق الناس على مطالبه ذی الحق، وهو كذلك. ۱۳۶.

مرحوم اردبیلی فرموده: لایحکم له فی الاموال والدماء بعد ثبوتها عنده الا بعد مطالبته
ایام ۱۳۷.

و صاحب وسیله که از قدما است فرموده: و اذا ثبت الحق لم یحکم به الا بالتماس
صاحبه ۱۳۸.

اقول: ممکن است گفته شود مقصود از حکم در این عبارات اجراء حکم است که در فرق پانزدهم گذشت نه خود حکم و قضاوت، فتأمل.

□ فرق هفدهم که برخی از فقهاء به استناد برخی روایات گفته اند:

در حق الناس وحدی که حق الناس باشد، بین حرّ و عبد فرقی نیست اما در حق الله برخی فقهاء گفته اند که حدّ عبد نصف حدّ حرّ است ولی مشهور، فتوی به تساوی داده اند. ۱۳۹.

.....

۱۳۴ - مسالك شهید ثانی ۴۳۱/۲.

۱۳۵ - كشف اللثام كتاب الحدود ص ۲۲۶.

۱۳۶ - كتاب القضاء ص ۵۱.

۱۳۷ - مجمع الفائدة كتاب الحدود ص ۲۳.

۱۳۸ - وسیله ابن حمزه كتاب القضاء ص ۲.

۱۳۹ - به مقنع صدوق ص ۱۵۴ - ۱۵۳ و شرح لمعه شهید ۳۰۵/۲ و مختلف علامه كتاب الحدود ص



مستند فرق، روایت ابی بکر حضرمی است:

قال: سألت ابا عبدالله عليه السلام عن عبد مملوك قذف حراً قال يجلد ثمانين جلدة هذا من حقوق المسلمين واما ما كان من حقوق الله فانه يضرب نصف الحد، قلت الذي من حقوق الله ماهو؟ قال: اذا زنى او شرب الخمر فهذا من الحدود التي يضرب فيها نصف الحد. ١٤٠

و مؤيد اين روایت، روایت حماد بن عثمان است.

قال: قلت لابي عبدالله عليه السلام: التعزير كم هو؟ قال: دون الحد، قلت: دون ثمانين؟ فقال: لا ولكنها دون الاربعين، فأنها حد المملوك... ١٤١
و مؤيد ديگر روایت حلی است:

عن ابی عبدالله عليه السلام قال: اذا قذف العبد الحر جلد ثمانين وقال: هذا من حقوق الناس ١٤٢.

ولی چون روایت حضرمی شاذ و موافق با فتوای عامه است و روایات معتبره داله بر تساوی مشهور و مورد فتوی مشهور است گفته شده روایات داله بر تساوی مقدم است. ١٤٣
روایات داله بر تساوی در وسائل ٤٧١/١٨ و ٤٦٧ نقل شده است فراجع.

□ فرق هجدهم که شیخ مفید در مقنعة فرموده است:

اگر مجرم در اثر اجراء حد بر او بمیرد اگر حد جاری شده حق الله باشد دیه ندارد اما اگر حق الناس باشد باید دیه او از بیت المال پرداخت شود، ١٤٤ ولی مشهور عدم فرق
.....
→
٢١٦ و جواهر ٤٥٨/٤١ و ریاض المسائل ٥٤٤/٢ و مجمع الفائدة، کتاب الحدود ص ٢٨ و جامع المدارک ١٢٨/٦ رجوع شود.

١٤٠ - وسائل الشیعة ٤٣٦/١٨ و ٤٣٧ و ٤٧٣ به نقل از کافی و تهذیب و استبصار.

١٤١ - وسائل الشیعة ٤٧٢/١٨ به نقل از کافی و تهذیب و استبصار.

١٤٢ - وسائل الشیعة ٤٣٥/١٨ به نقل از کافی و تهذیب و استبصار.

١٤٣ - به مسالك ٤٣٩/٢ - ٤٤٠ و مبانی التكملة ٢٧٤/١ و استبصار ٢٣٧/٤ و شرایع و جواهر

٤٥٨/٤١ رجوع شود.

١٤٤ - به مقنعة مفید ص ١١٨ و استبصار ٢٧٨/٤ - ٢٧٩ و تهذیب ٢٠٦/١٠ - ٢٠٨ و جواهر

٤٧٠/٤١ و مسالك ٤٤٠/٢ - ٤٤١ و مجمع الفائدة ص ٥٥ و كشف اللثام كتاب الحدود ٢٣٨ و ریاض المسائل

٥٣١/٢ و تحرير الوسيلة ٤٨١/٢ رجوع شود.

است مدرک این فتوی روایت حسن بن محبوب از حسن بن صالح الثوری است: عن ابی عبدالله علیه السلام قال: سمعته يقول: من ضربناه حدّاً من حدود الله فمات فلا دية له علينا، ومن ضربناه حدّاً من حدود الناس فمات فانّ دية علينا؛^{۱۴۵}

و صدوق در فقیه فرموده: قال الصادق علیه السلام: من ضربناه حدّاً من حدود الله فمات فلا دية علينا و من ضربناه حدّاً من حدود الناس فمات فانّ دية علينا؛^{۱۴۶}
وفخرالمحققین: فرموده: و روی عنهم متواتراً من حددنا حدّاً من حدود الله فمات^{۱۴۷}...

بنظر می‌رسد که اگر این روایت معرض عنها نباشد از حیث سند واجد شرایط حجیت است، زیرا در سند روایت اول که از کافی و تهذیب نقل شده ابن محبوب می‌باشد، و صدوق هم جزماً به امام نسبت داده و فخرالمحققین هم آن را متواتر دانسته است.^{۱۴۸}

□ فرق نوزدهم که شیخ طوسی در مبسوط فرموده است:

قال الشيخ فی المبسوط:

التوكيل فی اثبات حد القذف والقصاص جائز عندنا وعند جماعة والتوكيل فی استيفائه ايضاً جائز عند ناسواء كان بحضرة الموكل او فی غيبته وقال بعضهم لا يجوز وفيهم من فرق والصحيح عندنا الاول واما حقوق الله تعالى فلا يجوز التوكيل فی اثباتها ولا يتصور لكن اذا ثبت الحق فليس من شرط استيفائه حضور الحاكم او الامام بل يجوز ان يأمر من يستوفيه بلا خلاف.^{۱۴۹}

□ فرق بیستم که مجلسی اول در شرح فقیه فرموده است:

مرحوم ملا محمد تقی مجلسی در ذیل جمله آخر روایت مقبوله عمر بن حنظلة که امام

.....
۱۴۵ - وسائل ۴۶/۱۹ به نقل از کافی و تهذیب.

۱۴۶ - وسائل ۳۱۲/۱۸ به نقل از فقیه.

۱۴۷ - ایضاح الفوائد ۵۱۶/۴.

۱۴۸ - که شاید مقصود از تواتر قطع به صدور باشد.

۱۴۹ - ج ۵ ص ۲۲۸، المبسوط.

علیه السلام فرموده: «در این صورت واگذار، هر دو روایت را و به هیچ یک از آنها عمل مکن تا ملاقات نمائی امامت را، زیرا که توقف نمودن نزد شبهات بهتر است از انداختن خود در مهلکه» فرموده: چون این خبر (مقبوله) در حقول الناس است توقّف اولی است و اگر حقوق الله باشد دور نیست که مخیر باشند... ۱۵۰

مدارک و مراجع:

- ۱- شرایع محقق حلی چاپ ضمیمه مسالک و جواهر
- ۲- مسالک شهید ثانی چاپ سنگی
- ۳- جواهر الکلام شیخ محمد حسن چاپ جدید
- ۴- قواعد علامه حلی چاپ ضمیمه ایضاح الفوائد
- ۵- ایضاح الفوائد چاپ چهار جلدی
- ۶- مفتاح الکرامه چاپ اول
- ۷- مختلف علامه حلی چاپ سنگی
- ۸- کشف اللثام فاضل هندی چاپ اول
- ۹- تحریر علامه حلی چاپ اول
- ۱۰- مستند نراقی چاپ سنگی
- ۱۱- قضاء حاج ملا علی کنی چاپ اول
- ۱۲- قضاء حاج میرزا حبیب الله رشتی چاپ قم
- ۱۳- عروة الوثقی (ملحقات) سید محمد کاظم یزدی
- ۱۴- قضاء آقا ضیاء الدین عراقی
- ۱۵- تکملة المنهاج آیه الله خوئی
- ۱۶- مبانی التکملة آیه الله خوئی
- ۱۷- جامع المدارک آیه الله حاج سید احمد خوانساری
- ۱۸- ریاض المسائل سید علی طباطبائی
- ۱۹- تحریر الوسيلة امام خمینی دامت برکاته

.....
۱۵۰- لوامع صاحبقرانی ۲۰/۱.

- ۲۰ - انتصار سید مرتضی
 ۲۱ - وسیله ابن حمزه طوسی
 ۲۲ - مجمع الفائدة مقدس اردبیلی
 ۲۳ - مبسوط شیخ طوسی
 ۲۴ - تقریرات قضاء آیه الله گلپایگانی
 ۲۵ - غنیه ابن زهره
 ۲۶ - خلاف شیخ طوسی چاپ ۲ جلدی
 ۲۷ - ارشاد علامه حلی ضمیمه مجمع
 الفائدة
 ۲۸ - مهذب ابن براج چاپ قم
 ۲۹ - مقنع صدوق چاپ جدید
 ۳۰ - مقنعة شیخ مفید چاپ سنگی
 ۳۱ - قضاء آشتیانی چاپ اول
 ۳۲ - کافی کلینی چاپ آخوندی
 ۳۳ - تهذیب شیخ طوسی چاپ آخوندی
 ۳۴ - من لایحضره الفقیه چاپ غفاری
 ۳۵ - استبصار شیخ طوسی چاپ آخوندی
 ۳۶ - محاسن برقی چاپ محدث
 ۳۷ - تحف العقول چاپ غفاری
 ۳۸ - دعائم الاسلام قاضی نعمان
 ۳۹ - وسائل الشیعة چاپ اسلامیة
 ۴۰ - مستدرک الوسائل چاپ اسلامیة
 ۴۱ - شرح فقیه (لوامع صاحبقرانی) چاپ سنگی
 ۴۲ - کفایه سبزواری چاپ سنگی
 ۴۳ - شرح لمعه شهید ثانی
 ۴۴ - بداية المجتهد
 ۴۵ - کنز العمال
 ۴۶ - سنن ابن ماجه
 ۴۷ - صحیح مسلم
 ۴۸ - مسند احمد
 ۴۹ - سنن بیهقی
 ۵۰ - التاج الجامع للاصول.

بقیه از صفحه ۸

سرمایه گذاری کرده و سازمان و مؤساتی را به وجود بیاورند که در تولید، توزیع و مصرف، تسهیلاتی را فراهم سازند و طبعاً از این راه ضمن حضور سیاسی اقتصادی و نظامی خود سودی هم به دست آورند.

اما از نظر مسئولین کشور، بازسازی منحصر به این قبیل اقدامات و سرمایه گذاری ها نبوده بلکه بطور کلی برای مسئولین کشور، برنامه های حساب شده و متناسب با مجموعه شرایط

«جمهوری اسلامی پس از جنگ» نسبت به این مسأله توجه داشته و برنامه ریزی می کردند و در تماسها، گفتگوها، و روابط، این خود یک فاکتور مستقل به حساب می آید.

روشن است که مفهوم بازسازی در دایره این گفتگوها، همان شرکت و سرمایه گذاری در امور عمرانی، تأسیسی یا ترمیمی است که هم برای بازسازی مراکز ویران شده و هم برای ایجاد راه و آب و برق و ارتباطات تا امور نظامی

معرفی کتاب

خودسازی

تزیین و تزیین

ابراهیم امینی

ناشر: قم انتشارات شفق

خودسازی و تزکیه و تهذیب نفس ، برای انسان يك
امر بسیار مهم و سرنوشت ساز محسوب می شود
و سعادت دنیا و آخرتش بدان بستگی دارد. پیامبران
آمدند تا راه خودسازی و پرورش نفس را به انسانها
بیاموزند و در طریق کنترل خواسته های نفسانی و پرورش
مکارم اخلاق مددکارشان باشند .

کتاب خودسازی به همین منظور تألیف شده و خواندن
آن می تواند شما را در رسیدن به این هدف مهم

کمک نماید .

قال النبي (ص):

انّ مثل العلماء في الأرض
كمثل النجوم في السماء



آيت الله العظمى سيد ابوالحسن موسى

اصفهانى (ه)

بهاہ ۱۵۰ ریال

• آدرس: قم میدان شہداء خیابان بیمارستان نیش کوی ادیب - کلبستی ۳۷۱۵۶

• صندوق پستی: ۳۷۱۸۵ - ۵۹۶

• تلفن: ۳۳۰۹۵